**6 ـ «کتاب الحج» ـ 19/06/85**

بحث در آثار و برکات حج به عنوان یکى از بزرگترین عبادات اسلامى بود. لازم به ذکر است که در کتب فقهى ما نسبت به آثار و فواید عبادات صحبتى نمى شود در حالى که این بحث ها لازم است، چرا که آگاهى از فواید و آثار هر عبادت انگیزه را براى انجام آن تقویت مى کند. قرآن هم به این مسئله اهمیّت داده و فواید بعضى از عبادات را بیان مى کند، به عنوان مثال در مورد حج مى فرماید:

لیشهدوا منافع لهم،(1) ائمّه(علیهم السلام) هم به این مسئله اهمیّت داده و فواید و آثار و علل را بیان فرموده اند، به همین جهت در اوّلین باب در هر یک از عبادات علّت وجوب آنها آمده است، پس ما نیز باید به این امر عنایت داشته باشیم و به همین دلیل سراغ این بحث رفته ایم بنابراین بیان آثار و فواید حج بحث غیر فقهى نیست.

در جلسه قبل از آثار حج یک روایت (روایت فضل بن شاذان) که در آن سه فلسفه (اخلاقى، اقتصادى و فرهنگى براى حج) ذکر شده بود، بیان شد.

\* ... قال: سألت أبا عبدالله(علیه السلام) فقلت له: ما العلّة التى من أجلها کلّف اللّه العباد الحجّ و الطواف بالبیت؟ فقال: إنّ الله خلق الخلق (إلى أن قال) و أمرهم بما یکون من أمر الطاعة فى الدین و مصلحتهم من امر دنیاهم فجعل فیه الاجتماع من الشرق و الغرب لیتعارفوا (فلسفه اجتماعى که این شناخت باعث اتّحاد است) و لینزع کلّ قوم من التجارات من بلد إلى بلد و لینتفع بذلک المکارى و الجمّال (فلسفه اقتصادى) و لتعرف آثار رسول الله(صلى الله علیه وآله) و تعرف أخباره و یذکر و لاینسى (فلسفه فرهنگى) ... .(2)

در این روایت سه فلسفه ذکر شده که دو فسلفه از آن در روایت فضل بن شاذان هم آمده بود و یک در دو روایت چهار اثر ذکر شده است.

در ذیل روایت مطلبى ذکر شده که جمع بندى همه فلسفه هاست:

و لو کان کلّ قوم إنّما یتکلّمون على بلادهم و ما فیها (فقط به فکر خودشان باشند) هلکوا و خربت البلاد (آبادانى در سایه وحدت بلاد است) و سقطت الجلب و الأرباح (صادرات و واردات) و عمیت الأخبار (اخبار به دست کسى نمى رسد) و لم تقفوا على ذلک (دسترسى به اخبار و آثار معصومین(علیهم السلام) پیدا نمى کنند) فذلک علّة الحجّ.

فلسفه پنجم که همان فلسفه سیاسى (حج باعث عظمت مسلمین در برابر دشمنان مى شود) است در کلام امیرالمؤمنین(علیه السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام) بیان شده است:

\* ... فرض الله الإیمان تطهیراً من الشرک و الصلوة تنزیهاً عن الکبر ... و الحجّ تقویة للدین.(3)

نسخ نهج البلاغه مختلف است و در بعضى از نسخ به جاى «تقویة» تعبیر «تقربة» دارد. بسیارى از شارحان نهج البلاغه «تقویة» را یا متن قرار داده اند یا نسخه بدل، و قراین هم نشان مى دهد که «تقویة» درست است، چون صیغه تقربة یا در کتب لغت نیست و یا اگر هست خیلى کم است و شخص فصیحى مانند حضرت چنین لغت شاذى را استفاده نمى کند، علاوه بر این «تقربة» با دین نمى سازد وباید بگوید تقربة للمسلیمن; البتّه بعضى لفظ «اهل» را در تقدیر گرفته اند، یعنى تقربة لأهل الدین ولى تقدیر خلاف اصل است، به همین جهت تقویة صحیح تر است.

خطبه حضرت زهرا(علیها السلام) هم مشتمل است بر فلسفه احکام و حضرت مى فرماید:

\* ... و الحجّ تشییداً للدین.

ما منابع این خطبه را در کتاب زهرا برترین بانوى جهان ذکر کرده ایم، از جمله ابن ابى الحدید به اسناد متعدّد از اهل سنّت نقل مى کند و در کتب ما در کتاب کشف الغمّه و در کتاب شافى سید مرتضى آمده است. این تقویت که در این دو روایت آمده همان فلسفه سیاسى است، چون از تمام بلاد و گروهها در آنجا جمع شده و متّحد مى شوند.

لازم به ذکر است که فلسفه هاى حجّ منحصر به اینها نیست ولى عمده اش این پنج فلسفه است.

نکته: همان گونه که فاعلیّت فاعل لازم است قابلیّت قابل هم شرط است یعنى ما باید قابلیّت آن را داشته باشیم که این منافع را بهره بردارى کنیم و باید در کنار حج کنگره هاى مختلف تشکیل شود، ولى متأسّفانه مراسم حج به دست گروهى افتاده است که جز پوسته اى از آن باقى نمانده و مانع از این مى شوند که برنامه دیگرى انجام شود.

متأسّفانه حج زیر نظر دو گروه قرار گرفته: یکى سلفى هاى متعصّب که همه چیز را شرک مى دانند و دیگرى آمریکا که نمى گذارد شعارهم داده شود.

بزرگترین نماز جمعه دنیا نماز جمعه اى است که قبل از عرفات در مسجد الحرام تشکیل مى شود، و در خیابانهاى اطراف هم جا نیست که باید از این فرصت نهایت استفاده بشود و باید عدّه اى خطبه هاى آن را تنظیم کنند و به مهمترین مسائل جهان اسلام پرداخته شود ولى در این اجتماع با عظمت به دلیل فشار این دو گروه فقط به ساده ترین مسائل اسلامى پرداخته مى شود، به عنوان مثال خطیب جمعه مى گوید وقتى به مسجد مى آیید پیاز نخورید.

امیدواریم که روزى بیاید که حج مشکل گشا شود و اخبار مفید از آن جا به همه جا پخش شود.

فلسفه احکام در واقع حکمت است که نه علّت، به همین جهت اغلب موارد هست نه این که صد درصد هر جا آن عبادت باشد این آثار باشد.

2ـ آثار مافوق طبیعى:

آثار و برکاتى که با عقل نمى توانیم آنها را درست کنیم و جنبه مافوق طبیعى داشته و روایات بر آن دلالت دارد و از آن جمله روایت ذیل است که قبلا ذکر شد:

\* ... عن خالد القلانسى، عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: قال على بن الحسین(علیه السلام): حجّوا و اعتمروا تصحّ أبدانکم و تتسّع أرزاقکم و تکفون مؤونات عیالاتکم و قال: الحاجّ مغفور له و موجوب له الجنّة و مستأنف له العمل و محفوظ فى أهله و ماله(4).

این آثار که در روایت آمده مافوق طبیعى است و نمى توانیم براى آن دلیل عقلى بیاوریم.

حدیث 20 این باب هم شبیه روایت فوق است و احتمال دارد یک روایت باشند. روایت دیگرى هم داریم که مى گوید اگر مى خواهید مستغنى شوید و وسعت مال داشته باشید، حج به جا آورید.

\* و بإسناده عن السکونى، بإسناده یعنى عن الصادق، عن آبائه(علیهم السلام)قال: قال رسول الله(صلى الله علیه وآله) (فى حدیث) و حجّوا تستغنوا.(5)

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. سوره حج، آیه 28.

2. ح 18، باب 1 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

3. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 252.

4. ح 7، باب 1 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

5.ح 13، باب 1 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**7 ـ مسأله 1 (وجوب الحج) 20/06/85**

سؤال: فرق بین علّت و حکمت چیست؟

جواب: علّت موضوع حکم است و حکمت جنبه غالبى دارد و بود و نبودش تأثیرى در حکم ندارد و جزء موضوع حکم نیست. به عنوان مثال حج سبب اجتماع مسلمین و پیشرفت اقتصادى، فرهنگى و سیاسى است، حال آیا اگر حج هیچ یک از این آثار را نداشته باشد باطل است؟ خیربلکه داعى این بوده که این آثار حاصل شود و گاه حاصل مى شود و گاه حاصل نمى شود

از کجا بفهمیم این آثار علّت است یا حکمت؟ این را قراین نشان مى دهد به عبارت دیگر با استفاده از قراین مى فهمیم که موضوع حکم است یا داعى بر حکم.

بعد از ذکر سه مقدّمه سراغ متن کلام مرحوم امام در تحریر مى رویم. مرحوم امام در طلیعه کتاب حج سه جمله ذکر کرده اند:

و هو من ارکان الدین و ترکه من الکبائر و هو واجب على کل من استجمع الشرائط الآتیة.

از بحثهایى که در مقدّمات سه گانه داشتیم این سه جمله و دلایل آن روشن مى شود و هر یک مسلّم است ولى در عین حال مطالبى را اضافه مى کنیم تا مسئله واضحتر و شفّافتر شود، امّا مورد اوّل که حج از ارکان دین است از جمله دلایل آن روایاتى است که حج را از دعائم اسلام ذکر مى کند.

مرحوم کلینى(1) در این باب روایات متعدّدى دارد که پنج روایت آن مى فرماید:

بنى الإسلام على خمس و یکى از این پنج مورد حج است (ح 1، 3، 5، 7 و 8). در بعضى از این روایات هم آمده است که:

ما نودى بشىء کما نودى بالولایة یعنى هیچ یک از این پنج مورد مثل ولایت نیست چون ولایت ضامن اجراى آنهاست و در یکى از این روایات آمده است:

لانّها مفتاحهنّ و الوالى هو الدلیل علیهنّ(2)، چون امام احکام را بیان مى کند و بدون ولایت ممکن است تمام اعمال فاسد شود، علاوه بر این چون رئیس حکومت است از باب امر به معروف و نهى از منکر افراد را وادار به عمل مى کند.

این که بعضى ولایت را از اینها بریده اند و فکر مى کنند که ولایت همین است که دعاى ندبه بخوانند، اشتباه است، درست است که دعاى ندبه مفید و یک دوره تاریخ انبیاست ولى این به تنهایى کافى نیست بلکه باید خط امام در زندگى ما و محبّت در کنار عمل باشد و ولایت به معنى هدایت است.

و امّا جمله دوّم مرحوم امام هم از بحثهاى گذشته و مطلب قبل معلوم مى شود.

أضف إلى ذلک; بابى در وسائل داریم تحت عنوان «ثبوت الکفر و الارتداد بترک الحج و تسویفه استخفافاً أو جحوداً» که مى گوید ترک حج موجب کفر است، در این باب پنج روایت آمده است.

مرحوم صاحب وسائل این کفر را به معنى کفر اعتقادى گرفته و ناچار شده که به روایت قید بزند که یکى از این قیود قید «استخفافاً» و دیگرى قید «جحوداً» است که با این قید ترک حج جزء ارتداد و کفر مى شود، ولى ما در باب انکار ضرورى دین تصریح کردیم که انکار وقتى منجر به کفر مى شود که منجر به انکار نبوّت شود و انکار ضرورى وقتى منجر به انکار نبوّت مى شود که علم به ضرورى بودن دارد که در این صورت انکار ضرورى دین، تکذیب پیامبر است. بسیارى از فقهاى معاصر هم، عقیده شان همین است. معتقدیم کفر در واقع کفر عملى به معنى ترک یک واجب است نه این که کفر اعتقادى باشد.

گناه کبیره هم گناهى است که در قرآن بر آن وعده عذاب داده شده و یا این که از گناهى که در قرآن وعده عذاب دارد بزرگتر است.

و امّا جمله سوّم در کلام مرحوم امام از بیانات قبل روشن مى شود.

\* \* \*

مسألة 1: لایجب الحج طول العمر فى أصل الشرع إلاّ مرّة واحدة و وجوبه مع تحقّق شرائطه فورى بمعنى وجوب المبادرة إلیه فى العام الأوّل من الاستطاعة و لایجوز تأخیره و إن ترکه فیه ففى الثانى و هکذا.

قید «اصل شرع» خارج مى کند حجّى را که با اسباب دیگرى مثل نذر، عهد و قسم واجب شده یا جایى که حج براى خالى نبودن بیت الله واجب کفایى است و جایى که حج به نیابت واجب شده و جایى که حج را فاسد کرده که در این صورت باید در سال آینده دوباره به جاى آورد چون یجب الحج بالإفساد، پس تعبیر اصل شرع به معنى این است که به عنوان اوّلى فقط یک بار واجب است.

این مسئله مشتمل بر سه فرع است.

فرع اوّل: وجوب حج مرّة واحدة

اجماع علماى اسلام بر این است که حج یکبار در عمر واجب است و مخالف در میان ما مرحوم صدوق است و مى فرماید کسى که مستطیع است هر سال بر او حج واجب است که این قول شاذ و مخالف اجماع است. دلیل قول مرحوم صدوق روایات متعدّد است که در ادامه مورد بررسى قرار مى دهیم.

اقوال:

مرحوم علاّمه مى فرماید:

و إنّما یجب بأصل الشرع فى العمر مرّة واحدة بإجماع المسلمین على ذلک ... و لا نعلم فیه خلافاً یعتدّ به و قد حکى عن بعض النّاس أنه یقول یجب فى کلّ سنة مرّة و هذه حکایة لاتثبت (کأنّ مرحوم علاّمه باور نمى کرده که مرحوم صدوق چنین بگوید در حالى که ثابت است) و هى مخالفة للاجماع و السنّة.(3)

مرحوم صاحب ریاض مى فرماید:

و لا خلاف فیه (وجوب حج مرّة واحدة) أجده إلاّ من الصدوق فى العلل (علل الشرایع) فأوجبه على المستطیع فى کلّ عام کما فى المستفیضة (روایات متعدّد و مستفیض بر کلام صدوق دلالت دارد) المتضنّمة للصحیح و غیرها لکنّه ها کقوله شاذّة مخالفة لإجماع المسلمین کافّة کما صرّح به الشیخ فى التهذیبین (تهذیب و استبصار)(4).

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. کافى، ج 2، ص 18، باب دعائم الاسلام.

2. ح 5،

3.منتهى، ج 2، ص 643.

4. ج 3، ص 464.

**8 ـ ادامه مسأله 1 ـ 21/06/85**

بحث در اوّلین فرع از مسئله اوّل حج در این بود که حج در تمام عمر یکبار بر مستطیع واجب مى شود. البتّه با عناوین ثانوى ممکن است بیش از یکبار هم واجب شود; این مبنا در میان عامّه و خاصّه معروف است و تنها مخالف، مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع است و از کتابهاى دیگر ایشان مخالفت نقل نشده است. بعضى مانند مرحوم علاّمه در دلالت عبارت ایشان در کتاب علل خدشه کرده و آن را توجیه کرده اند، بنابراین مشهور و معروف و ادّعاى اجماع مسلمین شده که حج فقط یکبار در عمر واجب است.

ادلّه وجوب مرّة واحدة:

براى اثبات وجوب حج در طول عمر یک بار به چند دلیل تمسّک شده است:

1ـ اجماع:

اجماع مسلمین بلکه شاید بتوان گفت از ضروریّات دین یا فقه است، چون اگر اجماع باشد ممکن است گفته شود اجماع مدرکى است، چون مسئله مدارک دیگرى هم دارد ولى اگر از ضروریات دین باشد قابل خدشه نیست به این معنا که اگر از هر متشرّعى پرسیده شود که حج چند بار واجب است، مى گوید یکبار و این دلیل از اجماع بالاتر است.

2ـ اصل:

اگر در مسئله، دلیل مخالف نباشد، اصل چه اقتضا مى کند؟

ما نحن فیه از قبیل اقّل و اکثر استقلالى است، چون شک داریم که یکبار واجب است یا هر سال واجب است و اصل جارى در اقلّ و اکثر استقلالى، برائت مازاد است و اگر دلیل دیگرى نباشد، اصل حجّت است.

3ـ آیه شریفه «للّه على الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا»(1):

در اصول بیان شد که امر دلالت بر ایجاب صرف الوجود دارد و صرف الوجود با مرّه حاصل مى شود به عنوان مثال وقتى مولا به عبدش بگوید که فلان کار را انجام بده اگر عبد یکبار هم انجام دهد کافى است و اگر مولى بیش از آن را بخواهد، باید بگوید.

4ـ روایات:

روایات متعدّدى داریم که «مرّة واحدة» مى گوید و چون روایات متعدّد است و مشهور به آن عمل کرده اند از اسناد آن بحث نمى کنیم، اگر چه در میان آنها روایت صحیح السند هم وجود دارد.

\* ... عن هشام بن سالم، عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: ما کلّف الله العباد إلاّ ما یطیقون إنّما کلّفهم فى الیوم و اللیلة خمس صلوة إلى أن قال: و کلّفهم حجّة واحدة و هم یطیقون أکثر من ذلک الحدیث(2).

\* ... عن الفضل بن شاذان، عن الرضا(علیه السلام) قال: إنّما أمروا بحجّة واحدة لا أکثر من ذلک لأنّ الله وضع الفرائض على أدنى القوّة (حال أضعف مردم) ... فکان من تلک الفرائض الحجّ المفروض واحداً ثمّ رقّب (مستحب قرار داد) بعد أهل القوّة بقدر طاقتهم.(3)

\* و بالاسناد الآتى عن محمّد بن سنان (محلّ بحث است) انّ أبا الحسن على بن موسى الرضا(علیه السلام) کتب إلیه فیما کتب من جواب مسائله قال: علّة فرض الحجّ مرّة واحدة لأنّ الله تعالى وضع الفرائض على أدنى القوم قوّة فمن تلک الفرائض الحج المفروض واحداً ثمّ رقّب أهل القوّة على طاقتهم.(4)

این سه روایت دلالت صریح دارد که حج در طول عمر بیش از یکبار واجب نیست.

روایاتى هم در مستدرک الوسائل و حدّاقل یک روایت هم در کتب عامّه داریم و روایت معارض هم در کتب عامّه و هم در کتب ما وجود دارد.

\* ... روینا (مرسله است) عن جعفر بن محمّد(علیهما السلام) إنّه قال: و أمّا ما یجب على العباد فى أعمارهم مرّة واحدة فهو الحجّ فرض علیهم مرّة واحدة لبعد الأمکنة و المشقّة علیهم فى الأنفس و الأموال ... .(5)

روایات دیگرى هم در مستدرک وجود دارد که مى گوید بعد ازنزول دستور وجوب حج، اصحاب مکرراً سؤال کردند که آیا هر سال واجب است؟ حضرت فرمود اگر اصرار کنید و من جواب مثبت دهم، بر شما واجب مى شود و امّتهاى گذشته به جهت همین سئوالهاى مکرّر گرفتار شدند.

\* و عن على(علیه السلام) أنّه قال: لمّا نزلت: «و لله على الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا» قال المؤمنون: یا رسول الله(صلى الله علیه وآله)أفى کل عام؟ فسکت فأعادوا علیه مرّتین فقال: لا و لو قلت نعم لوجبت فأنزل الله: «یا أیّها الذین آمنوا لا تسألوا عن أشیاء إن تبدلکم تسؤکم» (کأنّ خدا ارفاق کرده و اگر لجاجت کنید ارفاق برداشته مى شود)(6).

دلالت حدیث واضح و سند ضعیف است.

سؤال: مگر پیامبر از سوى خدا احکام را نمى آورد، پس چرا مى فرماید که اگر نعم بگویم واجب مى شود؟

در انوار الفقاهه در کتاب البیع در بحث ولایت فقیه آمده است که آیا پیامبر(صلى الله علیه وآله) و ائمّه(علیهم السلام)ولایت بر تشریع داشته اند؟ آیا علاوه بر ابلاغ، مى توانستند تشریع قانون هم بکنند؟ ظاهر روایات این است که پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله)فى الجمله ولایت بر تشریع احکام داشته است و مواردى را در آنجا جمع آورى کرده ایم که خداوند اجازه وضع و تشریع داده است و ائمّه(علیهم السلام) هم قاعدتاً مقام پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) را دارند ولى در جایى ندیده ایم که تشریع حکم کرده باشند و این که امام جواد(علیه السلام) درسال دو خمس قرار داد و یا على(علیه السلام)بر اسب و موارد دیگر زکات قرار داد، از قبیل حکم حاکم است و یک حکم دائمى نبوده و مخصوص یک مدّت زمان معیّن و به عنوان حکم ثانوى بوده است.

\* عوالى اللئالى عن الشهید قال: (مرسله است) روى ابن عبّاس قال: لمّا خطبنا رسول الله(صلى الله علیه وآله) بالحجّ قام إلیه الأقرع بن حابس فقال: فى کلّ عام؟ فقال: لا ولو قلت لوجب ولو وجب لم تفعلوا إنّما الحجّ فى العمر مرّة واحدة فمن زاد فتطوّع (مستحب).(7)

سؤال: احکام تابع مصالح و مفاسد است و با نعم گفتن پیامبر(صلى الله علیه وآله) چگونه حکم واجب مى شود؟

بعضى از افراد مستحقّ ارفاقند و در حقّ آنها ارفاق مى شود و به بعضى به خاطر لجاجتشان ارفاق نمى شود.

از طریق عامّه هم روایاتى وارد شده که یک روایت را بیان مى کنیم:

\* روى مسلم بإسناده عن أبى هریرة قال: خطبنا رسول الله(صلى الله علیه وآله)قال: یا أیّها الناس قد فرض الله علیکم الحجّ فحجّوا فقال رجل: أکلّ عام یا رسول الله(صلى الله علیه وآله)؟ فسکت حتّى قالها ثلاثاً فقال رسول الله(صلى الله علیه وآله): لو قلت نعم لوجبت و لما استطعتم ثمّ قال: ذرونى ما ترکتکم فإنّما هلک من کان قبلکم بکثرة سؤالهم.(8)

در ادامه ادلّه قول مخالف (مرحوم صدوق) که وجوب در هر سال را مى گوید بیان خواهیم کرد.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. سوره آل عمران، آیه 97.

2.ح 1، باب 3 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

3.ح 2، باب 3 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

4.ح 3، باب 3 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

5.مستدرک الوسائل، ج 8، ح 1، باب 3 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

6. مستدرک الوسائل، ج 8، ح 2، باب 3 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

7. مستدرک الوسائل، ج 8، ح 4، باب 3 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

8. مغنى، ج 3، ص 152.

**9 ـ ادامه مسأله 1 ـ 22/06/85**

مقدّمه:

این حدیث در تفسیر على بن ابراهیم در ذیل آیه شریفه «و أمر أهلک بالصلوة واصطبر علیها»(1) آمده است.

متن حدیث:

قال العسکرى(علیه السلام): کان رسول الله(صلى الله علیه وآله) یجىء کلّ یوم عند صلوة الفجر حتّى یأتى باب علىٍّ و فاطمة و الحسن و الحسین(علیهم السلام) فیقول: «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته» فیقولون: «و علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله و برکاته» فیقول: الصلاة یرحمکم الله.(2)

ترجمه حدیث:

امام حسن عسکرى(علیه السلام) مى فرماید: رسول خدا(صلى الله علیه وآله) هر روز صبح در وقت نماز صبح به در خانه حضرت على و فاطمه و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام)آمده و مى فرمود: سلام و درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد، و آنها در جواب مى فرمودند: و درود و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد اى رسول خدا، حضرت مى فرمود: وقت نماز است خدا شما را مورد رحمتش قرار دهد.

شرح حدیث:

در این حدیث نکاتى قابل توجّه است:

اوّلا، پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) علاقه خاصّى به حضرت زهرا و على و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) داشت که هر روز به آنها سلام کرده و به نماز دعوتشان مى کرد.

ثانیاً، پیامبر با این کار مى خواهد نشان دهد که وقتى قرآن مى گوید: و أمر أهلک بالصلاة، او در این کار پیشگام است با این که خانواده اش اهل نماز هستند ولى همه روزه آنها را به نماز دعوت مى کند.

ثالثاً، از این روایت معلوم مى شود که اهل بیت چه کسانى هستند؟ بعضى مى گویند که مراد از اهل بیت(علیهم السلام)زنان پیامبرهستند در حالى که وقتى آیه مى فرماید: و أمر أهلک پیامبر اینها را صدا مى زند.

رابعاً، مسئولیّت نماز خواندن خانواده بر دوش سرپرست است به خصوص در مورد نماز صبح که باید آنها را بیدار کرد و نباید بى تفاوت بود، منتهى براى این که بچّه ها ناراحت نشده و نسبت به نماز بى رغبت نشوند و آثار منفى در آنها نداشته باشد، باید به موقع بخوابند و کمتر مایعات بخورند و آنها را با مهربانى بیدار کرد.

آیا بیدار کردن آنها براى نماز واجب است؟ بله اگر بیدار نکردن آنها باعث وهن نماز شود بیدار کردن واجب است و حتّى قبل از بلوغ هم مستحبّ است که بچّه ها را به نماز عادت دهند.

خامساً، از این روایت موازنه بین سلام و جواب سلام استفاده مى شود که اسلام دستور مى دهد:

إذا حییّتم بتحیّة فحیّوا بأحسن منها أو ردّوها(3).

نکته آخر این که مسئله نماز و مسائل دینى علاوه بر این که یک امر دینى است یک امر سیاسى هم شده است. مى دانیم حزب الله لبنان و کلّ ملّت لبنان که با آنها همراهى کردند، درسى به آمریکا و اسرائیل دادند که آنها از درون پوسیده و آسیب پذیر هستند و ابر قدرت غیر قابل شکست نیستند و درسى هم به ممالک اسلامى دادند و آن این که: اى مسلمانان با داشتن اسلام قوى هستید و احساس ضعف نکنید که همان پیام قرآن است:

و لا تهنوا و لا تحزنوا و أنتم الأعلون.(4)

اینها به کمک ایمان و اسلامشان توانستند این درس را بدهند و به همین دلیل یکى از صهیونیستهاى سرشناس توصیه کرده که به جاى این که با اسلحه به جنگ مسلمانان بروید، کارى کنید که مفاسد اخلاقى در میان آنها شایع شود و از درون بپوسند که در این صورت مقاومت از بین مى رود، بنابراین دولتمردان جهان اسلام باید مراقب این مسئله باشند چون دین یک مسئله سیاسى شده است و باید مسئولین نسبت به مفاسد اخلاقى حسّاسیت نشان دهند چرا که مفاسد اخلاقى سر از مسائل سیاسى در مى آورد.

به نظر ما بیش از آنچه که براى انرژى صلح آمیز هسته اى سرمایه گذارى مى شود باید براى مبارزه با مفاسد اخلاقى سرمایه گذارى شود و باید قدر این اسلام را بدانیم که مایه عزّت، اقتدار، سربلندى و پیروزى ما بوده و خواهد بود.

\* \* \*

بحث در این بود که حج در تمام عمر یک بار واجب است و دلایل آن بیان شد. قول دیگر در مسئله قول مرحوم صدوق در علل الشرایع بود که ما کلام مرحوم صدوق را از جواهر نقل مى کنیم:

إنّ الذى اعتمده وافتى به أنّ الحج على اهل الجدة (مستطیع) فى کلّ عام فریضة.(5)

بعضى کلام ایشان را توجیه کرده اند و بعضى هم مانند مرحوم علاّمه مخالفت صدوق را قبول نکرده اند و فرموده اند که براى ما ثابت نیست. آیا مى توان کلام صدوق را توجیه کرد یا این که باید بگوییم مخالفى است شاذ؟

ادلّه وجوب حج در هر سال (قول صدوق در علل):

1ـ آیه شریفه «و لله على الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلا»(6).

آیه دلالت بر استمرار دارد، چون امسال مصداق من استطاع هستید و سال آینده هم اگر مستطیع باشید باز همان خطاب شامل است.

جواب از دلیل: ما از این آیه، وجوب یکبار را فهمیده ایم ولى اینها وجوب استمرار را استفاده مى کنند.

جواب استدلال به آیه روشن است، گاهى عموم ازمانى است و گاهى افرادى; به عنوان مثال گاهى گفته مى شود اکرم کل فقیر و گاهى گفته مى شود اکرم کل فقیر فى کلّ یوم، به عبارت دیگر گاهى افراد مصداق عام هستند و باصرف الوجود این عام حاصل است و گاهى عموم ازمانى است و با صرف الوجود امتثال حاصل نمى شود.

حال در آیه مورد بحث عموم افرادى است و مى گوید بر مستطیع لازم است که حج به جا آورد که قدر مسلّم آن یک سال است و زائد بر آن از آیه فهمیده نمى شود، بنابر این آیه اطلاق و عمومى ندارد و شکّى نیست که استمرار زمانى که لازمه عموم زمانى است در آن نیست، بنابراین استدلال به آیه براى اثبات استمرار وجوب صحیح نیست.

2ـ روایات:

شش روایت است که عنوان باب آن این است:

باب أنّه یجب الحج على الناس فى کلّ عام وجوباً کفاییاً یعنى صاحب وسائل این روایات را به وجوب کفایى براى خالى نبودن اطراف بیت الله حمل کرده است، در حالى که مرحوم صدوق از این روایات وجوب عینى استفاده مى کند در این باب مجموعاً هفت حدیث است که حدیث سوّم آن دلالت ندارد.

\* ... عن على بن جعفر، عن أخیه موسى(علیهما السلام) قال: إنّ الله عزّوجلّ فرض الحج على أهل الجدة فى کلّ عام و ذلک قوله عزّوجلّ: و لله على الناس حج البیّت من استطاع إلیه سبیلا ...(7).

ما گفتیم که آیه دلالت بر استمرار در هر سال ندارد ولى در غیر واحدى از این روایات به این آیه استدلال شده است.

\* ... عن حذیفة بن منصور، عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: إنّ الله عزّوجلّ فرض الحج على أهل الجدة فى کلّ عام(8).

\* ... عن أبى جریر القمّى، عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: الحجّ فرض على أهل الجدة فى کلّ عام(9).

\* ... عن حذیفة بن منصور، عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: إنّ الله عزّوجلّ فرض الحجّ (و العمرة) على أهل الجدة فى کلّ عام.(10)

ظاهراً این حدیث همان حدیث 2 در این باب است.

\* ... عن اسد بن یحیى، عن شیخ من اصحابنا (معلوم نیست که این شیخ چه کسى است آیا مراد امام است و به خاطر تقیّه چنین گفته شده است؟) قال: الحجّ واجب على من وجد السبیل إلیه فى کلّ عام(11).

\* ... عن عبدالله بن الحسین المیثمى رفعه (مرفوعه است) إلى أبى عبدالله(علیه السلام) قال: إنّ فى کتاب الله عزّوجلّ فیما أنزل الله: و لله على الناس حجّ البیت فى کل عام من استطاع إلیه سبیلا(12).

آیا این روایت مى گوید که قرآن تحریف شده است؟ ممکن است بگوییم که تفسیر آیه به متن آیه داخل شده است.

این شش روایت که بعضى مشکل سندى و بعضى مشکل تحریف قرآن دارد، دلیل قول مرحوم صدوق است که باید روایات بررسى شود.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. سوره طه، آیه 132.

2.وسائل، ج 8، ح 7، باب 43 از ابواب احکام العشرة.

3. سوره نساء، آیه 86.

4. سوره آل عمران، آیه 139.

5.جواهر، ج 17، ص 221.

6. سوره آل عمران، آیه 97.

7. ح 1، باب 2 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

8.ح 2، باب 2 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

9.ح 4، باب 2 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

10.ح 5، باب 2 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

11.ح6، باب 2 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

12.ح 7، باب 2 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**10 ـ ادامه مسأله 1 ـ 25/06/85**

اخیراً رهبر کاتولیکهاى جهان پاپ شانزدهم حمله زشتى به احکام اسلام کرده است و مسئله جهاد را دلیل بر خشونت اسلام و مسلمین دانسته و مى گوید این حکم الهى نیست و اسلام نمى تواند دین الهى باشد.

خوشبختانه تمام مسلمانان در گوشه و کنار جهان به اعتراض برخاسته اند و دولتها و ملّتها و گروهها به این سخنان اعتراض کرده اند و ما نیز بیانیّه اى صادر کرده ایم.(1)

بحث در مسئله اوّل از مسائل حج بود. فرع اوّل در مورد وجوب حج در تمام عمر مرّة واحدة بود، در مقابل قول شاذّى داشتیم که مى گفت حج در هر سال واجب است (قول مرحوم صدوق در علل).از جمله ادلّه این قول 6 روایت بود که مى فرمود حج بر مستطیعان در هر سال واجب است.

بعضى از روایات هم در مستدرک الوسائل و بعضى دیگر در منابع اهل تسنّن آمده است که از باب نمونه از هر کدام یک روایت را ذکر مى کنیم.

\* عن عیّاشى فى تفسیره (روایات عیاشى مرسله است، چون عیّاشى براى خلاصه شدن کتابش اسناد روایات را حذف کرده است) عن الحلبى، عن أبى عبدالله(علیه السلام) فى حدیث حجّة الوداع إلى أن قال: فقال سراقة ابن جعشم الکنانى: یا رسول الله(صلى الله علیه وآله) علّمنا دیننا کأنّما خلقنا الیوم أرأیت لهذا الذى أمرتنا به لعامنا هذا أو لکلّ عام؟ فقال رسول الله(صلى الله علیه وآله): لا بل لابدّ الأبد (تصوّر ما این است که عبارت غلط است و در واقع «للأبد» بوده است).(2)

ظاهر روایت این است که همیشه باید حج به جا آورید.

روایات دیگرى به همین مضمون در مستدرک آمده است و امّا روایت عامّه را از سننن کبراى بیهى نقل مى کنیم:

\* ... قال سمعتُ جابر بن عبدالله یقول اهللنا: أصحاب رسول الله(صلى الله علیه وآله)بالحجّ خالصاً فذکر الحدیث قال: فیه فقال سراقة ابن مالک متعتنا (حج تمتّع) هذه یا رسول الله لعامنا هذا أم للأبد؟ قال: لا بل للأبد ،در ادامه بیهقى مى گوید: أخرجه بخارى و مسلم فى الصحیح من حدیث ابن جریح.(3)

و از تعبیر ذیل روایت روشن مى شود که حدیث در نظر آنها داراى موقعیّت خاصّى است.

جمع بین روایات:

از یک سو روایاتى داشتیم که مى فرمود حج در طول عمر یکبار واجب است و از سوى دیگر روایات متعدّدى داشتیم که مى فرمود حج در هر سال واجب است (قول صدوق) هر دو طایفه از احادیث متضافر است و بعضى هم صحیح السند است، حال در مقام تعارض چه باید کرد؟

اوّلین راه حل، جمع دلالى است که بر دو گونه است:

1ـ جمع تبرّعى:

به سلیقه و میل خود هر کدام را بر معنایى حمل مى کنیم که این جمع قابل قبول نیست.

2ـ جمع عرفى:

دو راه دارد:

الف) جمعى که اهل عرف به آن پیوسته عمل مى کنند مثل جمع میان عام و خاص به تخصیص و یا جمع میان مطلق و مقّید بالتقیید، که این جمع حجّت است، چون معانى الفاظ را از عرف مى فهمیم.

ب) جمعى که متداول نیست ولى بالخصوص شاهدى از آیات یا روایات و یا دلیل عقل دارد.

در ما نحن فیه چهار راه جمع گفته شده است:

1ـ جمع صاحب وسائل:

روایات طایفه اولى که مى گوید یکبار واجب است بر وجوب عینى و روایات طایفه دوّم که وجوب هر سال را مى گوید بر وجوب کفایى حمل مى کنیم، یعنى حج نباید ترک شود و مکّه نباید خالى از زوّار بماند.

مرحوم صاحب وسائل این جمع را عرفى مى داند، چون روایاتى داریم که مى گوید مکّه نباید خالى از حجّاج بماند که دو دسته از روایات را ذکر مى کند یک دسته روایات باب 5 است که عنوان باب چنین است:

«وجوب اجبار الوالىّ النّاس على الحجّ ... و وجوب الإنفاق علیهم من بیت المال إن لم یکن لهم مال» که این باب روایات متعدّد دارد و حدّاقل دو روایت دلالت دارد.

باب دیگر باب 4 است که عنوان باب چنین است:

«عدم جواز تعطیل الکعبة عن الحجّ»

این روایات براى صاحب وسائل شاهد جمع است، بنابراین، این جمع عرفى است.

2ـ جمع شیخ طوسى:

طایفه اولى که حج را یکبار واجب مى داند بر وجوب و طایفه ثانیه را بر استحباب حمل مى کنیم.

شاهد جمع این است که جمع وجوب و استحباب هم مثل جمع بین خاص و عام، جمع شایعى است، چون از قبیل نص و ظاهر است یعنى روایات مرّة نصّ در عدم وجوب و روایات هر سال ظاهر است (امر ظاهر در وجوب است) و در جمع بین ظاهر و نص، ظاهر را حمل بر نص مى کنیم و مى گوییم مستحب است.

3ـ جمع دیگرى از مرحوم شیخ طوسى:

طایفه اولى را حمل بر وجوب عینى و طایفه ثانیه را که وجوب هر سال را مى گوید حمل بر وجوب بدلى مى کنیم، یعنى اگر امسال نشد، سال بعد و اگر سال بعد نشد، سال بعد از آن و فى کلّ عام یعنى فى کلّ عام على البدل.

ایشان براى این جمع شاهدى ذکر نکرده است ولى مى توان گفت روایاتى که مى گوید عقب انداختن حج جایز نیست (تسویف) و اگر عقب انداخت در سال بعد واجب است شاهد این جمع است.

4ـ جمع بعضى از فقها:

مطابق روایات طائفه دوّم پیامبر(صلى الله علیه وآله) مى خواهد بفرماید، مستطیعانِ هر سال، در آن سال باید حج به جاى آورند و مقصود پیامبر کل مستطیعان بوده است یعنى کبراى کلیّه اى داریم که امروز بر زید و سال بعد بر عمرو و سال سوّم بر بکر و ... منطبق است که باید به جاى آورند.

لسان روایات هم با این جمع سازگار است و شاهد آن ظاهر خود روایات است چون تعبیر «اهل الجدة» در روایات کلّى است.

از این طرق جمع دو جمع بهتر قابل قبول است که یکى حمل بر استحباب است (جمع اوّل) چون در همه جا معمول است و دیگرى حمل بر مستطیعان هر سال (جمع چهارم) است.

سلّمنا; که هیچ یک از طرق جمع را نپذیریم در این صورت به اعمال مرجّحات مى رسیم. طایفه اولى دو ترجیح دارد:

1ـ مطابق مشهور است یعنى شهرت فتوایى از شیعه و اهل سنّت بر آن است (خذ بما اشتهر بین اصحابک ودع الشاذ النادر).

2ـ روایات طایفه اوّل مطابق ظهور کتاب الله است که مى گوید یکبار واجب است.

أضف إلى ذلک: روایات قول دوّم معرض عنهاست و فى حدّ ذاته حجّیّت ندارد، بنابراین حج یکبار در عمر واجب است و جاى اشکال ندارد.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. در ادامه معظم له متن بیانه را قرائت نمودند.

2. مستدرک الوسائل، ج 8، ح 3، باب 2 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

3. السنن الکبرى، ج 4، ص 326

**11 ـ ادامه مسأله 1 ـ 27/06/85**

قبل از ورود به بحث دو نکته لازم به ذکر است:

در مورد سخن دور از منطق آقاى پاپ، مسلمین جهان عکس العمل نشان دادند و او هم عقب نشینى کرد، این سخن فقط به زیان مسلمانان نبود بلکه به زیان مسیحیان هم تمام شد چرا که قرنهاست که مسیحیان با ما زندگى مسالمت آمیز دارند، ولى رئیس یک جمعیّت، آتشى روشن مى کند که به زیان مسلمانان و همه مسیحیان جهان است چرا که این آتش، دنیا را به هم مى زند; وقتى انسان بى مطالعه کارى کند دامنه اش دنیا را مى گیرد، بنابراین ما با مسیحیها مشکلى نداریم و در قانون اساسى ما هم براى آنها حقوقى در نظر گرفته شده و به همین جهت مسیحیها هم به این سخنان اعتراض کرده اند.

نکته دیگر این که حوادث اخیر همه به ضرر مستکبران است، جریان لبنان که کسى انتظار نداشت صد در صد به زیان آنها بود. جریان اجلاس غیر متعهّدها که در میان این 118 کشور دوستان آمریکا زیاد بودند هم به ضرر امریکا تمام شد، چرا که این اجلاس در کوبا که دشمن سرسخت آمریکا است تشکیل شد و امورى مطرح شد که به نفع مستضعفان تمام شد. جریان پاپ هم به ضرر آنها تمام شد، چون معلوم شد که آنها در دنیا ایجاد ناامنى مى کنند و ما دست دوستى دراز کرده و بیش از حقّ خود نمى خواهیم. این برنامه ها صفوف مسلمانان را متّحد کرده و حوادث اخیر افغانستان و عراق دامن آنها را گرفته است و این حوادث نوید بخش پیروزى مسلمانان است.

\* \* \*

در مورد روایاتى که وجوب حج در هر سال را مى گوید، مرحوم آیت الله العظمى خویى(ره) در زمان جاهلیّت مردم در بعضى از سالها حج به جاى مى آوردند و در بعضى از سالها آن را تعطیل مى کردند و شاید این روایات که مى گوید حج هر سال واجب است، اشاره به این مسئله باشد.

بحث در مسئله اوّل از مسائل حج به فرع دوّم که فوریّت حج بود رسید.

فرع دوّم: فوریّت حج

اجماع قائم است که حج از واجبات فورى است و مخالفى هم در این مسأله وجود ندارد. مرحوم کاشف الغطاء مى فرماید:

أنّه یحرم تسویف الحجّ (تأخیر انداختن) و یجب فى سنة الاستطاعة على الفور للإجماع محصّلا و منقولا بل الضرورة (ظاهراً ضرورت دین است) و لظاهر الأمر (از ظاهر امر فوریّت مى فهمد).(1)

مرحوم صاحب جواهر بعد از نقل فوریّت از مرحوم محقّق مى فرماید:

اتّفاقاً محکیّاً عن الناصریات و الخلاف و شرح الجمل للقاضى و فى التذکرة و المنتهى (در این دو کتاب خودشان دیده اند) إن لم یکن محصّلا (اقوال را خودمان بررسى کنیم و به اجماع برسیم).(2)

ادلّه:

ادلّه متعدّدى ذکر شده است که به نظر ما فقط دو دلیل قانع کننده است.

1ـ ظاهر امر:

ما معتقدیم امر ظاهر در وجوب و فوریّت است و این که گفته شده امر ظاهر در وجوب است و دلالت بر فوریّت و تراخى ندارد اشتباه است. به دو بیان امر ظاهر در فوریّت است:

1ـ امر بعث لفظى است و جانشین بعث عملى و فعلى مى شود به عنوان مثال اگر مولا خادمش را هُل دهد و به دنبال کارى بفرستد مقتضاى بعث فعلى این است که همان وقت برود نه این که فردا برود، پس بعث فعلى فورى است و ما معتقدیم که بعث قولى هم جانشین بعث فعلى است بنابراین صیغه امر که بعث قولى است ظاهر در فوریّت است.

2ـ بناى عقلا بر این است که مولى وقتى به عبدش دستور دهد که چیزى را تهیّه کند، اگر عبد آن را به تأخیر اندازد مولى مى تواند او را مؤاخذه کند و عبد نمى تواند بگوید که امر دلالت بر فوریّت ندارد و من فردا آن را انجام مى دهم و یا اگر مقامات بالاتر بخشنامه اى صادر کنند و زیر دستان به تأخیر بیاندازند آنها را مؤاخذه مى کنند. پس اوّلا، امر جانشین بعث فعلى است که بناى بر فور دارد. ثانیاً، بناى عقلا بر فوریّت است مگر این که قرینه اى قائم شود که تراخى جایز است که گاهى قرینه لفظیّه و گاهى قرینه حالیّه است. مثلا مولا به عبد مى گوید میهمانهایى دارم که هفته آینده مى آیند مقدّمات آن را فراهم کن، در اینجا قرینه داریم که عجله اى براى فراهم کردن مقدّمات نیست.

بنابراین امر ظهوردر فوریّت دارد مگر این که قرینه بر تراخى باشد و در ما نحن فیه «للّه على الناس» به منزله امر است و ظهور در فوریّت دارد.

2ـ روایات:

روایاتى که در باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه آمده و عمده آنها دلالت بر ما نحن فیه دارد ولى این روایات به دو صورت است: بعضى از روایات تعبیر تسویف دارد و بعضى این تعبیر را ندارد و مى گوید هر کسى که حج را به تأخیر بیاندازد گناه کرده است که از هر دو گروه روایاتى از باب نمونه ذکر مى کنیم و چون روایات متضافر است نیازى به بحث از اسناد نیست.

الف) روایاتى که تعبیر تسویف دارد:

\* ... عن أبى الصباح الکنانى، عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: قلت له: أرأیت الرجل التاجر ذا المال حین یسوّف الحج کلّ عام و لیس یشغله عنه إلاّ التجارة أو الدین؟ فقال: لاعذر له یسوّف الحج (روایت مطلق است و دلالت بر فوریّت دارد) إنْ مات و قد ترک الحج فقد ترک شریعة من شرائع الإسلام(3).

\* ... عن زید الشحّام قال: قلت لأبى عبدالله(علیه السلام): التاجر یسوّف الحج قال: لیس له عذر فإن مات فقد ترک شریعة من شرائع الإسلام.(4)

\* ... عن محمّد بن الفضیل قال: سألت أبا الحسن(علیه السلام) عن قول الله عزّوجلّ: «و من کان فى هذه أعمى فهو فى الآخرة أعمى و أضلّ سبیلا» قال: نزلت فیمن سوّف الحجّ حجّة الإسلام و عنده ما یحجّ به فقال: العام أحجّ العام أحجّ حتّى یموت قبل أنّ یحجّ (و سابقاً بیان شد که حج به قدرى برکات مهم دارد که اگر کسى آنها را نبیند نابینا است و در آخرت هم نابینا خواهد بود).(5)

ب) روایاتى که تعبیر تسویف ندارد.

\* ... عن الحلبى (ظاهراً صحیحه است) عن أبى عبدالله(علیه السلام): قال: إذا قدر الرجل على ما یحجّ به ثمّ دفع ذلک و لیس له شغل یعذّره به فقد ترک شریعة من شرائع الإسلام (معلوم مى شود که حج فورى است) الحدیث(6).

\* و باسناده عن على بن أبى حمزة (سند مشکل دارد) عن أبى عبدالله(علیه السلام) أنّه قال: من قدر على ما یحجّ به و جعل یدفع ذلک و لیس (له) عنه شغل یعذّره الله فیه حتّى جاء الموت فقد ضیّع شریعة من شرائع الإسلام.(7)

غالب روایات این باب بر این معنا ـ که تأخیر حج جایز نیست ـ دلالت دارد.

بعضى از معاصرین و مرحوم صاحب جواهر به دلایل دیگرى هم استدلال کرده اند از جمله روایات باب 5 از ابواب نیابت در حج است که سه روایت دارد و مضمون آن این است که اگر مستطیع به حج هستى، نیابت نکن که از آن فوریّت را فهمیده اند.

ما معتقدیم دلالت بر فوریّت ندارد و این روایات درست مثل جایى است که به کسى که روزه قضا دارد گفته مى شود اگر روزه قضا دارى روزه قضا بگیر نه روزه مستحب و این دلالت نمى کند که فوراً روزه قضا بگیرد.

\* ... عن سعد بن أبى خلف قال: سألت أبا الحسن موسى(علیه السلام) عن الرجل الصرورة (کسى که حج به جاى نیاورده است) یحجّ عن المیّت؟ قال: نعم إذا لم یجد الصرورة ما یحّج به عن نفسه فإن کان له ما یحجّ به عن نفسه فلیس یجز عنه حتّى یحجّ من ماله (حجّ نیابى جاى حج واجب تو را نمى گیرد، این ربطى به بحث ما ندارد) و هى تجزى عن المیّت إن کان للصرورة مال و إن لم یکن له مالا.(8)

این همان فتوایى است که ما مى دهیم و مى گوییم کسى که حج به گردنش است اگر از طرف کسى، حج نیابتى به جا بیاورد، صحیح است، چون امر به شىء نهى از ضد خاصّش نمى کند.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. ج 4، ص 469.

2. ج 17، ص 223.

3.ح 4، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه

4.ح 6، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

5. ح 8، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

6.ح 3، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

7. ح 9، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

8.ح 1، باب 5 از ابواب نیات حج.

**12 ـ ادامه مسأله 1 ـ 28/06/85**

بحث در مسئله اوّل از مسائل حج در فرع دوّم (فوریّت حج) بود. بیان شد نزد امامیّه اجماعى است که حج واجب فورى است و باید در اوّلین فرصت انجام شود. فوریّت حج در میان عامّه اختلافى است و مرحوم شیخ در کتاب خلاف اقوال آنها را بیان مى فرماید:

الحجّ وجوبه على الفوردون التراخى و به قال مالک و ابویوسف و المزنى و لیس لأبى حنیفة فیه نصّ و قال أصحابه یجىء على قوله (مناسب مبانى ابوحنیفه چنین است) أنّه على الفور کقول أبى یوسف و قال الشافعى وجوبه على التراخى و معناه أنّه بالخیار إن شاء قدّم و إن شاء أخّر و التقدیم أفضل و به قال الأوزاعى و الثورى و محمّد (محمّد بن الحسن شاگرد ابوحنیفه).(1)

بنابراین هر دو قول (فور و تراخى) در میان عامّه قائل دارد ولى علماى ما همه قائل به فوریّت هستند.

دو دلیل از ادلّه مسئله بیان شد که دلیل اوّل ظهور امر در فوریّت و دلیل دوّم روایات تسویف بود.

در مورد دلیل دوّم اشکالى مطرح است و آن این که بعضى معتقدند روایات تسویف دلالت ندارد، چون این روایات تسویفى را مى گوید که منتهى به ترک و مرگ است و اگر تسویف کند ولى بعداً حج را به جا آورد، داخل در روایات تسویف نیست، پس دلیل اخصّ از مدّعاست.

قلنا: ما از دو جهت جواب مى دهیم:

اوّلا، روایات تسویف فقط تسویف منتهى به مرگ را نمى گوید که از آن جمله روایت ذیل است:

\* ... عن أبى الصباح الکنانى (ظاهراً سند معتبر است) عن أبى عبدالله(علیه السلام) ... فقال: لا عذر له یسوّف الحجّ إن مات و قد ترک الحجّ فقد ترک شریعة من شرایع الإسلام.(2)

این دو جمله مستقّل است، در یک جمله مى فرماید تسویف عذر نیست و در جمله دیگر مى فرماید اگر بمیرد شریعتى از شرایع اسلام را از بین برده است; اگر مى فرمود: لا عذر له أن یسوّف الحج إلى أن یموت مى توانستیم بگوییم تسویف منتهى به مرگ را مى گوید. نظیر این روایت روایات دیگرى هم داریم.

ثانیاً، اگر مقیّد به ترک باشد مطابق روایت، حج واجب فورى است یا موسّع؟ اگر موسّع باشد وقتى که در اوّل وقت به جاى نیاورد و در وسط وقت از دنیا برود دیگر شریعتى از شرایع اسلام را ترک نکرده است، پس از این که مى گوید شریعتى از شرایع اسلام را ترک کرده معلوم مى شود که واجب فورى است.

بنابراین اشکال به روایات تسویف وارد نیست و همان طورى که غالب علما از این روایات فوریّت فهمیده اند، ما هم فوریّت مى فهمیم.

همان گونه که قبلا بیان شد بعضى دلیل سوّمى هم براى فوریّت بیان کرده اند که روایات باب 5 از ابواب نیابت است. این روایات مى گوید اگر مستطیع هستى نیابت نکن، از این روایات استفاده فوریّت کرده اند، چون حجّ واجب فورى است، پس نیابت حرام است. یک روایت ذکر شد و بیان کردیم که این روایات دلیل بر فوریّت نمى شود چون مثل این است که گفته شود کسى که روزه قضا دارد، روزه مستحب به جا نیاورد و معناى این سخن این نیست که روزه قضا فورى است، بنابراین روایات مى گوید تو ذمّه ات مشغول است ولو واجب فورى هم نباشد، زیر بار دین مردم نرو و این روایت دلالت بر اولویّت خودش نسبت به دیگران داند نه وجوب فورى.

دو روایت دیگر از روایات باب نیابت را بیان مى کنیم که سند همگى معتبر است:

\* ... عن ابن أبى عمیر، عن معاویة بن عمّار، عن أبى عبدالله(علیه السلام) فى رجل صرورة مات و لم یحجّ حجّة الإسلام وله مال قال: یحجّ عنه صرورة لامال له (اگر مستطیع باشد نمى تواند).(3)

\* ... عن سعید بن عبدالله بن الأعرج (ثقه) إنّه سأل أبا عبدالله(علیه السلام) عن الصرورة أیحجّ عن المیّت؟ فقال: نعم إذا لم یجد الصرورة ما یحجّ به فإن کان له مال فلیس له ذلک حتّى یحجّ من ماله و هو یجزى عن المیّت کان له مال أو لم یکن له مال.(4)

از این دو روایت نیز فوریّت استفاده نمى شود و فقط دلالت بر این دارد که تا زمانى که به گردن خودش حجّ است، زیر بار دین دیگرى نرود.

بقى هنا شىء:

ما مطابق ذیل روایت فتوا مى دهیم و آن این که اگر کسى که خود مستطیع است و هنوز حج به جا نیاورده نیابت از غیر کند نیابتش صحیح و مجزى از میّت است ولو ما قائل به فوریّت حج هستیم چون امر به شى دلالت بر نهى از ضد خاص نمى کند.

«بحث اصولى»

در باب اوامر بحثى داریم که آیا امر به شیىء مقتضى نهى از ضدّ آن مى باشد؟ ضد بر دو قسم است: ضدّ عام و ضدّ خاص. ضدّ عام همان ترک است آیا امر به شىء نهى از ترک آن است؟ بعضى معتقدند که امر به شىء مقتضى نهى از ترک آن است چون امر مرکّب است یعنى به جاى آور و ترک نکن (افعل و لاتترک)، به عبارت دیگر امر به دلالت تضمّن بر نهى از ترک دلالت دارد و لى این بر خلاف کلمات محقّقین است.

بعضى هم معقتدند که امر به دلالت التزام بر نهى از ترک (ضدّ عام) دلالت دارد یعنى وقتى افعل مى گوید لازمه اش لاتترک است; بعضى هم نه دلالت تضمّن را پذیرفته اند و نه دلالت التزامى را و معتقدند که اصلا دلالت ندارد چون حرمت ترک به این معنى است که در ترک مفسده است، حال آیا هر جا در فعل مصلحت بود، حتماً در ترک مفسده است؟

خیر هر جا در فعل مصلحت است الزاماً در ترک مفسده نیست، به عنوان مثال اگر تجارت مى کرد سود مى برد امّا تنبلى کرده و تجارت نکرده و سود هم نبرده ولى از سرمایه اش چیزى کم نشده است. بنابراین امر به شىء مستلزم نهى از ضدّ عام (ترک مطلق) نیست.

سلّمنا، امر به شىء دلالت بر نهى از ضدّ عام دارد، آیا امر به شىء دلالت بر نهى از ضدّ خاص هم دارد؟ مثل این که امر داریم که اداى دین باید فورى باشد، ولى اداى دین فورى را رها کرده و به نماز مى پردازد (ضدّ خاص) آیا ترک واجب کردن حرام است؟ و یا مسجد نجس شده و وقت هم براى نماز وسیع است ولى تطهیر مسجد که واجب است رها کرده و مشغول نماز مى شود (ضدّ خاص) آیا امر به شىء اقتضاى نهى از ضدّ خاص مى کند تا این نماز باطل باشد؟

ما معتقدیم که تطهیر مسجد ولو واجب فورى است ولى به قدرى فورى نیست که منافات با یک نماز خواندن داشته باشد. بنابراین امر به شىء مقتضى نهى از ضدّ خاص نمى باشد و در ما نحن فیه با این که شخص مستطیع است و قائل به وجوب فورى هم هستیم اگر شخص وجوب فورى را رها کرده و نایب شود، در عین این که در ترک واجب فورى گناه کرده، ولى حجّ نیابى او صحیح است، چون امر به شىء دلالت بر نهى از ضدّ خاصّش نمى کند.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. ج 1، کتاب الحج، مسئله 22، ص 376.

2.ح 4، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

3.ح 2، باب 5 از ابواب نیابت.

4. ح 3، باب 5 از ابواب نیابت.

**13 ـ ادامه مسأله 1 ـ 29/06/85**

مقدّمه:

در آستانه ماه مبارک رمضان قرار داریم که در این ماه مردم یک وظیفه و ما دو وظیفه داریم. وظیفه مردم استغفار و آمادگى براى ماه رمضان و ضیافت الله است و باید روزهاى آخر شعبان را براى توبه از گناه مغتنم بشمارند و باید روزه را با تمام واجبات و مستحبّات آن به جا آورند و از این فریضه مهم و ماه پربرکت بهره ببرند.

از این نظر وظیفه ما با مردم مشترک است، ولى یک وظیفه دیگر هم داریم و آن این که به وسیله ماه رمضان و تبلیغات جامعه را پاکسازى کنیم. عوامل زیادى فساد را پراکنده مى کنند و باید با تبلیغ دراین ماه مفاسد را پاکسازى کنیم، به همین جهت حدیثى انتخاب کرده ایم که منطبق بر امر دوّم است و در ذیل آیه شریفه «یا أیّها النَّبى إنّا أرسلناک شاهداً و مبشّراً و نذیراً \* و داعیاً إلى الله بإذنه و سراجاً منیراً»(1) آمده است.

متن حدیث:

\* ... عن ابن عبّاس قال لما نزلت یا أیهّا النبى إنّا أرسلناک شاهداً و مبشّراً و نذیراً قد کان أمر علیّاً و معاذاً أن یسیرا إلى الیمن فقال: انطلقا فبشّرا و لا تنفّرا و بشّرا ]و یسرا[ و لا تعسّرا فانّه قد أنزل علّى «یا أیها النبى إنا أرسلناک شاهداً و مبشّراً و نذیراً و داعیاً إلى الله بإذنه و سراجاً منیراً»(2).

ترجمه حدیث:

ابن عبّاس مى گوید پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) به على(علیه السلام) و معاذ بن جبل امر کرد که به یمن بروند (بعد از این که یمن مسلمان شد) و به آنها فرمود بروید و مردم را بشارت دهید و تنفّر ایجاد نکنید و بشارت دهید و سخت گیرى نکنید، چرا که خداوند بر من وحى کرده که اى پیامبر ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و بیم دهنده و تو را دعوت کننده به سوى خدا به فرمان او قرار دادیم و چراغى روشنى بخش.

شرح حدیث:

پنج صفت در این آیه براى پیامبر بیان شده است:

1ـ شاهداً:

مبلّغ باید خوب ببیند که در ظاهر جامعه چه مشکلات اخلاقى و اعتقادى وجود دارد تا براى بر طرف کردن آن بکوشد.

2ـ مبشّراً:

مردم را بشارت دهد.

3ـ نذیراً:

بعضى خیال مى کنند انذار به معنى خشونت است، ولى انذار مى تواند با جاذبه نیز همراه باشد، به عنوان مثال قرآن مى فرماید:

إنّما الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلّکم تفلحون.(3)

و در ادامه مى فرماید: شیطان مى خواهد با شراب و قمار شما را از خدا دور کند و بین شما دشمنى ایجاد کند که اینها انذار است ولى جاذبه دارد، پس انذار مى تواند جاذبه داشته باشد.

4ـ داعیّاً إلى الله:

مردم را به سوى خدا دعوت کنید.

5ـ سراجاً منیراً:

به وسیله نور الهى (آیات و روایات) تاریکیها را برطرف کند.

تمام این پنج صفت جاذبه است و به فرض در «نذیراً» جاذبه نباشد در هشتاد درصد بقیّه جاذبه است پس تبلیغ باید با جاذبه باشد.

یکى از مسائل مهمّ در امر تبلیغ همین است که پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله)در این حدیث روى آن انگشت گذاشته است به خصوص در زمانى که امثال پاپ ما را به خشونت متّهم مى کنند که چنین تبلیغى سخن آنها را ابطال مى کند.

یکى از عیبهاى بزرگ این است که بسیارى از مردم دنیا عقاید ما را از دشمنان ما مى گیرند، در حالى که باید از خود ما سؤال کنند و اگر نزدیک بیایند خواهند دید که اشتباه کرده اند.

سعى کنید جاذبه هاى اسلام زیاد شود برخورد خوب، حوصله، گوش دادن به حرف مردم، احترام کردن تواضع داشتن و دل سوزاندن بسیار مؤثّر است و این مسائل عاطفى بیش از دلیل و استدلال اثر دارد، به خصوص براى جوانان که لبه تیز حملات دشمن متوجّه آنهاست.

در طول سال دشمن صحنه اجتماع را آلوده مى کند و ماه رمضان زباله هاى تبلیغات دشمن را جارو مى کند و بعد از آن فصل حج و بعد ایّام عاشورا و بعد از آن ایّام اعتکاف و مرتّب این عبادتهاى حساب شده اسلامى جامعه را پاک مى کند.

بنابراین نباید از ماه رمضان غافل شویم چرا که مى توانیم در این ایّام دو عبادت انجام دهیم یکى روزه ماه رمضان و دیگرى تبلیغ و حضرت فرمود اگر یک نفر به دست شما هدایت شود از تمام آنچه آفتاب بر آن تابیده بهتر است.

مرحوم آقاى فلسفى که نابغه منبر در زمان ما بود مى فرمود براى یک سخنرانى هشت ساعت مطالعه مى کنم; باید با مطالعه صحبت کنید، آیات و روایاتى را که حفظ نیستید روى کاغذ نوشته و مستند، حساب شده، با مطالعه، مؤدّبانه و پر جاذبه صحبت کنید. یادداشتهایى که براى منبر بر مى دارید براى بعدها هم قابل استفاده است.

امیدوارم خداوند توفیق بیشتر در راه خدمت عنایت کند تا بهتر قدم بردارید.

در پایان مسئله مهمّى هم قابل ذکر است و آن این که ما حاضریم در مقابل بحثى که آقاى پاپ مطرح کرده اند با ایشان در یک مناظره علمى و منطقى زنده تلویزیونى در هر زمان و در هر جاى دنیا بدون هیچ قید و شرط شرکت کنیم و من یقین دارم که اگر چنین مناظره زنده اى پخش شود، مردم خواهند فهمید که اسلام دین محبّت و عاطفه است و حکم جهاد یک سپر دفاعى است و مسیحیان و یهودیان در کنار مسلمانان زندگى مى کنند ولى کسى آنها را اجبار نکرده که مسلمان شوند.

ایشان پرهیز از خشونت مى کند ولى این کلام مصداق خشونت است چون در زمانى که ما احتیاج به امنیّت داریم، فضاى دنیا با این سخن نا امن تر شد و یک پیشواى مذهبى باید احساس مسئولیّت کند و آثار سخن خود را حساب کند.

امیدوارم که این جریان سبب شود که دنیا اسلام را بهتر بشناسد.

\* \* \*

بحث در مسئله اوّل از مسائل حج به فرع سوّم رسید.

فرع سوّم:

اگر مستطیع در سال اوّل حج را ترک کند سال بعد باید انجام دهد.

همان گونه که در فرع دوّم بیان شد حج واجب فورى است حال اگر سال اوّل حج را ترک کرد آیا سال بعد هم فورى است یا اگر سال اوّل فورى بود سال بعد با تراخى است؟

بعضى از واجبات ابتدا فورى است و اگر انجام نشد بعد تراخى است مثل این که نذر مى کند نماز اوّل وقت بخواند و در اوّل وقت نمى تواند که بعد از آن تراخى است.

ولى گاهى نذر مى کند که نماز را هر چه زودتر بخواند در این صورت فوراً ففوراً است، به عنوان مثال اداى دین، تطهیر مسجد و... فوراً ففوراً است، حج هم از این قبیل است یعنى هر سال تأخیر یک گناه است، ظاهراً این حکم مسلّم و اجماعى است.

ادلّه:

این مسئله سه دلیل عمده دارد:

1ـ ظهور امر:

امر ظاهر در فور است و اگر تعلّل کند باز هم باید فوراً انجام دهد مثل این که مولى به عبدش امر کرده و عبد تأخیر مى اندازد که در این صورت فوریّت باقى است بنابراین مادامى که قرینه اى بر خلاف اقامه نشده ظهور اوامر فوراً ففوراً است. در عرف عقلا هم همین است.

2ـ روایات:

در احادیث آمده که تسویف گناه است، حال اگر کسى سال اوّل گناه کرد و حج بجا نیاورد سال دوّم و سوّم هم تسویف صادق و حرام است، پس از درون تسویف که در روایات آمده و تحریم شده فوراً ففوراً استفاده مى شود.

3ـ روایات باب 6:

\* ... عن محمّد بن الفضیل قال: سألت أبا الحسن(علیه السلام) عن قول الله عزّوجلّ «و من کان فى هذه أعمى فهو فى الآخرة أعمى و أضلّ سبیلا»فقال: نزلت فیمن سوّف الحجّ حجّة الإسلام و عنده ما یحجّ به فقال: العام أحجّ العام أحجّ حتّى یموت قبل أن یحجّ (این که امام العام دوّم را مى فرماید معنایش فوراً ففوراً است و اگر این نبود تکرار العام لازم نبود).(4)

\* ... عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: سأله ابوبصیر و أنا أسمع فقال له رجل له مأة ألف فقال: العام أحجّ العام أحجّ ... فقال: یا أبا بصیر أما سمعت قول الله عزّوجلّ «و من کان فى هذه أعمى فهو فى الآخرة أعمى و أضلّ سبیلا»... (تکرار العام أحج شاهد به فوراً ففوراً است).(5)

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. سوره احزاب، آیه 45 و 47.

2. درّ المنثور، ذیل آیه شریفه.

3.سوره مائده، آیه 90.

4. ح 8، باب 6، از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

5. ح 12، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**14 ـ مسأله 2 (تحصیل مقدّمات الحج) ـ 07/08/85**

مسئله دوّم از مسائل حج داراى سه فرع است که فرع دوّم و سوّم آن در زمان ما مصداق ندارد.

مسألة 2: لو توقّف إدراکه على مقدّمات بعد حصول الاستطاعة من السفر و تهیئة أسبابه وجب تحصیلها (یکى از مقدّمات حج سفر است که تهیّه اسباب مى خواهد و تهیّه آنها واجب است) على وجه یدرکه فى ذلک العام (فرع اوّل) ولو تعدّدت الرفقة (کاروان) و تمکّن من المسیر (بتواند با هر یک از کاروانهابرود) بنحو یدرکه مع کلّ منهم فهو بالتخییر (ولى گفته شده که باید با اوّلین کاروان برود) و الأولى اختیار أوثقهم سلامة و إدراکاً (فرع دوّم) ولو وجدت واحدة و لم یکن له محذور فى الخروج معها لایجوز التأخیر إلاّ مع الوثوق بحصول أخرى (فرع سوّم).

فرع اوّل: وجوب تهیّه مقدّمات

در مورد این فرع دلیل آیه و روایت نداریم و تنها دلیل آن وجوب مقدّمه است یعنى وقتى حج واجب شد، مقدّمه آن هر چه باشد به حکم عقل واجب است.

بعضى منکر وجوب مقدّمه واجب شده اند و معتقدند که وجوب شرعى ندارد بلکه لابدیّت عقلیّه دارد یعنى شارع واجب نکرده، بلکه عقل آن را واجب مى داند و اگر به دنبال مقدّمه نرود و واجب ترک شود عقل مى گوید معذور نیست.

این دو مبنا تفاوت چندانى با هم ندارد، چون طبق هر دو باید مقدّمات را تحصیل کند و فرق این دو در قصد قربت است که اگر مقدّمه وجوب شرعى داشته باشد قصد قربت ممکن است و اگر وجوب شرعى نباشد قصد قربت ممکن نیست.

به عنوان مثال در طهارات ثلاث که مقدّمه نماز است اگر وجوب مقدّمه، شرعى باشد، قصد قربت در آن ممکن است و اگر وجوب مقدّمه، شرعى نباشد قصد قربت را باید از جاى دیگر ثابت کنیم، در حالى که وجوب طهارات ثلاث تعبدّى است و امر نفسى ندارد بلکه امر مقدّمى دارد و کسانى که لابدیّت عقلى را مى گویند در مسئله قصد قربت مشکل دارند.

بنابراین در ما نحن فیه تأثیرى ندارد که ما وجوب مقدّمه را شرعى بدانیم یا به لابدیّت عقلى قائل شویم چون در هر دو صورت باید مقدّمات حج تحصیل شود و اگر تحصیل نکند معذور نیست.

ما معتقدیم که آیه اى از قرآن اشاره به تهیّه مقدّمات دارد که کسى به آن استدلال نکرده است:

«و أذّن فى النّاس بالحجّ یأتوک رجالا (پاى پیاده) و على کل ضامر (حیوان لاغر و چابک) یأتون من کل فجّ (جادّه) عمیق(دور)»(1)

«ضامر» اشاره به تهیّه مقّدمات است یعنى کسى که از راه دور دست مى آید، باید مقدّمات را تهیّه کند.

نکته اى در اینجا قابل توجّه است و آن این که امام فرمود: على وجه یدرکه فى ذلک العام، یعنى چنان به دنبال مقدّمات برود که در این سال به حج برسد ولى در زمان ما این امر ممکن نیست، چون اسم نویسى براى سالهاى آینده است و مستطیع باید اسم نویسى کند و لو نوبت او بعداً مى رسد چون راغبین حج زیاد شده اند و محلّ، استعداد همه را در سال واحد ندارد.

زمانى خواهد رسید که حج از وجوب عینى در آمده و واجب کفایى مى شود و افراد با قرعه به حج مشرّف مى شوند، چون الآن جمعیّت مسلمانان یک میلیارد و نیم است و اگر اسلام گسترش یابد، دیگر امکان نیست که همه بروند که در این صورت همه باید ثبت نام کنند و عدّه اى باقرعه به حج بروند.

فرع دوّم: تخییر در صورت وجود کاروانهاى متعدّد

در جایى که کاروانهاى متعدّدى وجود دارد و با هر یک از این کاروانها مى توان به حج رسید، آیا باید کاروان اوّل را اختیار نمود یا حکم تخییر است؟

این فرع در زمان ما زیاد محلّ ابتلا نیست و در آن سه قول است:

قول اوّل: ظاهر کلام شهید ثانى در شرح لمعه این است که باید با کاروان اوّل برود ولو کاروانها متعدّد و همه مورد اعتماد است:

لو تعدّدت الرفقة فى العام الواحد وجب السیر مع أولاها(2).

احتمال دارد که کلام شهید را با این که مطلق است حمل کنیم بر جایى که احتمال مى دهد با کاروانهاى بعد به حج نمى رسد، چون بعید است که ظاهر کلام مراد باشد.

قول دوّم: قول مرحوم شهید اوّل در دروس(3) است که مى فرمایند تأخیر جایز ولى مشروط به وثوق است یعنى بداند که کاروانهاى بعد هم به حج مى رسند.

قول سوّم: مرحوم صاحب مدارک(4) مى فرماید که اگر کاروانها متعدّد باشد با هر یک از کاروانها مى تواند به حج برود ولو احتمال مى دهد که کاروانهاى بعدى به حج نرسد.

قلنا: از میان این سه قول، قول دوّم صحیح است، چون آیه و روایتى نداریم و در صورتى مى توان کاروان اوّل را رها نمود که وثوق به کاروانهاى بعد باشد و اگر کاروانهاى بعد مورد وثوق نباشند عقلا کاروان اوّل را رها نمى کنند; عیناً مثل این که وقتى به جایى مى رسند که آب هست و مى توانند آب براى وضو بردارند ولى به این امید که شاید جاى دیگر آب باشد آب برندارند عقلا این را نمى پذیرند و مى گویند نقد را بگیر و نسیه را رها کن و یا فى التأخیر آفات.

کلام صاحب مدارک هم دلیلى دارد که جواب آن را خواهیم داد.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. سوره حج، آیه 27.

2. شرح لمعه، ج 2، ص 161.

3. ج 1، ص 169.

4. ج 7، ص 18.

پی نوشت:

**15 ـ ادامه مسأله 2 ـ 08/08/85**

بحث در مسئله دوّم از مسائل حج بود که داراى سه فرع است. فرع اوّل این بود که تهیّه مقدّمات حج واجب است ودلیل آن بیان شد.

فرع دوّم در این بود که اگر کاروانهاى متعدّدى به حج مى روند و وثوق به همه آنها هست، آیا واجب است که با کاروان اوّل به حج برود؟ بیان شد که شهید ثانى انتخاب کاروان اوّل را واجب دانسته ولى دلیلى بر آن نداریم و شاید کلام مرحوم شهید ثانى منصرف است به جایى که وثوق به کاروانهاى بعدى ندارد.

مرحوم صاحب مدارک فرمود حتّى اگر وثوق به کاروانهاى بعد هم نباشد مى تواند با کاروان اوّل نرود و مى فرماید دلیلى بر وجوب انتخاب کاروان اوّل نداریم:

بل یحتمل قوّیاً جواز التأخیر بمجرّد احتمال سفره الثانیة لانتفاء الدلیل على فوریّة المسیر بهذه المعنى (دلیلى بر فوریّت نداریم و واجب موسّع است).(1)

این کلام صاحب مدارک عجیب است چون بناى عقلا بر این است که جایى که احتمال آفت هست تأخیر نمى اندازند مثلا اگر مولى به عبدش بگوید که به فلان شهر برو و فلان چیز را بیاور، و عبد مى داند که امروز راه باز است و فردا احتمال دارد راه بسته شود، حال اگر به احتمال این که فردا راه باز خواهد بود امروز نرود عقلا او را سرزنش مى کنند.

بنابراین وقتى مقدّمه واجب واجب است، در مقام امتثال باید قطعى را بگیرند و مشکوک را رها کنند، پس این کلام صاحب مدارک قابل قبول نیست.

فرع سوّم: وجوب انتخاب کاروان موجود به احتمال وجود کاروانهاى دیگر

یک کاروان وجود دارد و احتمال دارد که کاروان دیگرى هم باشد و ممکن است کاروان دیگرى نباشد; در اینجا باید با همان کاروان برود، چون معلوم نیست کاروان دوّمى باشد پس به طریق اولى نسبت به فرع سابق باید با کاروان اوّل برود، چون در فرع دوّم کاروان دوّم و سوّم بود و معلوم نبود که آنها او را به حج برسانند ولى در اینجا اصلا کاروان دوّم و سوّمى نیست.

بیان شد که فرع دوّم و سوّم محل ابتلا نیست ولى ما مى توانیم آن را گسترش دهیم که شامل زمان ما هم بشود. در زمان ما کاروانها با هم فرقى ندارد ولى مى توان صورت عمومى ترى به آن داد و آن این که مقدّماتى که تحصیلش در ایّام مختلف ممکن است آیا مى تواند آنها را از امروز به فردا یا از ماه اوّل به ماه دوّم بیاندازد؟ از جلمه مقدّمات گرفتن گذرنامه و یا ویزا و یا اجاره مکان در مکّه است که امروز مى تواند انجام دهد ولى فردا ممکن است بشود و ممکن است نشود، پس در مقدّماتى که فعلا قابل تحصیل است و بعداً مشکوک التحصیل است تکلیف چیست؟ پس مصادیق متعدّدى دارد و حتّى مخصوص حج هم نیست، مثلا مى توانیم آب را در این منزلگاه تهیّه کنیم ولى به احتمال این که در منزلگاه بعد امکان تهیّه آب هست آب بر نمى دارد، در اینجا هم همان بحث مى آید. بنابراین مى توان این مسئله را چنان توسعه داد که مقدّمات دیگر غیر از کاروان را شامل شود، علاوه بر این در ابواب دیگر هم مطرح شود که دلیل در همه جا یکسان است.

بقى هنا امران:

الأمر الأوّل:

آیا فرقى بین حجّ نیابى و حج تکلیف شخصى هست؟ به عبارت دیگر آیا در حجّ نیابى مقدّمات واجب التحصیل است؟

مرحوم صاحب جواهر اشاره اى به این مسئله کرده است. در جواب باید گفت مسئله حج نیابى تابع قرارداد است، اگر در قرارداد آمده که امسال حج به جاى آورد، در این صورت مثل حجّ تکلیفى وجوبش فورى است و مدیون است، بنابراین مقدّماتى که امروز قابل تحصیل و فردا مشکوک است، نباید به فردا بیاندازد ولى اگر قرارداد به صورت واجب موسّع است اگر امروز نشد، روز بعد سال آینده و سال بعد، ولى ظاهر اطلاق نیابت فوریّت است، یعنى اگر در قرار داد چیزى ننویسند ظاهرش امسال است و عرف از آن فوریّت را مى فهمد، مگر این که تصریح کنند که وقت براى نیابت موسّع است.

الأمر الثانى:

آیا بین سفر کاروان در اشهر حج و غیر آن فرقى هست؟ منظور از ماههاى حج سه ماه شوّال، ذى القعده و ذى الحجّه است چون اگر در هر یک از این سه ماه وارد مکّه شود مى تواند عمره تمتّع را انجام دهد، ولى در ماه هاى قبل از آن نمى تواند.

حال اگر کاروانى است که در ماه رمضان حرکت مى کند که هنوز ماههاى حج نشده و وجوب حج نیامده آیا مى توان گفت واجب نیست با کاروان اوّل حرکت کند در حالى که شک دارد که با کاروان دوّم به حج مى رسد؟

در پاسخ باید گفت اشهر حج ظرف اداى تکلیف است نه وجوب، چون وجوب ممکن است از سالهاى قبل آمده باشد; به عبارت دیگر وجوب در اشهر حج از قبیل واجب معلّق است نه واجب مشروط، و مقدّمات واجب معلّق باید جلوتر آماده شود، ولى در واجب مشروط تهیّه مقدّمات از جلوتر لازم نیست; مثلا مى داند که سال آینده مستطیع مى شود و گذرنامه امسال مى دهند و سال آینده شاید ندهند، در اینجا چون استطاعت شرط است، تهیّه گذرنامه امسال لازم نیست ولى نسبت به ماههاى حج وجوب فعلى و واجب معلّق و استقبالى است، یعنى با آمدن استطاعت وجوب حج آمده و زمان انجام آن در آینده است.

پس اشهر حج ظرف امتثال است نه ظرف وجوب و از حالا حج بر مستطیع واجب شده ولو نوبت و ظرف انجام آن پنج سال بعد است بنابراین مستطیع باید ثبت نام کند.

\* \* \*

مسألة 3: لو لم یخرج مع الأولى مع تعدّد الرفقة فى المسألة السابقة أو مع وحدتها و اتفق عدم التمکن من المسیر أو عدم إدراک الحج بسبب التأخیر استقرّ علیه الحج و إن لم یکن آثما، نعم لو تبیّن عدم إدراکه لوسار معهم ایضاً لم یستقرّ، بل و کذا لو لم یتبیّن إدارکه لم یحکم بالاستقرار.

عنوان مسئله:

این مسئله مسئله از لوازم مسئله دوم است و بعضى مانند مرحوم آقاى سبزوارى(2) آن را در ذیل مسئله دوّم قرار داده اند.

اگر کاروان اوّل معلوم الوصول بود و با آن به حج نرفت و کاروان دوّم هم که به آن وثوق داشت به مانع برخورد آیا حج بر چنین شخصى مستقّر شده که اگر استطاعتش زائل شود باید وام بگیرد و برود یا مستقّر نشده؟

اقوال:

مرحوم صاحب جواهر(3) و مرحوم صاحب عروه به این بحث متعرّض شده و گفته اند که حج بر او مستقر است چون شبیه زنى است که اوّل وقت نمازش را نخوانده و بعد حائض شده و یا شخص فوت کرده و یا بى هوش و مریض شده که نمازش قضا دارد.

دلیل: اطلاق ادلّه وجوب حج

از جمله اطلاقات وجوب حج آیه «لله على الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلا»(4)، است و چون این شخص مستطیع است و غفلت کرده پس اطلاقات وجوب حج اینجا را مى گیرد.

مرحوم صاحب جواهر به جاى این که سراغ اطلاقات وجوب حج برود، سراغ روایات باب هفتم از ابواب وجوب حج رفته است که روایات متعدّد است و مى فرماید اگر کسى حج بر او واجب شود و تسویف کند و نتواند حج بجا آورد در هنگام مردن به او گفته مى شود: مُت یهودّیاً أو نصرانیاً.

قلنا: استدلال به این روایات خوب نیست، چون ممکن است فرد گنهکار نباشد چرا که اطمینان داشته که به کاروان بعد مى رسد، پس گنهکار نبوده و استدلال به آن روایات صحیح نیست و تمسّک به اطلاقات آیات و روایات بهتر است.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1.ج 7، ص 18.

2. مهذب الاحکام، ج 12، ص 18.

3.ج 17، ص 226.

4. سوره آل عمران، آیه 97.

**16 ـ القول فى شرائط وجوب حجّة الاسلام (الکمال)ـ 09/08/85**

امروز هشتم ماه شوّال مصادف با سالروز تخریب قبور ائمّه بقیع(علیهم السلام) در سال 1344 هـ. ق بدست وهّابیون است. وهّابیون به خصوص متعصّبین سلفى به بهانه واهى شرک این قبور مقدّس را تخریب کردند. آنها در همه جا دم از توحید و مبارزه با شرک مى زنند ولى معنى توحید و شرک را نفهمیده اند و عمدتاً به دو آیه از قرآن تمسّک کرده اند که هر دو به ضرر آنهاست ولى آنها با تفسیر به رأى آن را به نفع خود تفسیر مى کنند:

آیه اوّل: و أنّ المساجد لله فلاتدعوا مع الله أحداً(1)

در تفسیر مساجد گفتگو است حال به هر تفسیرى که باشد آیه مى فرماید با خدا کسى را نخوانید یعنى کسى را همپایه خدا قرار ندهید. آیا توسّل به امام و پیامبر به معنى همردیف قرار دادن آنها با خداست؟ توسّل به آنها در طول توسّل به خدا و تاکید بر توحید است نه شرک، چون وقتى مى گوییم تو از خدا بخواه یعنى همه چیز به خدا ختم مى شود. ولى این گروه متعصّب و دور از علم با تفسیر به راى این آیه سه مسئله را زیر سئوال برده اند:

1 ـ زیارت قبور.

2 ـ توسّل.

3ـ شفاعت.

آیه دوّم: و یعبدون من دون الله ما لایضرّهم و لا ینفعهم و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عندالله.(2)

خدا مشرکان زمان جاهلّیت را بر عبادت غیر خدا مذّمت کرده و مى گوید آنها را بتها شفیع مى گرفتند. محمّد بن عبدالوهّاب مى گوید مشرکان زمان ما از مشرکان زمان جاهلیّت بدترند چون آنها لااقل وقتى سوار کشتى مى شدند، خدا را خالصانه مى خواندند ولى مشرکان زمان ما در همه حال متوسّل مى شوند.

درد بى سوادى بد دردى است و آنها نفهمیده اند که صدر آیه مى فرماید آنها بتها را عبادت مى کنند ولى کسى پیامبر و امام را عبادت نمى کند; علاوه بر این بتها لایضرّون و لا ینفعوناند ولى پیامبر و امام داراى مقام والایى هستند.

از مسائل وحشتناک این است که در کتاب دروس دینى دوره متوّسطه کشور عربستان آمده: آنها که به زیارت قبور اعتقاد دارند خون و مالشان مباح است یعنى در مدارس تروریست تربیت مى کنند.

اینها تا این اندازه از اسلام بى گانه اند که سراغ دشمنان اسلام نمى روند زیارت قبورى که از زمان پیامبر و از سیزده قرن قبل بوده در این هشتاد سال اخیر حرام دانسته و قبور را خراب کرده اند.

به عقیده ما یکى از مشکلات بزرگى که دنیاى اسلام با آن روبرو است ظهور وهّابیت است که اسلام را عقب انداخته و چهره اسلام را بد نما کرده است.

آنها بوسیدن ضریح را شرک دانسته ولى بوسیدن حجر الاسود و یا بوسیدن جلد قرآن را از سنّت دانسته و شرک نمى دانند یعنى شرک را استثنا مى زنند در حالى که شرک قابل تخصیص نیست و حرام است.

ما باید با جوابهاى قاطع و به دور از جنجال جوامع اسلامى را بیدار کنیم و مسلمانها بتوانند این قبور مقدّسه را تجدید بنا کنند. البتّه مسلمانان در هنگام زیارت قبور بهانه به دست دشمن ندهند و واقعاً زیارت قبور و توسّل باشد و امیدواریم که با بازگشت امنیّت به عراق قبور عسگریین نیز بهتر از سابق ساخته شده و مشکلات جهان اسلام و تشیّع حل شود.

\* \* \*

بحث به شرایط وجوب حج رسید، مرحوم امام در این زمینه مى فرماید:

القول فى شرائط وجوب حجّة الإسلام و هى امورٌ: أحدها: الکمال بالبلوغ و العقل فلا یجب على الصبى و إن کان مراهقاً (نزدیک بلوغ) و لا على المجنون و إن کان أدواریّاً (دورٌ فى العقل و دورٌ فى الجنون) إن لم یف دور إفاقته بإتیان تمام الأعمال مع مقدّماتها غیر الحاصلة(اگر دور عقلش به اندازه حج و مقدّماتش باشد واجب است).

در ادامه مرحوم امام حکم حج صبّى را بیان مى کنند:

و لو حجّ الصبّى الممیّز صحّ (عبادات صبّى ممیز صحیح است) لکن لم یجز عن حجّة الاسلام و إن کان واجداً لجمیع الشرائط عدا البلوغ و الأقوى عدم اشتراط صحّة حجّه بإذن الولى و إن وجب الاستئذان فى بعض الأمور (تصرّفات مالى).

بعضى شرایط را پنج و بعضى چهار مورد ذکر کرده اند: عقل، بلوغ، حریّت، استطاعت (مالى، بدنى و طریقى) و رجوع الى الکفائة (وقتى بر مى گردد از نظر زندگى تأمین باشد) که این را بعضى جزء استطاعت شمرده اند و بعضى جداگانه ذکر کرده اند.

شرایط عامّه تکلیف عبارتند از: بلوغ، عقل، قدرت و علم ولى در اینجا دو مورد را گفته اند (عقل و بلوغ) و علم و قدرت را نگفته اند، چون این دو در استطاعت مندرج است، زیرا کسى که عالم نیست و یا قدرت ندارد، استطاعت ندارد.

بیان امام در اینجا مانند بیان شرایع و جواهر است.

ادلّه:

دلیل اعتبار این امور چیست؟ عمدتاً سه دلیل است:

1ـ اجماع:

اجماع بلکه بالاتر از اجماع، ضرورت دین است، چون اگر اجماع باشد ممکن است گفته شود اجماع مدرکى است و اجماع مدرکى علم آور نیست زیرا ممکن است مجمعین به مدارکى که علم آور نیست تمسّک کرده باشند، ولى ضرورت دین مى گوید هر کسى که وارد جامعه مسلمین شود مى داند که دیوانه و غیر بالغ تکلیف ندارد و مقتضاى ضرورت دین، علم است.

2ـ بناى عقلا:

در تمام ملّتها و اقوام دنیا مجنون و نابالغ مکلّف نبوده و مسئولیّت ندارد، البتّه در حدّ نابالغ در بین اقوام مختلف اختلاف است و حکم اسلام هم در اینجا یک حکم امضایى است، یعنى بناى عقلا را امضا کرده است; البتّه غیر از بناى عقلا، عقل هم حاکم است و مى گوید دیوانه و بچّه هاى غیر ممیّز مسئول نیستند. بنابراین در تمام ابواب فقه اعتبار عقل و بلوغ را از مسائل عقلى و عقلایى مى دانیم.

3ـ روایات:

روایات دو طایفه است:

طایفه اوّل: روایات مطلقه

این روایات(3) مى گوید:

رفع القلم عن الصبى حتّى یحتلم و رفع القلم عن المجنون حتّى یفیق و کارى به باب حج ندارد و مطلق است و ما نحن فیه را هم شامل است.

در کتاب الحجر هم از این احادیث آمده است.

طایفه دوّم: روایات خاصّه

روایاتى که در ابواب حج وارد شده و خصوص حج را مى گوید.(4)

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1.سوره جنّ، آیه 18.

2.سوره یونس، آیه 18.

3. وسائل، ج 1، ح 11، باب 4 از ابواب مقدّمة العبادات و ح 2، باب 36 از ابواب قصاص، و ح 2، باب 8 از ابواب مقدّمات الحدود.

4.باب 12 و 13 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**17 ـ القول فى شرائط وجوب حجّة الاسلام (الکمال) ـ 10/08/85**

«حدیث اخلاقى: محبّت، مدارا کردن و میانه روى»

متن حدیث:

عن أبى الحسن(1) قال التوّدد إلى النّاس نصف العقل و الرفق نصف المعیشة و ماعال امرء فى اقتصاد.(2)

ترجمه حدیث:

امام کاظم(علیه السلام) مى فرماید: جوشیدن با مردم و محبّت به آنها نصف عقل و مدارا کردن با آنها نصف زندگانى است میانه روى و اقتصاد در زندگى مانع فقر است.

شرح حدیث:

در جمله اوّل این روایت امام(علیه السلام) مى فرماید:

1 ـ التودّد إلى الناس نصف العقل:

جوشش با انسانها و محبّت با آنها نصف عقل است، چون انسان به تنهایى نمى تواند در برابر مشکلات مقاومت کند و نیاز به یارى دارد و در صورتى مى تواند یار و یاور پیدا کند که با مردم بجوشد، تا مردم هم با او بجوشند و یاریش کنند.

نکته لازم به ذکر این است که اخیراً عدّه اى از مسیحیها و بعضى از سنّیها در مقام تبلیغ راه تبلیغ خانه به خانه و چهره به چهره را انتخاب نموده اند و به جاى مخاطبهاى عام، مخاطب خاص انتخاب مى کنند. تجربه نشان داده که تأثیر این تبلیغ بیشتر است.

در میان مبلّغین مکتب اهل بیت(علیهم السلام)هم بعضى از این روش استفاده مى کنند و علاوه بر تبلیغ عمومى، از تبلیغ چهره به چهره به خصوص در مورد جوانان استفاده مى کنند، چون جوان مایل است که مورد توجّه باشد.

در حالات پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) و ائمّه هدى(علیهم السلام) تبلیغ چهره به چهره فراوان است.

2 ـ و الرفق نصف المعیشة:

مدارا کردن با مردم نصف زندگانى است. نقطه مقابل رفق، سخت گیرى کردن است. مردم از اطراف انسانهاى سخت گیر پراکنده مى شوند و به افرادى که آسان مى گیرند تمایل دارند.

منظور از آسان گرفتن، آسان گرفتن در احکام و قوانین نیست بلکه آسان گرفتن در اجراست، مثلا میخى به پاى شخصى فرو رفته که باید خارج شود گاهى پزشک بدون بى حس کردن آن را با خشونت از پاى فرد خارج مى کند و گاهى بى حس مى کند و با ملایمت خارج مى کند که به آن مرافقت مى گویند. این تفاوت در نحوه اجراست نه در قانون و ضابطه.

باید توجّه داشت که افرادى که مدارا مى کنند در همه کارها پیشرفت مى کنند.

3 ـ ما عال امرء فى اقتصاد:

کسانى که اقتصاد و میانه روى را در زندگى رعایت کنند فقیر نمى شوند. ریخت و پاشها جامعه را هم فقیر مى کند. کنگره ها و همایش هاى پر هزینه تشکیل مى شود که گاهى بى نتیجه و بى فایده است و یا سفرهاى خارجى بى فایده و پر هزینه، و یا بعضى از مسابقات پر خرج و پر هزینه و بى حاصل و یا کم حاصل، که این امور هم جامعه را فقیر مى کند.

\* \* \*

بحث در شرایط وجوب حج در شرط اوّل (کمال به بلوغ و عقل) بود که دلیل آن اجماع (بل الضرورة من الدین) و بناى عقلا و دو طایفه از روایات و طایفه اوّل روایات مطلقه (احادیث رفع قلم) بود. روایاتى هم از طرق عامه در مورد رفع قلم داریم:

\* روى على بن ابى طالب(علیه السلام) عن النبى(صلى الله علیه وآله) أنّه قال: رفع القلم عن ثلاثة: عن النائم حتّى یستیقظ و عن الصبى حتّى یشبّ (بالغ و جوان شدن) و عن المعتوه (ناقص العقل) حتّى یعقل.(3)

طایفه دوّم: روایات خاصّه احادیث خاصّه اى است که در خصوص حج وارد شده است:

\* ... محمد بن على بن الحسین (صدوق) بإسناده عن صفوان، عن اسحاق بن عمّار (ثقه است ولى بعضى به خاطر این که مذهبش فطحى است در قبول روایاتش توّقف کرده اند، ولى فساد مذهب در جایى که ثقه باشد مانع قبول سخن نیست، بنابراین روایتش موثّقه است و سند صدوق هم به صفوان بن یحیى صحیح است، بنابراین روایت معتبر است ولى صاحب جواهر تعبیر به خبر دارد) قال: سألت أبا الحسن(علیه السلام) عن ابن عشر سنین یحجّ قال: علیه حجّة الاسلام إذا احتلم (محتلم و بالغ شود) و کذلک الجاریة علیها الحج اذا طمثت (عادت ماهیانه).(4)

از این حدیث دو چیز استفاده مى شود:

1ـ حجّى که به جاى آورده حج واجب نبوده است.

2ـ حجّش صحیح است.

\* ... عن أبى عبدالله(علیه السلام) (فى حدیث) قال: سألته عن ابن عشر سنین یحجّ قال: علیه حجّة الإسلام إذا احتلم و کذلک الجاریة علیها الحج إذا طمثت.(5)

نکته: درباره سنّ بلوغ دختر که فقها در کتاب الحجر(6) متعرّض مى شوند قول اصلى که حتّى ادّعاى اجماع بر آن شده، تسع سنین و قول ضعیفى هم بر عشر سنین است و عمدتاً این دو قول است و قولى نداریم که بلوغ دختر به عادت ماهیانه باشد، چون عادت ماهیانه ممکن است در 14 تا 16 سالگى باشد.

در این زمینه نکته اى در قرآن قابل ملاحظه است و ظاهراً به آن توجّهى نشده است.

آیه و ابتلوا الیتامى حتّى اذا بلغوا النکاح(7)، «یتامى» به قرینه آیه سوّم همین سوره که مى فرماید:

و إن خفتم أن لا تقسطوا فى الیتامى فانکحوا ما طاب لکم من النساء پسرها و دخترها را شامل مى شود چون آیه مى گوید وقتى اینها به حدّ نکاح (بلوغ) رسیدند آنها را بیازمایید; حال در روایات داریم که حدّ نکاح در پسران احتلام است آیا در دختران هم حدّ نکاح عادت شدن (زمانى که بتواند فرزند بیاورد) نیست؟ چون دختر تا حائض نشود، قابلیّت تولید فرزند ندارد. به عبارت دیگر آیا مى توان از این آیه استفاده کرد که حدّ بلوغ پسران رسیدن به سنّ قابل احتلام و در دختران رسیدن به سن قابلیّت حیض شدن است؟

این مسئله جاى مطالعه دارد، چون کسى به آن قائل نشده و گفته شده که حیض و ولد دلیل بر سبق بلوغ است نه اصل بلوغ، و ادّعاى اجماع بر آن شده است. مسئله بلوغ بحث پیچیده اى است که جاى مطالعه دارد.

\* ... عن سهل بن زیاد (سند مشکوک است ولى معمول بهاى اصحاب است) ... عن أبى عبدالله(علیه السلام) (فى حدیث) قال: لو أن غلاماً حجّ عشر حجج (ممکن است مبالغه باشد و ممکن است از پنج سالگى تا پانزده سالگى ده بار جح بجاى آورده) ثم احتلم کانت علیه فریضة الإسلام.(8)

\* ... عن أبان الحکم قال: سمعت أبا عبدالله(علیه السلام) یقول: الصبىّ إذا حُجّ به فقد قضى حجة الاسلام حتّى یکبر الحدیث.(9)

آیا روایت معارض است یا مى گوید تا زمان کبر خوب است، ولى بعد از آن کافى نیست؟ به عبارت دیگر تا مادامى که بالغ نشده آن حج کفایتش مى کند ولى بعد از آن نه، که با این توجیه این روایت هم به درد استدلال مى خورد و معارض نیست.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. کنیه چهار نفر از امامان است و در اینجا بین موسى بن جعفر و امام رضا(علیهما السلام) مردّد است ولى چون راوى موسى بن بکر از اصحاب امام کاظم است پس مراد از ابوالحسن امام کاظم(علیه السلام) است.

2. وسائل، ج 8، ح 3، باب 29 از ابواب العشرة.

3.مغنى، ج 3، ص 161.

4. ح 1، باب 12 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

5. ح 2، باب 12 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

6. جواهر، ج 26.

7.سوره نساء، آیه 6.

8.ح 2، باب 13 از ابواب وجوب الحج و شرایطه.

9. ح 1، باب 13 از ابواب وجوب الحج و شرایطه.

**18 ـ القول فى شرائط وجوب حجّة الاسلام (الکمال) ـ 13/08/85**

بحث در شرایط وجوب حج در شرط بلوغ و عقل (شرط کمال) به امور باقیمانده در ذیل آن رسید.

بقى هنا امور:

الأمر الاّول: حجّ مجنون ادوارى

مرحوم امام تبعاً للجواهر فرمودند که اگر دور افاقه اش به اندازه مقدّمات و حج باشد، حج بر او واجب است.

این مسئله آیه و روایتى ندارد و على القاعده است، چون براى انجام حج عقل را شرط مى دانیم و فرض این است که مجنون ادوارى به اندازه انجام اعمال و مقدّمات حج عقل دارد و ادلّه اوّلیه مى گوید حج بر تمام عاقلان واجب است و وقتى که عاقل است مخاطبِ حج است و روایات رفع القلم عن المجنون شامل این شخص نمى شود چون الآن مجنون نیست و ما مشتق را حقیقت در من انقضى نمى دانیم بلکه مشتق حقیقة فى من تلبسّ بالمبدأ بالفعل.

نکته: اگر مجنونى دور افاقه اش به اندازه طواف است، بعد دور جنون مى آید و بعد به اندازه سعى افاقه دارد، بعد دور جنون و بعد دور افاقه به اندازه اى که مواقف را به جاى آورد، و ... یعنى بین اجزاء حج و عمره فاصله هاى است که کارى ندارد و جنون مى آید ولى در حال انجام اعمال افاقه دارد. آیا در حقّ چنین مجنونى حج واجب است؟

ظاهر عبارت فقها و مرحوم امام این است که در مجنون ادوارى دور افاقه باید براى انجام تمام اعمال کافى باشد و ظاهر عبارت امام هم شامل این مورد نمى شود ولى به نظر ما مانعى ندارد، و روایتى نداریم که اگر بین اعمال حج، جنون عارض شود اعمال باطل مى شود و حج به هم مى خورد.

مرحوم امام فرمود به اندازه تهیّه مقدّمات هم افاقه باشد یعنى باید مدّت افاقه براى تهیّه مقدّمات حج هم کافى باشد چون مقدمه واجب واجب است و مجنون در حال جنون مکلّف به مقدّمه نیست و تهیّه مقدّمات برایش واجب نیست; پس حج بر ولد واجب نیست و من لا یکون مکلّفاً بالمقدّمة لایکون مکلّفاً بذى المقدّمة.

الأمر الثانى: صحّت حج صبى

در مورد حج صبىّ گفته شده که اگر صبّى ممیّز حج به جاى آورد، حجّش صحیح است ولى مجزى از حجّة الاسلام نیست. مرحوم امام در این زمینه فرمود:

ولو حج صبى الممیّز صحّ لکن لایجزى عن حجّة الاسلام. و إن کان واجداً لجمیع الشرایط.

مسئله را کلّى تر مطرح مى کنیم به این عنوان که آیا عبادات صبى شرعى است یا تمرینى؟

مشهور این است که عبادات صبى شرعى است.

ادلّه:

1ـ عمومات:

عمومات ادلّه مشروعیت، عبادات صبّى را مى گیرد. و روایاتى که مى گویند حج مشروع است شامل حال صبى هم مى شود.

إن قلت: احادیث رفع قلم چه مى شود؟

قلنا: این احادیث قلم الزام را بر مى دارد نه مشروعیّت را.

2ـ وادار کردن صبى به نماز:

موارد خاصّه اى است که دستور داده شده که صبّى را به نماز وادار کنید که ظاهرش نماز صحیح است، زیرا ظاهر الفاظ حمل بر صحیح مى شود.

3ـ روایات باب حج:

در باب حج روایاتى داریم که از آن صحّت حج صبى استفاده مى شود:

\* ... عن اسحاق بن عمّار قال: سألت أبا الحسن(علیه السلام) عن ابن عشر سنین یحجّ، قال: علیه حجّة الاسلام ... (1).

امام نمى فرماید که حجّش باطل و یا تمرینى است بلکه مى فرماید حجة الاسلام ساقط نمى شود.

\* ... لو أن غلاماً حجّ عشر حجج ثمّ احتلم کانت علیه فریضة الإسلام.(2)

ظاهر روایت این است که حج صحیح است نه تمرینى و باطل.

از اینها مهمتر روایاتى است که در باب 17 از ابواب اقسام حج در مورد حج صبّى آمده و عنوان این باب کیفیّت حجّ صبیان است که عمده این احادیث در مورد حجّ غیر ممیّز است و تمام جزئیّات حج را مى گوید و این که حجّ تمرینى نیست، چون غیر ممیّز تمرین ندارد. حال اگر حج غیر ممیّز صحیح باشد حج ممیّز به طریق اولى صحیح است.

ظاهر این روایات این است که براى غیر ممیّز هم مى توان حج به جاى آورد.

\* ... عن عبدالرحمن بن الحجاج، عن أبى عبدالله(علیه السلام) (فى حدیث) قال: قلت له إنّ معنا صبیّاً مولوداً فکیف یصنع به؟ فقال: مر أمّه تلقى حمیدة فتسألها کیف تصنع بصبیانها فأتتها فسألتها کیف تصنع فقالت: إذا کان یوم الترویة فأحرموا عنه و جرّدوه و غسلوه کما یجرّد المحرم و قفوا به المواقف فإذا کان یوم النحر فارموا عنه و احلقوا رأسه ثم زوروا به البیت و مرى الجاریة أن تطوف به بالبیت و بین الصفا و المروة.(3)

روایتى هم که سابقاً بیان شد مى تواند شاهد این بحث باشد.

\* ... عن أبان بن الحکم، قال سمعت ابا عبدالله(علیه السلام) یقول: الصبى إذا حجّ فقد قضى حجّة الإسلام حتّى یکبر (وقتى کبیر شد حجّة الاسلام به جاى آورد) الحدیث.(4)

ظاهر این روایت صحّت حج صبى است و مادامى که صبى است این حج براى او کافى است ولى وقتى کبیر شد باید حجة الاسلام را بجاى آورد.

سند حدیث مشکل دارد و در تمام کتب رجال شخصى به نام «ابان بن حکم» نداریم. مصدر روایت من لا یحضره الفقیه است و در آنجا «ابان عن الحکم» آمده است.

البتّه فسخ من لایحضر هم متفاوت است و من العجب این که در کتب فقهى غالباً ابان بن الحکم است، به عنوان مثال مرحوم صاحب جواهر، علاّمه در منتهى، حدائق، آقاى حکیم در مستمسک و مرحوم آقاى خوئى در کتاب حج ابان بن الحکم مى گوید ولى در ذیل آن آقاى خوئى مى فرمایند ابان بن الحکم صحیح نیست.

آیا صاحب جواهر و بزرگان دیگر همه حدیث را از وسائل گرفته اند؟ این قابل قبول نیست; آیا ممکن است نسخه اى که در دست صاحب وسائل و بزرگان دیگر بوده ابان بن الحکم بوده باشد؟ حال بر فرض که ابان عن الحکم باشد، ابان کدام است و حَکَم کیست؟ بعضى او را ابان بن عثمان ثقه و حکم بن حکیم ثقه دانسته اند ولى اثبات آن مشکل است.

بنابراین اثبات صحّت سند این روایت ولو بپذیریم که ابان عن الحکم باشد، مورد سؤال است ولى این روایت به عنوان مؤیّد خوب است.

سؤال: هل هناک فرق بین الصبى و الصبیّة؟ بعضى مثل مرحوم نراقى در مستند معتقداند که تمام روایات در مورد صبى است و در مورد دختر روایتى نداریم ولى بعضى دیگر مثل صاحب حدائق تصریح دارند که فرقى بین صبى و صبیّه نیست:

إنّ الأصحاب لم یفرّقوا فى هذه الأحکام بین الصبّى و الصبیّة.(5)

دلیل آن اصالة الاشتراک فى الاحکام است إلاّ ما خرج بالدلیل به خصوص که غالب الفاظ در کتاب و سنّت مذکّر است پس فرقى بین صبى و صبیّه نیست.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. ح 1، باب 12 از ابواب وجوب الحج و شرایطه.

2. ح 2، باب 13 از ابواب وجوب الحج و شرایطه.

3.ح 1، باب 17 از ابواب اقسام حج.

4. ح 1، باب 13 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

5.ج 14، ص 65.

**19 ـ القول فى شرائط وجوب حجّة الاسلام (الکمال) ـ 14/08/85**

بحث در امر دوّم از امور باقیمانده در ذیل شرطیّت بلوغ و عقل در وجوب حج در عبادات صبى به مناسبت حجّ صبى بود که مسئله اى مهم است و آثار زیادى دارد.

آیا عبادات صبى تمرینى است یا شرعى؟

بیان شد که ظاهر ادلّه عامّه این است که عبادات صبى شرعى است، چون ظاهر ادلّه، حج، صیام و صلوة صحیح است، بنابراین اطلاقات عامّه و ادلّه تکلیف شامل عبادات صبى مى شود، به این بیان که اگر بگویند الحج مستحبّ او واجب، وجوب از صبى برداشته مى شود و دلیلى نداریم که استحباب هم برداشته شود.

به عبارت دیگر اطلاقات، مشروعیّت را ثابت مى کند و ادلّه رفع قلم هم قلم الزام را بر مى دارد.

مرحوم صاحب جواهر مى فرماید احادیث رفع قلم استحباب و حتّى اباحه را هم بر مى دارد و اگر در حقّ صبى مباح است، به حکم عقل است، بنابراین مشروعیّت عبادات صبى به حکم رفع القلم از بین رفته است.

قلنا: در مقابل بیان صاحب جواهر مى گوییم رفع القلم الزام را بر مى دارد نه همه احکام را; وقتى قرآن مى گوید:

کتب علیکم الصیام کما کتب على الذین من قبلکم ظاهرش الزام است، در مورد غسل جمعه تعبیر «کتب» صحیح نیست، چون ظاهر «کُتب» الزام و وجوب است و در مورد مستحبّات و مکروهات و به خصوص مباحات از این تعبیر استفاده نمى شود.

إن قلت: در مورد وصیّت تعبیر «کتب» به کار رفته است:

کتب علیکم إذا حضر أحدکم الموت للوالدین و الأقربین بالمعروف، با این که وصیّت واجب نیست.

قلنا: درست است که وصیّت واجب نیست ولى این وجوب مربوط به «معروف» است یعنى وصیّت به معروف واجب است.

بنابراین ادلّه مکروهات و مستحبات شامل صبى مى شود و فقط الزام برداشته شده است.

و ممّا یؤیّد ذلک، بل یدلّ علیه این که فقها در مورد طواف نساء گفته اند که اگر صبى ممیز است باید آن را خودش انجام دهد و اگر غیر ممیّز است ولى از جانب او انجام دهد و إلاّ زن بر او حرام مى شود، و این دلیل بر تمرینى نبودن حجّ صبى است.

در مسئله طواف نساء صبى کمى اختلاف است; مرحوم صاحب جواهر(1) اختلاف را نقل کرده و از کتاب منتهى و تذکره علاّمه اجماع بر لزوم طواف نساء در حجّ صبى را نقل مى کند.

جمع بندى: حجّ صبى مشروع است.

بقى هنا شىء: ثمره این بحث چیست؟

این بحث ثمرات متعدّدى غیر از مسئله ثواب دارد.

1ـ نیابت:

یکى از آثار مهم آن در نیابت است که آیا نیابت صبى صحیح است؟ جماعتى قائل شده اند که بعد از قبول شرعیّت عبادات صبى نیابت صبى صحیح است و معتقدند آنها که مى گویند نیابت صبى صحیح نیست به این جهت است که عبادات صبى را تمرینى مى دانند.

مرحوم صاحب جواهر(2) بحث نیابت را مطرح کرده و مى گوید دلیلى از آیات و روایات بر این که بلوغ شرط نیابت باشد نداریم و ماییم و اطلاقات ادلّه نیابت، ولى بعضى معتقدند که ادلّه نیابت از صبى منصرف است.

وقتى عبادات صبى را مشروع مى دانیم و روایت و آیه اى هم در مورد شرطیّت بلوغ در نیابت نداریم، پس به چه دلیل نیابت صبى صحیح نباشد.

علاوه بر این اگر صبّى مراهق است و از او مطمئن هستیم (مانند مرحوم علاّمه که در سن قبل از بلوغ مجتهد بود) چرا نیابت در مورد او جایز نباشد؟

2ـ نماز میّت:

ثمره دیگر در نماز میّت صبى است. مرحوم صاحب عروه در اوایل بحث صلوة میّت مى فرماید: صلوة میّت از ناحیه صبى صحیح است، ولى در مجزى بودن آن از غیر، اشکال است یعنى وجوب کفایى صلوة میّت باقى است پس هم صحیح است و هم مجزى از واجب کفایى نیست.

مرحوم آقاى حکیم در مستمسک مى فرماید چرا مجزى از واجب کفایى نباشد، چون وقتى صحیح است و روایاتى هم نداریم که نماز میّت فقط از بالغ مجزى است پس دلیلى بر مجزى نبودن نداریم.

شاهد این بحث این است که امام زمان(علیه السلام) در سنّ پنج سالگى بر بدن امام حسن عسگرى(علیه السلام) نماز خواند و ادلّه اشتراک در تکلیف مى گوید که هر کارى امام(علیه السلام) و پیامبر(صلى الله علیه وآله) انجام دهند، مادامى که دلیل بر خلاف نباشد مشترک بین همه است (مثلا در مورد این که پیامبر بیش از چهار زوجه دائمى مى تواند تزویج کند دلیل داریم).

3ـ ایستادن در صف اوّل جماعت:

در جایى که از صحّت نماز صبى مطمئن نیستیم در صف اوّل نایستند ولى اگر اطمینان از صحّت صلوة آنها داریم اشکالى ندارد و مى توانند در صف اوّل بایستند. حال از مجموع این شواهد روشن مى شود که اگر عبادات صبى تمرینى باشد هیچ یک از اینها نباید جایز باشد.

تلخّص ممّا ذکرنا، عبادات صبى ممیّز صحیح است و در مورد غیر ممیّز حجّ او هم صحیح است و علاوه بر ثواب براى پدر و مادر، آثار دیگرى هم در ابواب دیگر دارد.

الامر الثالث: مجزى نبودن حجّ صبى از حجّة الاسلام:

اگر چه حجّ صبى صحیح است ولى مجزى از حجّة الاسلام نیست و اجماع به هر دو قسمش بر این امر قائم است و مرحوم صاحب جواهر و دیگران اجماعى بودن این مسئله را قائل شده اند.

ادلّه:

1ـ اجماع:

هم اجماع محصل و هم اجماع منقول است که لایکفى و لا یجزى عن حجة الاسلام

2ـ روایات خاصّه:

در دو باب 12 و 13 از ابواب وجوب الحج در مجموع چهار روایت داریم که بعضى اشکال سندى دارد ولى چون روایات متضافر و معمول بهاى اصحاب است جبران ضعف سند مى کند، در حالى که بعضى از اسناد هم صحیح است.

\* ... قال: سألت أبا الحسن(علیه السلام) عن ابن عشر سنین یحجّ قال: علیه حجّة الاسلام إذا احتلم و کذلک الجاریة علیها الحج إذا طمثت.(3)

از این روایت استفاده مى شود دختر هم قبل از بلوغ اگر حج به جاى آورد، صحیح است ولى مجزى از حجة الاسلام نیست پس این که گفته شده هیچ روایتى در مورد حجّ صبیّه نداریم این روایات بالالتزام دلالت دارد که حج دختر هم صحیح است.

آیا حج دختر غیر ممیّز هم صحیح است؟ از این روایت استفاده نمى شود.

روایات دیگر را هم قبل از این ذکر کردیم.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1.ج 19، ص 260.

2. جواهر، ج 17، ص 361.

3. ح 1، باب 12 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**20 ـ مسأله 1 (فى حجّ صبّى غیر الممیّز) ـ 15/08/85**

بحث در شرطیّت بلوغ و عقل در وجوب حج به امور باقیمانده در ذیل آن رسید.

الامر الرابع: حج صبى مشروط به اذن ولى آیا حجّ صبى مشروط به إذن پدر یا والدین است یا إذن آنها معتبر نیست؟

مرحوم امام مى فرماید:

و الأقوى عدم اشتراط صحّة حجه بإذن الولى و إن وجب الاستئذان فى بعض الصور (شاید جایى مراد است که از امور مالى است که اذن ولى مى خواهد چون صبى محجور است و بدون اذن ولى حقّ تصرّف در اموالش را ندارد).

بعضى معتقدند که این مسئله محلّ ابتلا نیست و مصداق خارجى ندارد، چون صبى هیچگاه بدون اذن پدر به حج نمى رود بنابراین بحث باید مختصر مطرح شود ولکن به نظر ما شدیداً محلّ ابتلاست چون خیلى اوقات ممکن است به صورت اردوى دانش آموزى به حج بروند و یا عمو، مادر، خواهر و برادر بخواهند او را به حج ببرند، پس ممکن است بدون إذن پدر با بزرگتر دیگرى به حج برود. بنابراین مسئله باید دنبال شود به خصوص که ما مسئله را توسعه مى دهیم به عنوان مثال آیا براى رفتن به جمکران و یا اردوى تفریحى و یا رفتن به دنبال کارى که به امور مالى مربوط نیست، چنین تصرّفاتى که صبى در نفس خودش انجام مى دهد اذن ولى مى خواهد؟

اقوال:

در این مسئله اختلاف است و بعضى اذن پدر را شرط دانسته و بعضى شرط ندانسته اند و بعضى بین امور مالى و غیر مالى فرق گذاشته اند و بعضى اذن پدر و مادر را شرط مى دانند و بعضى فقط اذن پدر را شرط مى دانند، پس مسئله ذات اقوال است و صاحب حدائق(1) جامعتر از دیگران این اقوال را جمع آورى کرده است که ما محتواى آن را نقل مى کنیم:

اصحاب اختلاف دارند که آیا حج مندب از ولد غیر بالغ نیاز به اذن اب یا ابوین دارد ؟

مرحوم شیخ طوسى و مرحوم شهید در دروس استیذان را لازم ندانسته ولى مرحوم علاّمه در قواعد اذن پدر را شرط مى داند. مرحوم شهید ثانى در مسالک اذن پدر و مادر هر دو را شرط مى داند و شهید ثانى در شرح لمعه فرموده است در جایى که سفر خطرى دارد إذن پدر لازم است و در سفر بى خطر و بى ضرر إذن پدر لازم نیست. مرحوم صاحب مدارک تصریح کرده که در این مسئله نصّ خاصّى یافت نشده و مقتضاى اصل، عدم اشتراط است و کسى که قائل به اشتراط است باید ثابت کند.

مرحوم سبزوارى در ذخیره بعد از نقل اقوال مى فرماید: در این مسئله نصّى وارد نشده، بنابراین اشکال در آن ثابت است (یعنى مسئله مبهم است و سراغ احتیاط یا راه دیگر مى رویم).

مرحوم صاحب جواهر(2) از منتهى و تذکره، اجماع بر عدم اعتبار اذن ولى را نقل کرده و در ادامه مى فرماید: جایى که مستلزم امور مالى است اذن ولى شرط است.

ادلّه:

در اینجا آیه و روایت خاصّى نداریم، بنابراین سراغ ادلّه عامّه که دلیل عمده ولایت اب است مى رویم و باید ببینیم محدوده ولایت اب تا کجاست؟ اگر بگوییم ولایت اب بر صغیر فقط در امور مالى است که در این صورت باید بگوییم مقدّماتى که مسلتزم صرف مال است، اذن ولى مى خواهد ولى بقیّه امور اذن ولى نمى خواهد و پاى مادر هم به میان نمى آید، چون مادر ولایت ندارد، امّا اگر بگوییم ولایت معناى عامّى دارد و ولایت پدر بر همه چیز است، در این صورت کسى نمى تواند بدون اذن، صغیر را به حج ببرد و از نظر متشرّعه و عقلا هم این کار پسندیده نیست و ولایت را عام مى دانند، نه فقط در امور مالى.

مسئله را قدرى فراتر مى بریم:

ما در مورد صبى دو عنوان داریم:

1ـ حضانت. 2ـ ولایت.

حضانت مادر را هم شامل است و معنى گسترده اى دارد یعنى هر چه که به تربیت، حیات، تغذیه، لباس، نظافت، تعلیم و تعلّم ولد مربوط است شامل مى شود، به عبارت دیگر امور آموزش و پروش را شامل است بنابراین حضانت فراتر از ولایت است.

در دو جا تعبیر حضانت یافت شده ولى نه به صورت بیان حکم:

1ـ مرحوم علاّمه مجلسى در تفسیر کلمه «الرحمن» از سوره حمد عبارتى را از امام حسن عسکرى(علیه السلام)نقل مى کند:

و من رحمته أنّه لمّا سلب الطفل قوّة النهوض و التغذى جعل تلک القوّة فى أمّه و رقّقها علیه لتقوم بتربیته و حضانته(3).

در این روایت حکم شرعى بیان نشده بلکه بیان یکى از دلایل رحمانیّت خدا و یکى از دلایل توحید است.

2ـ در صحیح بخارى در مورد امّ ایمن مى گوید:

کانت حاضنة النبىّ.(4)

که در این عبارت هم حکم حضانت بیان نشده است.

کلمه «حضانت» در روایات دیگر وارد نشده، بلکه در روایات تعبیر «الأب احقّ به» و «الأم أحقّ به» دارد. در مجموع هفت روایت(5) داریم که کلمه «حضانت» ندارد ولى صحبت از أحقّ است که از کلمه حضانت بهتر و غیر از مسئله ولایت است چون ممکن است ولایت به امور مالى محدود شود ولى حضانت به امور مالى محدود نمى شود، در نتیجه بر خلاف آنچه در تحریر الوسیله آمده اقوى اعتبار استیذان در مسئله حج است و بدون اذن پدر نمى تواند، به حج برود چون پدر نسبت به فرزند است و اگر فرزند دختر باشد علاوه بر اذن پدر، اذن مادر هم لازم است، گاهى به مقتضاى ولایت و گاهى به مقتضاى حضانت.

به دنبال این بحث (شرطیّت بلوغ و عقل) مرحوم امام هشت مسئله را بیان فرموده اند که همه از فروعات مربوط به صبى و مجنون است که اوّلین مسئله در مورد حج صبى غیر ممیّز است.

مسألة 1: یستحبّ للولىّ أن یحرم بالصبّى غیر الممیّز فیجعله محرما و یلبسه ثوبى الإحرام و ینوى عنه و یلقّنه التلبیة إن أمکن و إلاّ یلّبى عنه و یجنّبه عن محرّمات الإحرام و یأمره بکلّ من أفعاله و إن لم یتمکّن شیئاً منها ینوب عنه و یطوف به و یسعى به ویقف به فى عرفات و مشعر و منى و یأمره بالرمى ولو لم یتمکّن یرمى عنه و یأمره بالوضوء و صلوة الطواف (چگونه صبىّ غیر ممیّز را به وضو و نماز امر مى کند) و إن لم یقدر یصلّى عنه و إن کان الأحوط إتیان الطفل صورة الوضوء و الصلوة أیضاً و أحوط منه توضّأه (وضویش دهد) لو لم یتمکّن من إتیان صورته.

از این ریزه کاریها که در متن مسئله مطرح شده معلوم مى شود که حجّ صبى تمرینى نیست، حتّى در مورد صبىّ غیر ممیّز، پس لااقل در مورد حج این معنى مسلّم است و به غیر حج تعدّى نمى کنیم.

نکته: اگر ما بخواهیم در حجّ صبىّ غیر ممیزّ تا این اندازه سخت گیرى کنیم، به خصوص در این عصر و زمان بهتر این است که صبى غیر ممیّز را محرم به احرام حج نکنند.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. ج 14، ص 65.

2.ج 17، ص 234.

3.بحار، ج 89، ص 248.

4.ج 4، ص 214.

5. وسائل الشیعه، ج 15، باب 81 از ابواب احکام اولاد.

**21 ـ ادامه مسأله 1 ـ 16/08/85**

بحث در شرط کمال (بلوغ و عقل) از شرایط وجوب حج بود که در ذیل آن مرحوم امام هشت مسئله بیان کرده اند.

بحث در مسئله اول در این بود که صبّى غیر ممیّز را مى توان محرم کرد و آنچه را خودش بتواند انجام دهد به جا مى آورد و آنچه نمى تواند ولیّش انجام مى دهد.

اقوال:

مسئله از نظر اقوال اجماعى است. مرحوم صاحب جواهر مى فرماید:

بلاخلاف أجده فى اصل مشروعیة ذلک للولى بل یمکن تحصیل الاجماع علیه.(1)

مرحوم صاحب ریاض هم مى فرماید:

قیل بلا خلاف(2).

آیا این تعبیر اشاره به وجود مخالف است؟

مرحوم سیّد در عروه و مرحوم آقاى خویى در معتمد تعبیر لاخلاف دارند و ما هم مخالفى نیافته ایم.

عامّه مخالف و موافق دارند. از فقهاى اربعه سه نفر (مالک، شافعى و حنبل) موافق جواز حجّ صبى غیر ممیّز هستند ولى ابوحنیفه مى گوید جایز نیست چون عبادات صبى تمرینى است.

در بدایة المجتهد از کتب فقه عامّه آمده است:

فذهب مالک و الشافعى الى جواز ذلک و منع منه أبوحنیفة.(3)

دلیل: روایات

دلیل عمده روایات باب 17 از ابواب اقسام حج است. فقها مى گویند روایات کثیره اى داریم ولى باید بررسى کنیم. در این باب هفت روایت قابل استدلال است که دو روایت صریح در غیر ممیّز و دو روایت صریح در ممیّز و دو روایت هم مشترک بین ممیّز و غیر ممیّز و یک روایت هم براى حج صبى، حد بیان مى کند.

\* ... عن عبدالرحمان بن الحجّاج (صحیحه) عن أبى عبدالله(علیه السلام) (فى حدیث) قال: قلت له: إن معنا صبیّاً مولوداً فکیف نصنع به؟ فقال: مر أمّة تلقى حمیدة فتسألها کیف تصنع بصبیانها فأتتها فسألتها کیف تصنع، فقالت: إذا کان یوم الترویة فأحرموا عنه و جرّدوه و غسّلوه کما یجرّد المحرم وقفوا به المواقف (عرفات، مشعر و منى) و إذا کان یوم النحر (عید قربان) فارموا عنه و احلقوا رأسه ثم زوروا به البیت و مرى الجاریة أن تطوف به بالبیت و بین الصفا و المروة.(4)

روایت صریح در غیر ممیّز است. دقّتهایى که مرحوم امام فرمودند که بچّه را وضو دهند و طوطىوار لبّیک را بگوید در این روایت نیست، آیا این احتیاطات لازم است یا این که نه آنچه را که بچّه مى تواند انجام دهد; خودش انجام مى دهد و آنچه را که نمى تواند ولیّش انجام مى دهد؟ پس فرمایش مرحوم امام نیاز به تأمّل دارد.

\* ... عن معاویة بن عمّار، عن ابى عبدالله(علیه السلام) قال: انظروا من کان معکم من الصبیان فقدّموه إلى الجحفة (در مسجد شجره احرام نبندند با این که کسانى که از مدینه مى آیند باید در مسجد شجره محرم مى شدند پس براى این که ناراحت نشوند به تأخیر اندازند) أو إلى بطن مر و یصنع بهنّ ما یصنع بالمحرم (از این تعبیر روشن مى شود که صبى غیر ممیّز است، چون کارى از او ساخته نیست) یطاف بهم و یرمى عنهم و من لا یجد الهدى فلیصم عنه ولیّه.(5)

این دو روایت که به ظاهر هر دو صحیح السند است براى جواز حجّ صبىّ غیر ممیّز کافى است.

دو روایت بعد ظاهراً در مورد ممیّز است:

\* ... عن اسحاق بن عمّار (صحیحه) قال: سألت أبا عبدالله(علیه السلام) عن غلمان (به جوان و نوجوان و بالغ هم غلمان مى گویند) لنا دخلوا معنا مکّة بعمرة و خرجوا معنا إلى عرفات بغیر إحرام قال: قل لهم: یغتسلون ثمّ یحرمون و اذبحوا عنهم کما تذبحون عن أنفسکم.(6)

\* ... عن زرارة، عن أحدهما(علیهما السلام) قال: إذا حجّ الرجل بابنه و هو صغیر فإنّه یأمره أن یلبىّ و یفرض الحج فإن لم یحسن أن یلبّى لبّوا عنه و یطاف به و یصلّى عنه ... .(7)

از تعبیر «یأمره أن یلبّى» روشن مى شود که صبى ممیّز است.

دو روایت بعد مشترک بین ممیّز و غیر ممیّز است:

\* ... قال الصدوق (مرسله) و کان على بن الحسین(علیهما السلام) یضع السکّین فى ید الصبى ثمّ یقبض على یدیه الرجل فیذبح.(8)

\* و بإسناده عن ایّوب أخى أدیم قال: سئل ابو عبدالله(علیه السلام) من أن یجرّد الصبیان (از کجا صبیان را محرم کنیم) فقال: کان أبى یجرّدهم من فخّ. (جایى بیرون مکّه در سابق)(9)

این روایات حال و هواى مختلفى دارد ولى در مجموع براى مسئله اوّل کافى است.

\* ... عن محمّد بن الفضیل قال: سألت أبا جعفر الثانى(علیه السلام) (امام جواد) عن الصّبى متى یحرم به؟ قال: إذا أثغر (دندان پیشین دربیاورد و یا دندان پیشین بیافتد).(10)

این روایت حد تعیین کرده است، حال آیا مى توان گفت این روایت مخصّص روایات قبل است یا این که چون قائل ندارد بیان استحباب است.

ظهر ممّا ذکرنا: باید این روایت حمل بر استحباب شود و روایات هم به اطلاقش باقى مى ماند و از مجموع روایات استفاده مى شود که حجّ صبىّ غیر ممیّز صحیح است و شرعیّت دارد و تمرین در مورد صبى معنا ندارد و اگر شرعیت نداشت این جزئیات در احادیث ذکر نمى شد.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. جواهر، ج 17، ص 235.

2.ج 3، ص 468.

3.بدایة المجتهد، ج 1، ص 319.

4.ح 1، باب 17 از اقسام حج.

5.ح 3، باب 17 از اقسام حج.

6.ح 2، باب 17 از اقسام حج.

7. ح 5، باب 17 از اقسام حج.

8.ح 4، باب 17 از اقسام حج.

9.ح 6، باب 17 از اقسام حج.

10.ح 8، باب 17 از اقسام حج.

**22 ـ ادامه مسأله 2 ـ 16/08/85**

«حدیث اخلاقى: تواضع»

متن حدیث:

قال الصادق(علیه السلام): من التواضع أن ترضى بالمجلس دون المجلس و أن تسلّم عن من تلقى و أن تترک المراء و إن کنت محقّاً و لا تحبّ أن تحمد على التقوى.(1)

ترجمه حدیث:

امام صادق(علیه السلام) مى فرماید: از نشانه هاى تواضع این است که به نشستن در جایى که پایین تر از حدّ عرفى توست راضى شوى و با هر که روبرو مى شود سلام کنى و در جایى که حق با توست جدال براى به کرسى نشاندن حرف خود را رها کنى و به ستایش بر رعایت تقوى خشنود نشوى.

شرح حدیث:

امام صادق(علیه السلام): دراین روایت به چهار مصداق از مصادیق تواضع اشاره مى کنند:

1ـ پایین تر نشستن در مجالس

یکى از نشانه هاى تواضع این است که در جایى بنشیند که پایین تر از حدّ عرفى اوست; گاهى صدر مجلس دلالت بر شخصیّت است و گاهى پایین مجلس.

2ـ سبقت در سلام

هر کس را ملاقات مى کنى سلام کن و منتظر نباش که دیگران به تو سلام کنند و این نشانه شخصیّت است. در احوال پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله)آمده است که کسى در سلام کردن بر ایشان سبقت نگرفت.

3ـ عدم پافشارى بر حرف خود

«مراء»، جدال براى به کرسى نشاندن سخن است حق یا ناحق که چنین شخصى نیّتش محکوم کردن طرف مقابل و این خلاف تواضع است. مراء یکى از گناهان کبیره است که از تکبّر و برترى جویى سرچشمه مى گیرد و آثار منفى عجیبى دارد به گونه اى که در بسیارى از موارد حق در نظر انسان باطل و باطل در نظر او حق جلوه گر مى شود. در ابتدا مى داند که باطل است ولى بر آن پافشارى مى کند و کم کم باطل را حق مى پندارد.

در طول تاریخ بحثهایى بین علماى گروههاى مختلف مطرح شده و گاه به نزاعهاى خونین کشیده شده است و امروز بعد از گذشت سالها مى بینیم که این نزاعها فایده اى نداشته و بحث بیهوده اى بوده است، که از باب نمونه به برخى از آنها اشاره مى کنیم:

بحث حادث و قدیم بودن کتاب الله سال ها است که گروهى از اهل سنّت را به خود مشغول داشته و عدّه اى طرفدار حدوث و عدّه اى طرفدار قدیم بودن آن شده اند و حتّى بر سرآن در میان آنها جنگ در گرفته است.

اکنون مى بینیم که بحث بیهوده اى است چون اگر مراد از کتاب الله جلد و این کاغذهاست، شکّى نیست که حادث است ولى بعضى همین را هم قدیم مى دانستند، امّا اگر مفاهیم کتاب الله مراد باشد این مفاهیم عندالله از قدیم و از ازل در علم خدا بوده است و نزاع و خون ریزى ندارد.

از این مورد عجیب تر مطلبى است که مرحوم علاّمه در شرح تجرید دارد:

عدّه اى قائل به جزء لایتجزّى هستند، یعنى وقتى اشیاء را تقسیم مى کنیم به جایى مى رسیم که دیگر قابل تقسیم نیست و کوچکتر از آن محال است; در مقابل گروهى مخالفند و مى گویند هر جزئى که تصوّر شود قابل تقسیم است، یعنى جزء لایتجزّى نداریم. قائلین به عدم وجود جزء لایتجزى به سنگهاى آسیاب استدلال کرده و مى گفتند: فرض کنید که سنگ بزرگتر به اندازه یک جزء لایتجزّى حرکت کند در این صورت سنگ کوچکتر سه حالت دارد:

1ـ به اندازه سنگ بزرگتر حرکت مى کند که باطل است.

2ـ کمتر حرکت مى کند که در این صورت جزء لایتجزّى تجزیه شده است و این جزء یتجزّى است

3ـ حرکت نمى کند و سنگ مى شکند.

طرفداران جزء لایتجزّى مى گویند حالت سومّ است و حرکت نمى کند و این سنگ دائماً مى شکند و ما نمى بینیم، یعنى براى پافشارى بر باطل به کلام مضحک این چنین قائل مى شوند.

نمونه دیگر براى خود ما پیش آمد در سفر عمره اى پیش از انقلاب بین نماز مغرب و عشا در جلسه اى که علماى اهل سنّت داشتند شرکت کردم و از یکى از آنها پرسیدم شما قائل به تنزیه صحابه هستید، حال اگر شما در صفّین بودید، در صف معاویه شرکت مى کردید یا على(علیه السلام)؟ گفت: در صف على(علیه السلام); گفتم: اگر على به شما بگوید که شمشیر بگیر و معاویه را بکش چه مى کردى؟ گفت: او را مى کشتم ولى به بدى یاد نمى کنم.

این استدبار از حق بر اثر مراء است. مراء یک مسئله اخلاقى صرف نیست بلکه یک مسئله علمى است که در سرنوشت علوم مؤثّر است و گاهى مسیر علم را منحرف مى کند.

4ـ عدم انتظار تشویق بر کار نیک

اگر کار خوبى انجام داد منتظر تشویق و تقدیر نباشد و کار نیک را براى خدا انجام دهد.

امیدوارم که خداوند توفیق تواضع در همه شاخه ها و شعبش را به ما عنایت فرماید.

\* \* \*

بحث در مسئله اول در مورد حج غیر ممیّز بود که اصل مشروعیّت آن ثابت شد.

بقى هنا امورٌ:

الأمر الأوّل: احجاج صبى یک مستحب یا دو مستحب

آیا در حجّ صبّى غیر ممیّز یک مستحب است یا دو مستحب؟ یعنى آیا احجاج صبى هم براى صبى مستحب است و هم براى ولى یا استحباب فقط براى صبى است؟ از عبارات علما و روایات استفاده مى شود که براى هر دو مستحب است. براى صبى که مستحب است به معنى امر استحبابى نیست بلکه براى او ثواب مى نویسند و امر ندارد.

عبارت علما در بیان این استحباب مختلف است بعضى مى فرمایند:

یستحبّ الاحجاج بالصبىّ.

مرحوم صاحب عروه مى فرماید:

تستحبّ الإحرام بالصبى، بنابراین معلوم مى شود که هم براى ولى مستحب است و هم براى صبى.

ادلّه:

1ـ روایات:

اکثر روایات هشت گانه در مورد کیفیّت احجاج صبى بحث مى کند و مناسب این بحث نیست ولى یک حدیث در استحباب صراحت دارد.

\* ... عن معاویة بن عمار (روایت معتبر است) عن أبى عبدالله(علیه السلام)قال: أنظروا (مخاطب به این تعبیر ولى است) من کان معکم من الصبیان فقدّموا إلى الجحفة أو إلى بطن مر و یصنع بهن ما یصنع بالمحرم ... .(2)

2ـ قواعد کلّیه:

قواعد کلّى «تعاونوا على البرّ و التقوى» و «الدّالّ على الخیر کفاعله» که در باب معاونت بر تقوا و برّ است شاهد خوبى بر این بحث است.

الأمر الثانى: کیفیّت احجاح صبّى

از روایاتى که بیان شد استفاده مى شود که اعمال حج بر سه گونه است:

1ـ بعضى از اعمال را خود صبى انجام مى دهد مثل طواف، وقوف و سعى.

2ـ بعضى از اعمال را قطعاً صبى انجام نمى دهد وضو و نماز که ولى بجاى او انجام مى دهد.

3ـ بعضى از اعمال را مقدارى ولى و مقدارى صبى انجام مى دهند مثل این که کارد را در دست بچّه مى گذارد و به صورت مشترک ولى و صبى انجام مى دهند. بعضى در مورد رمى جمرات هم گفته اند که اگر مى تواند سنگ را در دست صبى بگذارد و پرتاب کند.

در مورد طواف شرط طواف طهارت جسم و با وضو بودن است ولى به طهارت بچه شیرخوار نمى توان اطمینان داشت، البتّه این نجاست مانع از طواف نیست، چون روایات مى گوید بچّه را طواف بده و غالباً بچّه ها ناپاکند و بر فرض قبل از طواف پاک کند باز نجس مى شود و وضو هم در ناحیه صبىّ غیر ممیّز معنا ندارد. بعضى مى گویند ولى وضو مى گیرد که این معنى ندارد، چون ولى وضو بگیرد و صبى طواف کند بى معنى است.

در مورد لباس هم ظاهر ادلّه این است که باید به صبى لباس احرام بپوشاند.

در مورد طواف صبى آیا حتماً باید صبى رو به جلو باشد؟

ما معتقدیم شرط نیست ولى اگر کسى احتیاط کند، بهتر است و اگر رو به جلو بودن صبى شرط بود باید روایات مى فرمود پس همین اندازه که بچّه را بغل بگیرد و طواف دهد کافى است بنابراین چون لازمه عرفى امر شارع این است که طهارت و وضو و رو به جلو بودن شرط نباشد هیچ یک از این امور شرط نیست.

الأمر الثالث: آیا بین صبّى و صبیّة فرق است؟

ظاهر کلمات علما این است که فرقى بین این دو نیست حتّى ادّعاى اجماع کرده اند و تنها مخالف مرحوم نراقى در مستند است همان گونه که مرحوم آقاى خویى در کتاب معتمد مى فرماید:

مرحوم آقاى نراقى مى فرماید روایات در مورد صبى است و صبیّه دلیل ندارد.

قلنا: اوّلا; الغاى خصوصیّت مى کنیم یعنى معهود این است که ادلّه اشتراک در احکام مى گوید فرقى بین مرد و زن و عالم و جاهل و نبى و امّت نیست، مگر چیزى که با دلیل ثابت شده باشد و در اینجا دلیل بر استثناى صبیّه نداریم.

ثانیاً; الفاظى که در عبارات به کار برده شده به عنوان تغلیب است، نه صبىّ به معنى مذکّر، مثل الرجل یشک بین الثلاث و الأربع و «رجل» به معنى مکلّف است چه زن و چه مرد.

ثالثاً; روایت داریم:

\* ... قلت لأبى عبدالله(علیه السلام) إنّ معى صبیة (آیا جمع صبیّة است یا هم جمع صبى و صبیّة؟ لسان العرب مى گوید صبیة جمع صبىّ است و صبیّة جمعش صبایا است) صغاراً و أنا أخاف علیهم البرد فمن أین یحرّمون؟ قال: إیت بهم العَرْج (معجم البلدان مى گوید سه منطقه به نام عرج است، یکى از آنها گردنه اى بین مدینه و مکّه قبل از جحفه و بعد از مسجد شجره است) فلیحرموا منها فإنّک إذا أتیت بهم العرج وقعت فى تهامة (قسمت هاى پست عربستان در مقابل نجد) ثمّ قال فإن خفت علیهم فایت بهم الجحفة (به مکّه نزدیکتر است)(3).

این روایت دلالتى بر بحث ما ندارد.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1.وسائل، ج 8، ح 4، باب 75 از ابواب آداب العشرة.

2. ح 3 باب 17 از اقسام حج.

3.ح 7، باب 17 از اقسام حج.

**23 ـ ادامه مسأله 1 ـ 20/08/85**

بحث در امر سوّم از امور باقى مانده ذیل مسئله احجاج صبى غیر ممیز در این بود که آیا صبیّه به صبى ملحق مى شود؟  
مشهورقائل به الحاق و مرحوم نراقى در مستند قائل به عدم الحاق بودند. دلیل مرحوم نراقى این بود که همه روایات در مورد صبى است و صبیّه در روایات نیامده و قیاس هم جایز نیست که از این قول جواب دادیم.

علاوه بر این روایاتى داریم که مى توان از آن حکم صبیّه را اخراج کرده این روایات سند معتبرى ندارد و به عنوان مؤیّد براى الحاق صبیّه به صبى است.  
\* ... (روایت از دعائم الاسلام و مرسله است) عن على(علیه السلام) إنّه قال فى الصبّى یحجّ به و لم یبلغ ]الحلم[ قال: لایجزى ذلک عنه و علیه الحج إذا بلغ و کذلک المرأة إذا حجّ بها و هى طفلة (بنابراین صبیّه با صبى فرقى ندارد).(1)  
إن قلت: روایت «لایجزى» مى گوید یعنى وقتى بالغ شد مجزى از حجة الاسلام نیست و نمى گوید که حج صحیح است.  
قلنا: در اصول در بحث صحیح و اعم پذیرفتیم که الفاظ بر صحیح حمل مى شود بنابراین لفظ حج ظاهر در حجّ صحیح است پس صحّت حج از روایت فهمیده مى شود.  
مرحوم مجلسى روایت دیگرى را از على(علیه السلام) نقل مى کند:  
\* ... قال: فى الصبى یحجّ به و لم یبلغ قال: لایجزى ذلک عنه و علیه الحج إذا بلغ و کذلک المرأة إذا حجّ بها و هى طفلة(2).  
روایت در سدد بیان صحّت حجّ صبى نیست، امّا ظاهر عبارت این است که صحّت حجّ صبى مفروغ عنه بوده و این که کفایت از حجّة الاسلام نمى کند مورد سؤال واقع شده است.  
الأمر الرابع: الحاق مجنون به غیر ممیّز  
آیا مى توان مجنون را به غیر ممیّز ملحق نمود و حج او را نیز صحیح دانست؟  
در بین فقها اختلاف است و بعضى مجنون را به غیر ممیّز ملحق کرده و بعضى ملحق نمى کنند.  
اقوال:  
مرحوم فاضل اصفهانى بعد از بیان صبى سراغ مجنون رفته و مى فرماید:  
و امّا المجنون فذکره المحقّق فى کتبه (شرایع، معتبر و مختصر النافع) و استدلّ له (الحاق به غیر ممیّز) بأنّه لیس أخفض حالا من الصبىّ و کذا المصنّف (مرحوم علاّمه) فى المنتهى و ذکر الشیخ(3) إنّ من أتى المیقات و لم یتمکّن من الإحرام لمرض أو غیره أحرم عنه ولیّه (مرحوم کاشف اللثام مى گوید «غیره» شامل مجنون هم مى شود) و جنّبه ما یتجنّبه المحرم (معلوم مى شود که خود شخص محرم مى شود نه این که ولى نیابت کند)(4). صاحب مدارک مخالفت کرده و مى گوید:  
و هو مشکل لأنّه قیاس مع الفارق.(5)  
مرحوم نراقى مخالفت کرده و مى فرماید:  
و ردّ بأنّه قیاس و هو کذلک إلاّ أنّه لمّا کان المقام مقام المسامحة تکفى فى حکمه فتوى کثیر من الأصحاب به(6).  
مرحوم نراقى از باب تسامح در ادلّه سنن مجنون را به صبى ملحق کرده و مى گوید ما در سنن منتظر روایت ضعیف هم نیستیم بلکه فتواى مجتهدین را کافى مى دانیم.  
مرحوم آقاى حکیم به این بحث اشاره کرده و مى فرماید:  
فالعمدة قاعدة التسامح.(7)  
مرحوم صاحب حدائق(8) اشاره اى به این معنا کرده و قیاس را مع الفارق مى داند.  
بحث اصولى:  
ما در اصول سه عنوان داریم:  
الف) قیاس اولویّت:  
جایى که چیزى نسبت به چیزى اولى باشد، مثل لاتقل لهما که به طریق اولى لا تضربهما را شامل است.  
ب) القاى خصوصیّت:  
به عنوان مثال الرجل شک بین الثلاث و الأربع یقین داریم که رجل خصوصّیتى در حکم نداریم و الغاى خصوصیّت مى کنیم که باید قطعى باشد.  
ج) قیاس ظنّى:  
از نظر ما حجّت نیست.  
ادلّه:  
کسانى که مجنون را ملحق به صبىّ غیر ممیّز مى دانند، به دو دلیل تمسّک کرده اند:  
1ـ قیاس اولویّت:  
وقتى در حق صبّى غیر ممیز مستحب بود به طریق اولى در حقّ مجنون مستحب است و یا الغاى خصوصیّت مى کنیم  
بعضى این قیاس را مع الفارق مى دانند ولى هیچ یک نمى گویند که فارق چیست؟ بعضى از معاصرین چون براى فارق وجه روشنى نیافته اند گفته اند که فارق این است که صبى تحت ولایت پدر است ولى در مجنون اختلاف است که ولیش پدر است یا حاکم شرع; بعضى ولى مجنون را حاکم شرع و بعضى پدر مى دانند و بعضى مى گویند که در جنون متّصل به صغر ولىّ پدر، و امّا در جنون حادث بعد از بلوغ ولىّ حاکم است.  
قلنا: این براى قیاس مع الفارق کافى نیست به خصوص که ما معتقدیم که با وجود پدر مجنون حاکم شرع ولایت ندارد و عرف هم همین را مى گوید. بنابراین فارق بین صبىّ غیر ممّیز و مجنون روشن نیست.  
یمکن أن یقال: صبى آینده اى دارد و مطابق فرض ما عاقل و بالغ مى شود امّا مجنون ممکن است تا آخر عمر مجنون باشد بنابراین صبى استعداد عقل دارد ولى در مجنون چه بسا این استعداد نباشد بنابراین فارق استعداد رشد در صبى است که در مجنون نیست.  
على کلّ حال خواه قیاس مع الفارق و یا بدون فارق باشد، قیاس ظنّى و باطل است و قیاس مع الفارق نسبت به قیاس ظنّى أسوء حالا است.  
2ـ تسامح در ادلّه سنن:  
مرحوم شیخ انصارى در کتب رسائل در ذیل بحث احتیاط، قاعده تسامح در ادلّه سنن را مطرح مى کند که ما هم در انوار الاصول آن را بیان کرده ایم.  
خلاصه قاعده تسامح در ادلّه سنن این است که در مستحبّات به اندازه واجبات و محرّمات قوّت سند لازم نیست، چون روایاتى به این مضمون داریم; دو روایت «من بلغه ثواب عن النبى» و یک روایت «ثواب عن الله» دارد فعمله کان له من الأجر ما بلغه و لو لم یقله رسول الله(صلى الله علیه وآله) چون به احترام قول پیامبر انجام داده خداوند ثواب مى دهد. عدّه اى معتقدند که ما مى توانیم با روایات ضعیف و حتّى به جهت فتواى مجتهدین فتوا به استحباب بدهیم ولى در مقابل عدّه اى معتقدند که چون در بعضى از روایات تعبیر به رجا دارد یعنى اگر به قصد رجا بجاى آورد، ثواب مى دهند نه این که مستحب مسلّم شرعى باشد بنابراین حدیث من بلغ اثبات ثواب مى کند نه استحباب و به قصد امر نمى توانیم انجام دهیم، بلکه باید به قصد ثواب انجام دهیم; ما هم به مبناى دوّم قائل هستیم.  
سلّمنا; که قائل شویم از باب تسامح در ادلّه سنن در مستحبّات مى توان با روایت ضعیفه فتوا به استحباب داد. آیا با فتواى فقیه هم مى توان حدیث من بلغ را اجرا کرد؟ چرا که فتواى فقیه هم به دلالت التزام ثواب را مى رساند همان گون که در مورد مجنون روایت ضعیف هم نداریم.  
خیر چون چند روایت بلغه عن الله و عن النبى دارد و روایاتى هم که مطلق مى گوید ظاهرش جایى است که خبرى در میان باشد نه فتوى و خود لفظ بلغ هم منهاى عن الله و عن النبى براى جایى است که خبرى باشد و فتواى فقیه کافى نیست چون فتواى فقیه خبر نیست و صدق بلوغ نمى کند.  
جمع بندى:  
ما نمى توانیم در مجنون قائل به استحباب احجاج شویم و دلیلى بر جواز الحاق به صبىّ غیر ممیّز نداریم، البتّه اگر کسى رجاءً به جاى آورد بلامانع است.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.مستدرک الوسائل، ج 8، ح 1، باب 11 از ابواب وجوب حج.  
2. بحار الانوار، ج 96، ص 23.  
3. مبسوط، ج 1، ص 313.  
4. کشف اللثام، ج 5، ص 73.  
5.ج 7، ص26.  
6. مستند، ج 11، ص 20.  
7. مستمسک، ج 10، ص 20.  
8. ج 14، ص 65.

**24 ـ مسأله 2 (عدم لزوم احرام الولى) ـ 21/08/85**

مسألة 2: لایلزم أن یکون الولى محرماً فى الإحرام بالصبى بل یجوز ذلک و إن کان محّلا.  
 عنوان مسئله:  
 در حج صبىّ غیر ممیّز ولى مى تواند محرم نباشد، پس در حالى که ولى غیر محرم است مى تواند صبى را محرم کند.

اقوال:  
در بین اصحاب ما در این مسئله بعضى ادّعاى لاخلاف کرده اند ولى لاخلاف به معنى اجماع نیست بلکه لاخلاف یعنى کسانى که متعرّض این مسئله شده اند، مخالفت نکرده اند و چه بسا بعضى متعرّض نشده اند; از جمله کسانى که متعرّض این مسئله نشده اند مرحوم شیخ در خلاف و مسبوط، مرحوم نراقى در مستند، مرحوم کاشف الغطاء، مرحوم صاحب ریاض و مرحوم فاضل اصفهانى در کشف اللثام مى باشند و بسیارى از فقها هم متعرّض شده اند و همه محرم بودن ولى را شرط نمى دانند. این مسئله در عروه هم آمده و در حاشیه آن پانزده نفر از فقهاى متأخّرین مخالفت نکرده اند.  
مرحوم شهید ثانى در شرح کلام صاحب شرایع که به این مسئله اشاره دارد مى فرماید:  
و أمّا المجنون و غیر الممیّز فیحرم عنهما الولىّ لابمعنى کونه نائباً عنهما بل بأن یجعلهما محرمین سواء أکان محلاّ أم محرماً فهو فى الحقیقة محرم بهما لامحرم عنهما (أحرم عنه به معنى نیابت است ولى معناى «أحرم به» محرم کردن است، بنابراین احرام صبى غیر ممیّز «أحرم به» است و فرقى نمى کند که ولى محرم باشد یا نباشد) فیقول اللهم إنّى قد أحرمت با بنى هذا.(1)  
ابن قدامه مى گوید:  
و إن کان غیر ممیّز فأحرم عنه من له ولایة على ماله کالأب و الوصىّ و أمین الحاکم، صحّ و معنى إحرامه عنه أنّه یعقد له الإحرام فیصحّ للصبىّ دون الولىّ کما یقعد النکاح له فعلى هذا یصحّ أن یعقد الإحرام عنه سواء کان محرماً أو حلالا (مُحل باشد).(2)  
حال چون این مسئله در شرایع مطرح شده لذا در شروح شرایع مثل جواهر هم به تبع آن آمده است مرحوم صاحب جواهر مى فرماید بعضى از شافعیّه مخالفت کرده اند و مى گویند ولى هم باید محرم باشد:  
فما عن الشافعیّة فى وجه من کون الإحرام عنه واضح الضعف.(3)  
إن قلت: اگر کسى سئوال کند که این مسئله اصلا محلّ ابتلا نیست و کسى در حالى که خودش محرم نیست، بچّه غیر ممیّز را محرم نمى کند پس این مسئله قلیل الفایده است؟  
قلنا: در خیلى جاها ممکن است که ولى در ابتدا محرم نشود به عنوان مثال در مسجد شجره مى خواهد محرم شود ولى ابتدا بچّه را محرم مى کند در حالى که خودش مُحل است، و یا اینکه در عمره مفرده ابتدا خودش محرم شده و مراسم عمره را بجاى مى آورد سپس به صبى را در همان ماه از مسجد تنعیم محرم مى کند در حالى که خود محل است بنابراین مسئله محلّ ابتلاء است.  
2ـ ماهیّت احرام صبى:  
ماهیّت احرام صبى چیست؟ آیا ماهیّت احرام صبى این است که ولى از طرف او نیّت مى کند که محرم شود که در این صورت باید ولى محرم شود یا این که نیّت مى کند که صبى محرم شود که در این صورت لازم نیست ولى محرم باشد.  
آنهایى که مخالفت کرده اند متوجّه ماهیّت احرام صبى غیر ممیّز نبوده اند.  
ممکن است گفته شود که احرام از صبى به ولى سرایت مى کند; در پاسخ مى گوییم سرایت بى معنى است چون احرام چیزى نیست که سرایت کند و هر چه را صبى غیر ممّیز توانست انجام مى دهد و هر چه را نتوانست ولى نیابتاً انجام مى دهد.  
بناء على ذلک بر اساس اصول و قواعد و ماهیّت احرام صبى، شرطیّت محرم بودن ولى استفاده نمى شود.  
أضف إلى ذلک; در هیچ یک از روایاتى که در مورد احجاج صبّى بیان شد صحبت از احرام ولى نیست و روایت ساکت و مطلق است و اگر محرم بودن ولى لازم بود باید روایت مى فرمود، چون در روایات به تمام ریزه کاریهاى حج صبّى اشاره شده بود پس سکوت دلیل بر عدم اعتبار است.  
بقى هنا شىء:  
آیا برنامه حجّ غیر ممیّز را مى توان به سایر عبادات هم تسرّى داد؟ به عنوان مثال در صبىّ قائل به غسل جمعه و زیارات و عبادات دیگر شویم. در عبادات دیگر صبىّ ممیّز بحثى نیست و بحث در غیر ممیّز است; در جواب باید گفت که هیچ دلیلى بر تسرّى نداریم و در حج هم که جایز است خلاف قاعده است و شارع مقدّس توسعه داده و چون امرى تعبّدى است نمى توان آن را به سایر عبادات تسرّى داد.

\* \* \*

مسألة 3: الأحوط أن یقتصر فى الإحرام بغیر الممیّز على الولىّ الشرعى من الأب و الجدّ و الوصى لأحدهما و الحاکم (جایى که أب و جد نیست و ولى ناشناخته است) و امینه (کسى که از طرف حاکم شرع مجاز است) أو الوکیل منهم (حاکم به کسى وکالت مى دهد و یا وکیل از ناحیه پدر و جد و وصى است) و الأم و إن لم یکن ولیّاً و الاسراءِ الى غیر الولى الشرعى ممن یتولّى أمر الصبىّ و یتکفلّه مشکل و إن لایخلو من قرب.  
عنوان مسئله:  
چه کسى احجاج صبىّ مى کند؟ مرحوم امام هفت طایفه براى این معنا ذکر مى کند.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. مسالک، ج 2، ص 126.  
2. مغنى، ج 3، ص 208.  
3.ج 17، ص 236.

**25 ـ مسأله 3 (من له احجاج الصبى؟) ـ 22/08/85**

 بحث در مسئله سوّم از مسائل احجاج صبىّ غیر ممیّز در این بود که چه کسى حق دارد صبىّ غیر ممیّز را محرم به احرام عمره یا حج کند؟ مرحوم امام سه گروه را ذکر کردند:  
 1ـ اولیا و اوصیا و وکلاى آنها که على القاعده حق دارند بر کار صبىّ غیر ممیّز نظارت کنند. 

2ـ مادر ولایت ندارد ولى حق دارد صبى را محرم کند.  
3ـ کسانى که متکفّل امر صبى هستند غیر از ولى و مادر مثل دایه .  
مرحوم امام براى دو گروه اوّل احجاج صبى را جایز مى داند ولى سایر کسانى که متکفّل امر صبى هستند محلّ اشکال است، ولى در انتها مى فرمایند اگر چه خالى از قرب هم نیست.  
اقوال:  
در مجموع پنج قول در مسئله داریم:  
1ـ فقط ولىّ شرعى حق دارد صبى را محرم کند.  
مرحوم نراقى مى فرماید:  
ظاهر هم أنّ المباشر للحج بغیر الممیّز الولى.(1)  
مرحوم آقاى خویى هم همین مضمون را دارد.  
المشهور على أنّ استحباب إحجاج الصبىّ مختصّ بالولىّ الشرعى أمّا غیره فلا یصحّ منه احجاج الصبىّ.(2)  
2ـ الحاق ام (قول مرحوم امام)  
3ـ الحاق تمام کسانى که متکفّل امر صبى هستند مانند عمو و دایى و دایه. مرحوم صاحب عروه به این قول قائل است و تسرّى داده به تمام کسانى که متکفّل صبى هستند.  
4ـ براى هر کس جایز است که صبى را محرم کند منتهى در جایى که تصرّفات مالى نباشد. مرحوم نراقى در مستند و مرحوم آقاى خویى در معتمد به این قول قائلند.، مرحوم نراقى مى فرماید:  
فإن ثبت الإجماع فیه فهو (الولى) و إلاّ فالظاهر جوازه لکل من یتکفّل طفلا غایة الأمر أنّه لا یتعلّق أمر مالى بالطفل بل یکون على المباشر، فتأمّل.(3)  
مرحوم آقاى خویى کلام روشنى دارند و بعد از نقل کلام مشهور مى فرمایند:  
و بالجملة إن رجع التصّرف بالصبى إلى التّصرف فى أمواله فیحتاج إلى إذن الولى و أمّا إذا لم یستلزم التصّرف فیه تصرّفاً فى ماله فلا دلیل على توقّف جوازه على إذن الولى و علیه یجوز إحجاج الصبىّ لکل من یتولّى أمر الصبى ... بل کان من الأجانب.(4)  
5ـ این قول منسوب به بعضى عامّه است که معتقدند(5) در مورد وصى و امین حاکم دو وجه است.  
ادلّه:  
بعضى از مسائل فقهى را ابتدا به حسب قواعد حل کرده بعد سراغ روایات مى رویم چرا که از راه قاعده على القواعد مى توان یک حکم کلّى در مسئله بدست آورد و اگر قاعده اعم و روایات باب اخص بود، آن را به روایات خاصّه تخصیص مى زنیم و اگر روایات توسعه داشت قاعده را توسعه مى دهیم.  
1ـ به حسب قواعد:  
در اینجا ابتدا این مسئله را به حسب قواعد بررسى مى کنیم.  
الف ـ اصل عدم صحّت عبادات صبى  
به حسب قاعده اصلى اوّلى عبادات صبىّ غیر ممیّز فاسد است ولى در صبىّ ممیّز اصل صحّت است، بنابراین اصل فساد است إلاّ ما خرج بالدلیل.  
ب ـ اصلِ عدم جواز تصرّف  
اصل دیگر در مسئله این است که آیا اصل جواز تصرّف در صبى است بدون اذن پدر و مادر یا همان گونه که آقاى خویى فرمود تصرّف در صبى وقتى مسلتزم اذن ولىّ است که تصرّفات مالى باشد؟  
فرمایش ایشان قابل قبول نیست چون در عرف عقلا اختیار بچّه با ولى است، به عبارت دیگر حضانت بچّه یا در اختیار پدر است یا در اختیار مادر و مادامى که بچه بالغ نشده، قانون، عدم جواز تصرّف است و جاى اصالة الاباحه نیست و شرع و عقلا نمى پسندند.  
نتیجه: پس به حسب قاعده دو اصل عدم جواز داریم که یکى اصل عدم صحّت در عبادات صبى و دیگرى اصل عدم جواز تصرّف است و کارى به مسائل مالى نداریم و در تمام امور اذن ولى لازم است.  
2ـ روایات:  
در ناحیه روایات سه روایت داریم که یکى صحیحه عبدالرحمن بن الحجّاج و دیگرى صحیحه معاویة بن عمّار و روایت سوّم صحیحه عبدالله بن سنان است.  
فقها این سه روایت را متعرّض شده اند که هر سه داراى سند صحیح است و از همه بهتر روایت معاویة بن عمار است.  
\* ... عن معاویة بن عمار، عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: انظروا من کان معکم من الصبیان فقدّموه إلى الجحفة أو إلى بطن مُر (از مناطق بین مکّه و مدینه) و یصنع بهم (غیر ممیّز هستند) ما یصنع بالمحرم و یرمى عنهم یطاف بهم و من لا یجد الهدى منهم فلیصم عنه ولیّه.(6)  
مراد غیر میّز است ولى آیا مراد بچّه هاى خود آنهاست یا تعبیر «معکم» عمو و دایى و دایه را هم شامل است؟ اگر «من کان معکم» اطلاق داشته باشد تمام کسانى را که به نوعى متکفّل امور صبى هستند شامل مى شود و ممکن است گفته شود که امام در مقام بیان نیست و مطلب دیگرى را مى خواهد بگوید، یعنى امام نمى خواهد نحوه حجّ اینها را بگوید (بیان کیفیّت حج) بلکه مى خواهد بگوید که چه کسى حق دارد این کار را انجام دهد که اگر در مقام بیان نباشد تمسّک به اطلاق جایز نیست.  
حال اگر شک کنیم که در مقام بیان است یا نه، اصل این است که در مقام بیان نیست و در مقام بیان بودن باید ثابت شود، پس روایت یا در مقام بیان نیست ویا شک داریم که در مقام بیان باشد.  
\* ... عن عبدالرحمن بن الحجاج (صحیحه) ... مر أمّه... (7)از این تعبیر استفاده مى شود که مادر جایز است صبى را محرم کند همان گونه که قاعده هم همین را مى گفت.  
\* محمّد بن الحسن باسناده عن أحمد بن محمد بن عیسى (از بزرگان و ثقات است) عن الحسن بن على ابن بنت إلیاس (به این عنوان پانزده روایت دارد و اسم جدّش زیاد و لقبش وشّاء است و در اینجا به جدّ مادرى نسبت داده شده و على کل حال ثقه است) عن عبدالله بن سنان (از ثقات) عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: سمعته یقول: مَرّ رسول الله(صلى الله علیه وآله)برویثه (مکانى بین مکّه و مدینه) و هو حاج فقامت إلیه امرأة و معها صبىّ لها فقالت: یا رسول الله(صلى الله علیه وآله) أیحجّ عن مثل هذا (روشن مى شود که صبىّ غیر ممیّز بوده است)؟ قال نعم و لک أجرة.(8)  
آیا روایت راجع به احجاج صبى است یا نیابت صبى؟ اگر بمثل هذا مى فرمود به معنى احجاج بود ولى عن مثل هذا به معنى نیابت است، پس حدیث سوّم که بعضى از بزرگان به آن استدلال کرده اند اجنبى از ما نحن فیه و در مورد نیابت است.  
فتلخّص مّما ذکرنا:  
آن مقدار که از ادلّه مى فهمیم اولیاء و مادر است، یعنى کسانى که حقّ ولایت و حضانت را دارند و خارج از اینها اجازه مادر و ولّى مى خواهد.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. مستند، ج 11، ص 19.  
2. المعتمد، ج 26، ص 25.  
3. مستند، ج 11، ص 19.  
4. المعتمد، ج 26، ص 25.  
5. المجموع النووى، ج 7، ص 24.  
6.ح 3، باب 17 از اقسام ابواب حج.  
7. ح 1، باب 17 از اقسام ابواب حج.  
8. ح 1، باب 20 از ابواب وجوب الحج و الشرائطه.

**26 ـ مسأله 4 (نفقة حج الصبىّ) ـ 23/08/85**

مسألة 4: النفقة الزائدة على نفقة الحضر على الولىّ لا من مال الصبّى إلاّ اذا کان حفظه (صبى) موقوفاً على السفر به فمؤونة أصل السفر حینئذ (زمانى که حفظ صبى منوط به سفر باشد) على الطفل لا مؤونة الحجّ به (صبى) لو کانت زائدة. 

عنوان مسئله:  
نفقه زائد بر نفقه حضر بر عهده ولى است، مگر جایى که حفظ صبّى موقوف به سفر باشد که در این صورت نفقه سفر از مال صبى است ولى هزینه هاى حج بر ولى است.  
سؤال: آیا مسئله حفظ صبى مثال است یا خصوص حفظ صبى موضوعیّت دارد؟  
اگر بگوییم که این مثال یکى از مصادیق مصلحت صبى است در این صورت هر جا مصلحت او باشد مى توان از مال او خرج کرد، به عنوان مثال صبى داراى افسردگى است و براى رفع آن به سفر مى برند. حال کدامیک از این دو در کلام امام مراد است به جواب آن خواهیم رسید.  
اقوال:  
در میان اصحاب ما ظاهراً مخالفى نیست. مرحوم صاحب جواهر مى فرماید:  
بلاخلاف أجده لأنّه هو السبب و النفع عائد إلیه (منفعت سفر ثواب براى ولى است) ضرورة عدم الثواب لغیر الممیّز (عدم ثواب بر غیر ممیّز را ضرورى مى داند ولى ما قبول نداریم) بذلک (سفر حج) و عدم الانتفاع به فى حال الکبر.(1)  
مرحوم شیخ طوسى در کتاب خلاف مى فرماید:  
إذا أحرم الولىّ بالصبى فنفقته الزائدة على نفقته فى الحضر على الولىّ دون ماله و به قال أکثر الفقهاء (در میان ما مخالفى نیست و در بین عامّه اکثراً قائل شده اند که بر عهده ولى است) و قال قوم منهم یلزمه فى ماله دلیلنا: أنّ الولىّ هو الذى أدخله فى ذلک (ولىّ است که صبى را در این سفر قرار داده است).(2)  
مرحوم صاحب حدائق مى فرماید:  
قد صرّح الأصحاب بأنه یلزم الولىّ متى حجّ بالصبّى نفقته الزائدة على نفقة الحضر.(3)  
مرحوم کاشف اللثام(4) و مرحوم آقاى حکیم در مستمسک(5) و مرحوم آقاى خویى در معتمد(6) همین بیان را دارند. بنابراین در بین اصحاب ما اجمالا مخالفى نیست ولى در بین عامّه مخالف هست که مى گویند بر عهده صبى است و مانند اجرت معلّم از مال صبى مى دهند.  
ادلّه:  
جان مسئله در این است که ببینیم در حجّ صبّى غیر ممیّز چه کسى منتفع مى شود. صاحب جواهر مى فرماید فقط صبى منتفع مى شود، چون صبى غیر ممیّز ثواب ندارد و شاید دلیل آن حدیث عبدالله بن سنان است که قبلا بیان شد و حضرت فرمود: لک أجره(7); پس مطابق این حدیث ثواب براى ولى و مخارج هم برعهده اوست.  
قلنا: از روایات و قراین استفاده مى شود که هر دو ثواب مى برند، چون احجاج صبى براى او مشقّت دارد و خدا این زحمت را بى اجر نمى گذارد بنابراین ثوابى براى او براى آینده گذاشته مى شود و اگر صبى هیچ ثوابى نبرد اصل این عمل زیر سؤال مى رود; علاوه بر این روایات مى فرماید حج صبىّ صحیح است و ظاهرش این است که یک عبادت غیر اختیارى بر صبى تحمیل شده و صحیح نیست تمام ثواب براى ولىّ منظور شده و صبى ابزارى براى ثواب او باشد.  
و امّا روایت عبدالله بن سنان براى نیابت از صبى است، چون سؤال «أیحج عن مثل هذا» بود و این غیر از احجاج صبىّ است.  
در این جا ما یک صغرى و کبرى درست مى کنیم:  
صغرى: للصبىّ منفعة فى هذا الحجّ  
کبرى: کلّ منفعة للصبىّ مؤونتها من ماله.  
مرحوم آقاى حکیم(8) کبرى را زیر سؤال برده و مى گوید صبى منتفع مى شود ولى هزینه هر انتفاعى را نمى توان از مال صبى برداشت مثل این که براى صبى ختم قرآن کند و پول آن را بدهد که این صحیح نیست چون مال صبى براى امور دنیوى اوست و دلیلى نداریم که بتوان مالى صبى را در امور معنوى و ذخیره ثواب خرج کرد.  
نتیجه: به نظر ما صغرى و کبرى صحیح است در حالى که صاحب جواهر صغرى را زیر سؤال برده و کبرى را هم آقاى حکیم زیر سؤال برده است.  
بعضى مسئله را به باب کفّاره صید قیاس کرده اند; در باب کفّارات خواهد آمد که روایت داریم اگر صبى صیدى انجام دهد کفّاره آن بر عهده ولىّ است و بقیّه جاها را به آن قیاس مى کنند که چنین قیاسى صحیح نیست.  
تلخّص من جمیع ما ذکرنا: اگر فایده اى غیر از فایده معنوى و اخروى مثل حفظ یا تربیت و یا رفع افسردگى و ... باشد، مى توان از اموال صبى خرج کرد و مسئله حفظ موضوعیّت ندارد و ظاهراً به عنوان یک مصداق روشن مطرح شده است.  
دلیل این که هزینه حج بر عهده ولى مى باشد این است که ولى سبب شده و صبى نیاز به آن نداشته و فایده معنوى براى خرج کردن کافى نیست.  
بقى هنا شىء:  
منظور از ممیّز چیست؟ و آیا حدّ خاصّى دارد که وقتى به آن رسید در همه چیز ممیّز باشد یا مرحله به مرحله است؟ فقها به آن متعرّض نشده اند با این که مسئله اى مبتلى به در تمام ابواب فقه است.  
تمییز، در صبى به طور تدریجى پیدا مى شود، یعنى بچّه در ابتدا با کفش روى فرش مى آید و غذا را مى ریزد و حدّاقلّ تمییز این است که این مسائل واضح را انجام نمى دهد و بعد به مرحله اى مى رسد که مى فهمد مکّه چیست، احرام چیست، حج را از غیر حج تمییز مى دهد ولى روابط جنسى را نمى فهمد. کم کم بالاتر مى رود و به مرحله اى مى رسد که مسائل جنسى را هم مى فهمد ولى هنوز مسائل معاملات را نمى فهمد و چه بسا بعد از بلوغ مى فهمد. تمییزى که در باب حج مى گوییم تمییز عبادت حج است، بنابراین غیر ممیزّ و ممیّز در عرف سلسله مراتبى پیدا مى کند.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. ج 17، ص 239.  
2. ج 2، ص 361، مسئله 195 از کتاب الحج.  
3. ج 14، ص 69.  
4.ج 5، ص 85.  
5.ج 10، ص 28.  
6.ج 26، ص 26.  
7.ح 1، باب 20از ابواب وجوب حج.  
8. مستمسک، ج 10، ص 24.

# C**27 ـ مسأله 5 (الهدى و الکفّارات على الولى) ـ 24/08/85**

«حدیث اخلاقى: از آداب مهمان»

متن حدیث:  
عن جعفر بن محمّد عن أبیه(علیهما السلام) قال: إذا دخل أحدکم على أخیه فى رحله (فى بیته) فلیقعد حیث یأمره صاحب الرحل فإنّ صاحب الرحل أعرف بعورة بیته من الداخل علیه.(1)

ترجمه حدیث:  
امام صادق(علیه السلام) از پدرش امام باقر(علیه السلام) نقل مى کند که آن حضرت فرمود: زمانى که هر یک از شما به خانه برادرش داخل مى شود باید در جایى بنشیند که صاحب خانه به او امر مى کند چرا که صاحب خانه به وضع خانه آگاهتر از کسى است که داخل خانه مى شود.  
شرح حدیث:  
«عورة» در لغت از مادّه عار و به معنى چیزى است که انسان به وسیله آن گرفتار عار و عیب مى شود. این تعبیر در قرآن در دو مورد به کار رفته است:  
1ـ سوره احزاب، آیه 13:  
در جنگ احزاب گروهى از منافقان خدمت پیامبر آمده و عرض کردند که به ما اجازه دهید براى جنگ نیاییم، چون خانه هاى ما آسیب پذیر است و مشکل دارد «ان بیوتنا عورة» و ما در خانه بمانیم و از آن دفاع کنیم قرآن مى فرماید: خانه آنها مشکلى ندارد بلکه مى خواهند از جنگ فرار کنند; «و ما هى بعورة إن یریدون إلاّ فراراً» پس عوره به معنى خانه آسیب پذیر است.  
2ـ سوره نور، آیه 58:  
«یا أیّها الذین آمنوا لیستئذنکم الذین ملکت أیمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم ثلاث مرّات ...».  
در این آیه دستورى است که اغلب مردم به آن عمل نمى کنند و آن این که وقتى فرزندان نابالغ مى خواهند وارد جاى خصوصى پدر و مادر شوند، واجب است در سه وقت اجازه بگیرند:  
1ـ بعد از نماز صبح.  
2ـ بعد از نماز عشاء.  
3ـ بعد از نماز ظهر.  
در این سه موقع فرزندان باید اجازه بگیرند. قرآن این سه وقت را عورة مى گوید یعنى سه وقت مشکل دار است و ممکن است پدر و مادر خلوت کرده باشند.  
بنابراین عورة معنى وسیع و گسترده اى دارد و هر چرا که اظهارش عیب و عار است شامل مى شود.  
بحثى که در روایت مطرح شده ظاهراً مسئله اى بسیار ساده است ولى معلوم مى شود که اسلام براى مسائل جزئى هم برنامه دارد.  
نکته اى که از روایت استفاده مى شود این است که ما باید مراقب و عیب پوش باشیم نه عیب گستر، هر انسانى ممکن است عیبى داشته باشد و تمام عیوب حرام نیست و حتّى اگر حرام هم باشد باید آن را پوشاند و بعد نهى از منکر کرده. على(علیه السلام) در عهدنامه مالک مى فرماید رعایا ممکن است عیوبى داشته باشند و کسى که بر آنها حکومت دارد اولى به پوشاندن عیوب آنهاست، سعى کن عیوب آنها پوشیده باشد. قرآن مى فرماید:  
«یا أیّها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ إنّ بعض الظنّ إثم و لاتجسّسوا و لا یغتب بعضکم بعضاً»(2) سوء ظنّ، تجسسّ و غیبت علّت و معلول هم هستند ابتداء سوء ظن پیدا مى کند و به دنبال آن تجسّس مى کند و بعد غیبت.  
این دستور اسلام است که باید عیب پوش بود نه عیب گستر. بنابراین عیوب پوشیده را فاش کردن ویا کوچک را بزرگ کردن که گاه دروغ محض و گاه تهمت است، خلاف دستور اسلام است.  
صفحه حوادث مطبوعات که براى جذّاب شدن هر واقعه کوچک و بزرگ را با آب و تاب نقل مى کنند از قبیل اشاعه فحشا است. با رعایت این جزئیّات اجتماع سالم و دنیا و آخرتمان راحت تر مى شود.  
اخیراً در بعضى از سایتها که بر ضدّ شیعه تبلیغ مى کنند دروغهایى به شیعه نسبت مى دهند و دامنه فعّالیّت آنها بیشتر شده چون بعد از پیروزى حزب الله لبنان گرایش به تشیّع زیاد شده و اینها با این کار مى خواهند جلوى گرایش به تشیّع را بگیرند. برخى از جوانهاى اهل سنّت به واسطه آیه «و لتجدنّ أشد النّاس عداوة للذین آمنوا الیهود» به تشیّع گرایش دارند چون آیه مى گوید، کسانى که یهود با آنها بدترین عداوت را دارد آنها مصداق الذین آمنوا هستند و اکنون یهود با شیعیان و حزب الله عداوت شدیدى دارند پس آنها ایمان آورندگان واقعى هستند.

\* \* \*

مسألة 5: الهدى على الولى و کذا کفّارة الصید و کذا سائر الکفّارت على الأحوط.  
عنوان مسئله:  
این مسئله منحصر به غیر ممیز نیست و ممیّز و غیر ممیّز را شامل است.  
مسئله داراى سه بخش است:  
1ـ قربانى بر عهده ولىّ است.  
2ـ کفّاره صید بر عهده ولىّ است.  
3ـ سایر کفّارات بر عهده ولىّ است.  
چرا کفّاره صید از بقیّه کفّارات جدا شده است؟  
چون صید عمدى و غیر عمدى کفّاره دارد ولى تروک دیگر در صورت عمدى بودن کفّاره دارد; از سوى دیگر قاعده داریم که «عمد الصّبى خطأ» لذا اگر صید کند کفّاره دارد ولى تروک دیگر کفّاره ندارد ولو عمدى باشد.  
در بحث اوّل (قربانى بر عهده ولى است) اختلافى در بین فقهاى ما نیست و شاید در بین عامّه هم خلافى نباشد.  
مرحوم صاحب جواهر مى فرماید:  
امّا الهدى ... فکأنه لا خلاف بینهم فى وجوبه على الولى الذى هو السبب فى حجّه و قد صرّح به فى صحیح زرارة(ح 5، باب 17 از ابواب اقسام الحج).(3)  
مرحوم صاحب عروه هم این را فرموده و محشّین عروه هم پذیرفته اند. مرحوم آقاى حکیم ابتدا اشکالى کرده ولى بعد مى پذیرد.  
ما در اینجا یک استثنا مى زنیم و آن این که آیا این بحث شامل جایى مى شود که یک فایده دینوى نصیب صبى مى شود. به عنوان مثال صبى ممیّز است و با رفتن به حج تربیت مى شود که فایده اى دنیوى است (مثل آموزش که اجرت معلّم را از اموال صبى مى دهند) در اینجا بعید مى دانیم که فقها هزینه قربانى را بر عهده ولىّ بدانند.  
ادلّه:  
به دو دلیل تمسّک شده که در کلام صاحب جواهر هم آمده بود:  
1ـ سببیّت ولى:  
وقتى ولى سبب حج است باید هزینه آن را هم بپردازد چون اقدام به شىء اقدام به لوازم آن است.  
2ـ روایات:  
دو گروه روایت داریم که یک گروه روایات باب 17 از ابواب اقسام حجّ است که سه روایت دارد و گروه دوّم روایاتى که در جلد دهم وسائل در ابواب ذبائح آمده است، پس حدیث فقط روایت زراره نیست که صاحب جواهر فرمود.  
\* ... عن زرارة، عن أحدهما(علیهما السلام) قال: إذا حج الرّجل بابنه و هو صغیر فإنّه یأمره أن یلبّى ... قلت: لیس لهم ما یذبحون (حیوان به اندازه کافى براى ذبح ندارند) قال: یذبح عن الصغار و یصوم الکبار ... و إن قتل صیداً فعلى أبیه.(4)  
ظاهر تعبیر «یذبح عن الصغار» این است که بر عهده ولى است و وقتى قربانیها کافى نیست آنها را براى صغار ذبح کنند و خودشان روزه بگیرند.  
\* ... عن اسحاق بن عمّار قال: سألت أبا عبدالله(علیه السلام) عن غلمان (ممیّز هستند) لنا دخلوا معنا مکّة بعمرة و خرجوا معنا إلى العرفات بغیر إحرام؟ قال: قل لهم: یغتسلون ثمّ یحرمون و اذبحوا عنهم کما تذبحون عن أنفسکم.(5)  
آیا معناى روایت این است که از پول خودشان بردارید یا از پول خودتان یا سکوت دارد؟  
ظاهر تعبیر «کما تذبحون عن أنفسکم» این است که از خودتان ذبح کنید.  
مشکل این روایات این است که فرد غالب در صبى بى پول بودن است و پولدار بودن صبى فرد نادر است.  
\* ... عن معاویة بن عمّار، عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: انظروا من کان معکم من الصبیان فقدّموهم إلى الجحفة أو إلى بطن مر و یصنع بهم ما یصنع بالمحرم یطاف بهم و یرمى عنهم و من لا یجد الهدى منهم فلیصم عنه ولیّه.(6)  
ضمیر «منهم» به صبیان بر مى گردد.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.وسائل، ج 8، ص 476، ح 1،باب 78 از ابواب العشرة.  
2. سوره حجرات، آیه 12.  
3. ج 17، ص 239.  
4.ح 5، باب 17 از اقسام حج.  
5.ح 2، باب 17 از اقسام حج.  
6. ح 3، باب 17 از اقسام حج.

# 27 ـ مسأله 5 (الهدى و الکفّارات على الولى) ـ 24/08/85

«حدیث اخلاقى: از آداب مهمان»

متن حدیث:  
عن جعفر بن محمّد عن أبیه(علیهما السلام) قال: إذا دخل أحدکم على أخیه فى رحله (فى بیته) فلیقعد حیث یأمره صاحب الرحل فإنّ صاحب الرحل أعرف بعورة بیته من الداخل علیه.(1)

ترجمه حدیث:  
امام صادق(علیه السلام) از پدرش امام باقر(علیه السلام) نقل مى کند که آن حضرت فرمود: زمانى که هر یک از شما به خانه برادرش داخل مى شود باید در جایى بنشیند که صاحب خانه به او امر مى کند چرا که صاحب خانه به وضع خانه آگاهتر از کسى است که داخل خانه مى شود.  
شرح حدیث:  
«عورة» در لغت از مادّه عار و به معنى چیزى است که انسان به وسیله آن گرفتار عار و عیب مى شود. این تعبیر در قرآن در دو مورد به کار رفته است:  
1ـ سوره احزاب، آیه 13:  
در جنگ احزاب گروهى از منافقان خدمت پیامبر آمده و عرض کردند که به ما اجازه دهید براى جنگ نیاییم، چون خانه هاى ما آسیب پذیر است و مشکل دارد «ان بیوتنا عورة» و ما در خانه بمانیم و از آن دفاع کنیم قرآن مى فرماید: خانه آنها مشکلى ندارد بلکه مى خواهند از جنگ فرار کنند; «و ما هى بعورة إن یریدون إلاّ فراراً» پس عوره به معنى خانه آسیب پذیر است.  
2ـ سوره نور، آیه 58:  
«یا أیّها الذین آمنوا لیستئذنکم الذین ملکت أیمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم ثلاث مرّات ...».  
در این آیه دستورى است که اغلب مردم به آن عمل نمى کنند و آن این که وقتى فرزندان نابالغ مى خواهند وارد جاى خصوصى پدر و مادر شوند، واجب است در سه وقت اجازه بگیرند:  
1ـ بعد از نماز صبح.  
2ـ بعد از نماز عشاء.  
3ـ بعد از نماز ظهر.  
در این سه موقع فرزندان باید اجازه بگیرند. قرآن این سه وقت را عورة مى گوید یعنى سه وقت مشکل دار است و ممکن است پدر و مادر خلوت کرده باشند.  
بنابراین عورة معنى وسیع و گسترده اى دارد و هر چرا که اظهارش عیب و عار است شامل مى شود.  
بحثى که در روایت مطرح شده ظاهراً مسئله اى بسیار ساده است ولى معلوم مى شود که اسلام براى مسائل جزئى هم برنامه دارد.  
نکته اى که از روایت استفاده مى شود این است که ما باید مراقب و عیب پوش باشیم نه عیب گستر، هر انسانى ممکن است عیبى داشته باشد و تمام عیوب حرام نیست و حتّى اگر حرام هم باشد باید آن را پوشاند و بعد نهى از منکر کرده. على(علیه السلام) در عهدنامه مالک مى فرماید رعایا ممکن است عیوبى داشته باشند و کسى که بر آنها حکومت دارد اولى به پوشاندن عیوب آنهاست، سعى کن عیوب آنها پوشیده باشد. قرآن مى فرماید:  
«یا أیّها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ إنّ بعض الظنّ إثم و لاتجسّسوا و لا یغتب بعضکم بعضاً»(2) سوء ظنّ، تجسسّ و غیبت علّت و معلول هم هستند ابتداء سوء ظن پیدا مى کند و به دنبال آن تجسّس مى کند و بعد غیبت.  
این دستور اسلام است که باید عیب پوش بود نه عیب گستر. بنابراین عیوب پوشیده را فاش کردن ویا کوچک را بزرگ کردن که گاه دروغ محض و گاه تهمت است، خلاف دستور اسلام است.  
صفحه حوادث مطبوعات که براى جذّاب شدن هر واقعه کوچک و بزرگ را با آب و تاب نقل مى کنند از قبیل اشاعه فحشا است. با رعایت این جزئیّات اجتماع سالم و دنیا و آخرتمان راحت تر مى شود.  
اخیراً در بعضى از سایتها که بر ضدّ شیعه تبلیغ مى کنند دروغهایى به شیعه نسبت مى دهند و دامنه فعّالیّت آنها بیشتر شده چون بعد از پیروزى حزب الله لبنان گرایش به تشیّع زیاد شده و اینها با این کار مى خواهند جلوى گرایش به تشیّع را بگیرند. برخى از جوانهاى اهل سنّت به واسطه آیه «و لتجدنّ أشد النّاس عداوة للذین آمنوا الیهود» به تشیّع گرایش دارند چون آیه مى گوید، کسانى که یهود با آنها بدترین عداوت را دارد آنها مصداق الذین آمنوا هستند و اکنون یهود با شیعیان و حزب الله عداوت شدیدى دارند پس آنها ایمان آورندگان واقعى هستند.

\* \* \*

مسألة 5: الهدى على الولى و کذا کفّارة الصید و کذا سائر الکفّارت على الأحوط.  
عنوان مسئله:  
این مسئله منحصر به غیر ممیز نیست و ممیّز و غیر ممیّز را شامل است.  
مسئله داراى سه بخش است:  
1ـ قربانى بر عهده ولىّ است.  
2ـ کفّاره صید بر عهده ولىّ است.  
3ـ سایر کفّارات بر عهده ولىّ است.  
چرا کفّاره صید از بقیّه کفّارات جدا شده است؟  
چون صید عمدى و غیر عمدى کفّاره دارد ولى تروک دیگر در صورت عمدى بودن کفّاره دارد; از سوى دیگر قاعده داریم که «عمد الصّبى خطأ» لذا اگر صید کند کفّاره دارد ولى تروک دیگر کفّاره ندارد ولو عمدى باشد.  
در بحث اوّل (قربانى بر عهده ولى است) اختلافى در بین فقهاى ما نیست و شاید در بین عامّه هم خلافى نباشد.  
مرحوم صاحب جواهر مى فرماید:  
امّا الهدى ... فکأنه لا خلاف بینهم فى وجوبه على الولى الذى هو السبب فى حجّه و قد صرّح به فى صحیح زرارة(ح 5، باب 17 از ابواب اقسام الحج).(3)  
مرحوم صاحب عروه هم این را فرموده و محشّین عروه هم پذیرفته اند. مرحوم آقاى حکیم ابتدا اشکالى کرده ولى بعد مى پذیرد.  
ما در اینجا یک استثنا مى زنیم و آن این که آیا این بحث شامل جایى مى شود که یک فایده دینوى نصیب صبى مى شود. به عنوان مثال صبى ممیّز است و با رفتن به حج تربیت مى شود که فایده اى دنیوى است (مثل آموزش که اجرت معلّم را از اموال صبى مى دهند) در اینجا بعید مى دانیم که فقها هزینه قربانى را بر عهده ولىّ بدانند.  
ادلّه:  
به دو دلیل تمسّک شده که در کلام صاحب جواهر هم آمده بود:  
1ـ سببیّت ولى:  
وقتى ولى سبب حج است باید هزینه آن را هم بپردازد چون اقدام به شىء اقدام به لوازم آن است.  
2ـ روایات:  
دو گروه روایت داریم که یک گروه روایات باب 17 از ابواب اقسام حجّ است که سه روایت دارد و گروه دوّم روایاتى که در جلد دهم وسائل در ابواب ذبائح آمده است، پس حدیث فقط روایت زراره نیست که صاحب جواهر فرمود.  
\* ... عن زرارة، عن أحدهما(علیهما السلام) قال: إذا حج الرّجل بابنه و هو صغیر فإنّه یأمره أن یلبّى ... قلت: لیس لهم ما یذبحون (حیوان به اندازه کافى براى ذبح ندارند) قال: یذبح عن الصغار و یصوم الکبار ... و إن قتل صیداً فعلى أبیه.(4)  
ظاهر تعبیر «یذبح عن الصغار» این است که بر عهده ولى است و وقتى قربانیها کافى نیست آنها را براى صغار ذبح کنند و خودشان روزه بگیرند.  
\* ... عن اسحاق بن عمّار قال: سألت أبا عبدالله(علیه السلام) عن غلمان (ممیّز هستند) لنا دخلوا معنا مکّة بعمرة و خرجوا معنا إلى العرفات بغیر إحرام؟ قال: قل لهم: یغتسلون ثمّ یحرمون و اذبحوا عنهم کما تذبحون عن أنفسکم.(5)  
آیا معناى روایت این است که از پول خودشان بردارید یا از پول خودتان یا سکوت دارد؟  
ظاهر تعبیر «کما تذبحون عن أنفسکم» این است که از خودتان ذبح کنید.  
مشکل این روایات این است که فرد غالب در صبى بى پول بودن است و پولدار بودن صبى فرد نادر است.  
\* ... عن معاویة بن عمّار، عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: انظروا من کان معکم من الصبیان فقدّموهم إلى الجحفة أو إلى بطن مر و یصنع بهم ما یصنع بالمحرم یطاف بهم و یرمى عنهم و من لا یجد الهدى منهم فلیصم عنه ولیّه.(6)  
ضمیر «منهم» به صبیان بر مى گردد.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.وسائل، ج 8، ص 476، ح 1،باب 78 از ابواب العشرة.  
2. سوره حجرات، آیه 12.  
3. ج 17، ص 239.  
4.ح 5، باب 17 از اقسام حج.  
5.ح 2، باب 17 از اقسام حج.  
6. ح 3، باب 17 از اقسام حج.

# 28 ـ ادامه مسأله 5 ـ 27/08/85

 بحث در مسئله پنجم از مسائل حجّ صبى در این بود که اگر صبىّ ممیّز یا غیر ممیّز را به حج ببرند قربانى، کفّاره صید و سایر کفّارات احرام او بر عهده کیست؟  
 خلافى نیست که قربانى صبىّ بر عهده ولى است و دو دلیل بر آن اقامه شد که یکى تسبیب ولىّ و دیگرى دو گروه روایت بود که گروه اوّل (روایت باب 17) بیان شد.

روایت سوّم این گروه که در جلسه گذشته بیان شد خالى از اشکال نیست و احتمال دارد به عکس دلالت داشته باشد، چرا که ضمیر «منهم» به صبیان بر مى گردد یعنى صبیانى که هدى ندارند و از آن استشمام مى شود که باید از مال خودشان قربانى کنند، ولى معناى روایت این است که شما براى آنها قربانى نیاورده اید نه این که خودشان قربانى ندارند. بنابراین روایت سوّم خالى از ابهام نیست و نمى توان به آن استدلال کرد.  
روایات گروه دوّم:  
\* ... عن عبدالرحمان بن أعین قال: حججنا سنة و معنا صبیان فعزّت الأضاحى (قربانى کمیاب شد) فأصبنا شاة بعد شاة فذبحنا لأنفسنا و ترکنا صبیاننا فأتى بُکیر (از اصحاب امام صادق(علیه السلام)) أبا عبدالله(علیه السلام)فسأله فقال: إنّما کان ینبغى أن تذبحوا عن الصبیان و تصوموا أنتم عن أنفسکم فإذا لم تفعلوا فلیصم عن کل صبّى منکم ولیّه.(1)  
دلالت روایت بسیار خوب است و شاید از روایت زرارة هم بهتر باشد، چون مى گوید از پول خودشان قربانى تهیّه کرده اند و حضرت فرموده اولى این بود که همین گوسفندها را که ملک ولىّ است براى صبى ذبح مى کردید حالا که نکردید روزه بگیرید، پس روایت دلالت مى کند که گوسفند بر عهده ولىّ است.  
\* ... عن عبدالرحمن بن أبى عبدالله، عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: یصوم عن الصبىّ ولیّه إذا لم یجد له هدیاً و کان متمتّعاً (حج تمتّع بوده است).(2)  
کلمه «لم یجد» ضمیرش به ولىّ بر مى گردد یعنى ولىّ باید قربانى کند و اگر پیدا نکرد، روزه بگیرد. این هم دلیل بر این است که باید از مال ولى باشد نه از مال صبى.  
بزرگان فقها اعتنایى به این روایات نکرده اند و فقط به روایات باب 17 استدلال نموده اند.  
نکته: روایات مى گوید «یصوم عنه ولیّه»، گاهى بچّه مى تواند روزه بگیرد ولى در جایى گفته نشده که صبى روزه بگیرد که این امر هم نشان مى دهد که هدى بر عهده ولىّ است و اگر نتوانست، ولىّ روزه بگیرد پس روزه اى که بدل هدى است بر عهده ولىّ است.  
توجّه: اگر بگوییم که فرد غالب در صبى بى پول بودن است در این صورت روایات از کار مى افتد چون حمل بر فرد غالب مى شود.  
گاهى حج به سود صبى است و آثار تربیتى مثبتى دارد مثل جایى که براى صبى معلّم قرآن اجیر مى کنند که در این صورت بعید نیست که بگوییم پول هدى را از مال صبى مى دهیم.  
فتلخّص من جمیع ماذکرنا; پول قربانى برعهده ولىّ است إلاّ ما استثنى.  
کفّاره صید:  
کفّاره صید بر عهده کیست؟  
مشهور در بین فقهاى ما این است که کفّاره صید بر عهده ولىّ است. از کسانى که تصریح به شهرت کرده اند مرحوم آقاى حکیم در مستمسک است. البتّه مرحوم علاّمه در تذکره مخالفت کرده و مى فرماید کفّاره صید در جایى که صبى مال دارد بر عهده صبى است و اگر مالى ندارد برعهده ولىّ نیست.  
ادلّه مشهور:  
مشهور براى اثبات این که کفّاره صید بر عهده ولىّ است به دو دلیل تمسّک کرده اند.  
1ـ تسبیب ولى:  
وقتى ولىّ صبى را به حجّ آورده و امکان دارد صبى صیدى انجام دهد، در اینجا قاعده سبب و مباشر جارى مى شود.  
بحث اصولى: قاعده سبب و مباشر  
در بعضى موارد یک سبب و یک مباشر در کار است یعنى کسى سبب شده که دیگرى کارى انجام دهد به عنوان مثال شخصى عاقل کاردى به دست دیوانه داده و مى گوید این را در شکم دیگرى فرو کن، در اینجا سبب کسى است که کارد به دست دیوانه داده است و از مباشر (دیوانه) اقوى است یعنى قوّت فکرش بیشتر است که در اینجا هر عرفى حکم مى کند که سبب گناهکار است و قصاص براى اوست، امّا اگر کارد را به شخص عاقل بدهد در اینجا مباشر اقوى است و لذا قصاص براى مباشر است.  
این قاعده در تمام ابواب جارى است و فقط مخصوص باب دیات نیست. در مانحن فیه ولىّ که صبى را به حج آورده سبب و صبى مباشر است و چون صبى چیزى نمى فهمد فعل به سبب اسناد داده مى شود چرا که سبب اقوى است، بنابراین کفّاره صید بر عهده ولى است.  
2ـ روایت زرارة:  
روایت زرارة فرمود که اگر صبى صید کند ولىّ باید کفّاره آن را بپردازد.  
دلیل مخالف:  
مرحوم علاّمه مى فرماید اگر صبى بدون دخالت ولى اتلاف مالى کند خود صبى ضامن است، اگر مالى دارد مى دهد و اگر ندارد ساقط است. حال وقتى در اتلاف اموال ضمان صبى را قائل هستید در مسئله صید هم ضمان صبى را در اموالش قائل شوید.  
مرحوم صاحب جواهر و مرحوم آقاى حکیم مى فرمایند که این اجتهاد در مقابل نص است و با وجود روایت این استدلالات درست نیست; علاوه بر این دلیل مرحوم علاّمه از نظر کلّى درست نیست، چون ما در اتلاف مال هم همین را مى گوییم یعنى اگر جایى باشد که ولىّ سبب است، باز ولى ضامن است امّا اگر ولىّ سبب نباشد ضامن نیست.  
سایر کفّارات  
کفّارات دیگر در باب حج بر عهده کیست؟ سه قول است:  
1ـ بر عهده ولى است.  
2ـ بر عهده صبى است.  
3ـ بر عهده هیچ کس نیست، چون سایر کفّارات در حقّ صبى ثابت نیست زیرا «عمد الصبى خطأ» و کفّارات دیگر در صورت خطا ثابت نیست، بنابراین برعهده هیچ کس نیست.  
دلیل: به حسب قاعده  
در مورد این مسئله روایت خاصّى نداریم و ما هستیم و قواعد، حال با توجّه به قاعده کدام قول را انتخاب کنیم؟  
قاعده تسبیب مى گوید برعهده ولى است و صید با غیر صید فرقى ندارد.  
کسانى که مى گویند چیزى بر عهده هیچ کس نیست، به قاعده عمد الصبى خطأ تمسّک کرده اند که در وسائل(3) روایات آن آمده است. در مورد صید عمد و سهو مساوى است ولى در تروک دیگر چنین نیست.  
از این دلیل دو جواب مى دهیم:  
1ـ روایات «عمد الصبى خطأ» در مورد ابواب قصاص است و این روایات مى گویند عاقله ضامن هستند و عاقله براى باب قصاص است نه باب حج.  
2ـ اگر عمد الصبى خطا است پس چرا روایت زرارة مى فرماید باید صبى را از تروک احرام دور بدارد پس معنایش این است که صبى باید تروک احرام را رعایت کند و عمدش عمد است نه خطا.  
پس کفّارات دیگر نیز بر عهده ولى است.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. وسائل، ج 10، ح 3، باب 3 از ابواب الذبح.  
2. وسائل، ج 10، ح 2، باب 3 از ابواب الذبح.  
3.ج 19، باب 36 از ابواب القصاص فى النفس.

# 29 ـ مسئله 6 (من ادرک المشعر ادرک الحج) ـ 27/08/85

مسألة 6: لو حجّ الصبىّ الممیّز و أدرک المشعر بالغاً و المجنون و عقل قبل المشعر یجزیهما عن حجّة الإسلام على الأقوى (چون یکى از ارکان حجّ مشعر است و کسى که مشعر را درک کند حجّش صحیح است و این دو در حال بلوغ و عقل مشعر را درک کرده اند) و إن کان الأحوط (احتیاط مستحبّى) الإعادة بعد ذلک مع الاستطاعة.

عنوان مسئله:  
اگر صبى و مجنون محرم شوند و در حال بلوغ و عقل مشعر را درک کنند حجّ آنها مجزى از حجّة الاسلام است اگر چه احتیاط بر این است که اگر بعداً مستطیع بودند آن را اعاده کنند.  
دو وقوف داریم که از ارکان حج است، یکى وقوف به عرفات و دیگرى وقوف به مشعر، که هر یک بر دو قسم است: اختیارى و اضطرارى.  
وقوف اختیارى عرفات:  
از ظهر روز عرفه تا غروب آفتاب است.  
وقوف اضطرارى عرفات:  
در شب عید است یعنى اگر از ظهر تا غروب را درک نکند و شب به آنجا برسد و مقدارى توقّف کند کافى است.  
وقوف اختیارى مشعر:  
از طلوع فجر تا طلوع آفتاب است (بین الطلوعین) و تا قبل از طلوع خورشید نباید از مشعر خارج شود.  
وقوف اضطرارى مشعر:  
یکى بعد از طلوع آفتاب تا ظهر است و دیگرى شب عید، قبل از طلوع فجر است که به زنان و پیران و بیماران اجازه داده شده مقدارى از شب را در مشعر بمانند و بعد به سمت منى حرکت کنند.  
در اینجا بحثهاى متعدّدى است و دوازده صورت پیدا مى کند، مثل درک دو وقوف اضطرارى یا درک دو وقوف اختیارى یا یکى اختیارى و دیگرى اضطرارى یا هیچ یک را درک نکند و یا فقط یکى را درک کند که در جاى خود بحث خواهد شد ولى آنچه که مربوط به بحث ماست این است که اگر کسى وقوف اختیارى مشعر را درک کند، حجّش صحیح است، بنابراین وقتى صبى محرم شده و در مشعر بالغ شده (از نظر سن یا از نظر علامات دیگر) و یا دیوانه را محرم کردند و در مشعر عاقل شد و هر یک از این دو وقوف اختیارى مشعر را درک کند، حجّش صحیح است کما این که اگر افراد عادى نتوانند عرفات را درک کنند و به وقوف مشعر برسند، حجّشان صحیح است.  
اقوال:  
مسئله در بین فقهاى ما مشهور است و ادّعاى اجماع بر آن شده است. مرحوم شیخ طوسى در خلاف مى فرماید:  
دلیلنا اجماع الفرقة.(1)  
مرحوم علاّمه در تذکره مى فرماید:  
علیه إجماع علماءنا.(2)  
مرحوم نراقى مى فرماید:  
و هل یجزى لو أدرک أحد الموقفین کاملا أم لا الأوّل للشیخ فى المسبوط و الخلاف و الوسیلة و الإرشاد بل أکثر الأصحاب کما صرّح به جماعة بل اجماعى کما عن الخلاف و التذکرة و ظاهر المسالک و تردّد فیه فى الشرائع (متأخّرین از جمله مرحوم محقّق در شرایع تردید کرده اند) و المنتهى و التحریر (علاّمه) بل نفاه جمع من متأخرى المتأخّرین.(3)  
مرحوم شیخ طوسى مى فرماید: اگر بلوغ و عتق بعد از وقوف و قبل از فوات وقتش باشد مثل این که قبل از طلوع فجر واقع شود اگر بتوانند به عرفات بر مى گردند تا اضطرارى عرفات را درک کنند و اگر نتوانند وقوف مشعر کافى است و حجّش صحیح است. مرحوم شیخ در ادامه کلامى از شافعى نقل مى کند که گفته اگر به عرفات برود و به مشعر بازگردد، خوب است و در ادامه مى فرماید:  
دلیلنا إجماع الفرقة فإنّهم لایختلفون فى أنّ من أدرک المشعر فقد أدرک الحج.(4)  
آیا اجماع بر این مسئله است یا اجماع بر یک مسئله کلّى است؟ از عبارت شیخ استفاده مى شود که یک کلّى اجماعى است که مسئله ما یکى از فروع و مصادیق آن است.  
جمع بندى:  
این مسئله مشهور است و اجماع به معنى اتّفاق نیست چون دو گروه مخالفت کرده اند، بعضى تردید کرده و بعضى منکر شده اند، ولى در عین حال شهرت جاى بحث نیست.  
ادلّه:  
چهار دلیل بر این مسئله اقامه کرده اند:  
1ـ اجماع:  
این مسئله اجماعى نیست بلکه شهرت است و اگر هم اجماعى بگیریم، مدرکى است و به عنوان مؤیّد خوب است.  
2ـ روایات:  
روایات چند طایفه است .  
طایفه اوّل: روایات «من أدرک المشعر...»  
روایات متعدّدى داریم که مى گوید: «من أدرک المشعر فقد أدرک الحج»، که از آن جمله روایات ذیل است:  
\* ... عن هشام بن الحکم (سند خوب است) عن أبى عبدالله(علیه السلام)قال: من أدرک المشعر الحرام و علیه (مشعر) خمسة (آخرین نفر نباشد که البتّه از واجبات نیست و مستحب است) من الناس فقد أدرک الحج.(5)  
\* ... إنّ عبدالله بن مسکان(روایت در شرح حالات عبدالله بن مسکان در رجال کشّى آمده است) لم یسمع عن أبى عبدالله(علیه السلام) إلاّ حدیث من أدرک المشعر فقد أدرک الحج قال (کشّى) و کان أصحابنا (این تعبیر نشان مى دهد که روایات متعدّد بوده است) یقولون من أدرک المشعر قبل طلوع الشمس فقد أدرک الحج.(6).  
سؤال: عبدالله بن مسکان روایات متعدّدى از امام صادق(علیه السلام)دارد، پس چرا مرحوم کشّى مى گوید یک روایت دارد؟  
شاید در این باب خاص یک روایت دارد.  
\* ... قال: (نجاشى در شرح حال عبدالله بن مسکان مى گوید) روى أنّ عبدالله بن مسکان لم یسمع من أبى عبدالله إلاّ حدیث من أدرک المشعر فقد أدرک الحج.(7)  
کشّى در کتاب رجالش فقط روایت نقل مى کند ولى نجاشى توثیق و تضعیف هم مى کند. احتمال دارد که این دو روایت به یک روایت بازگردد، بنابراین مهم همان روایت اوّل است.  
بعضى در استدلال به این روایات تردید دارند و معتقدند که این روایات براى کسى است که عاقل، بالغ و کامل است و نتوانسته به وقوف اختیارى برسد، بنابراین اطلاق روایت از محلّ بحث ما منصرف است و شامل بحث ما نمى شود.  
ولکن غالب بزرگان روایات را مطلق دانسته اند و معتقدند حتّى اگر کسى محرم نشده باشد و بعد به آنجا برسد و محرم شود و وقوف را درک کند باز براى او کافى است، چه رسد به صبىّ ممیّز که تمام اعمال را انجام داده و به آنجا رسیده است، بنابراین ما ترجیح مى دهیم که اطلاق روایات را بپذیریم.  
طایفه دوّم: روایات باب عبد  
روایاتى که در باب عبد وارد شده است که اگر عبد در حال عبودیّت حج به جاى آورد و بعد آزاد شود کافى از حجة الاسلام نیست ولى روایات مى گوید اگر عبد در مشعر آزاد شود، حجّش صحیح است و کافى از حجّة الاسلام است، حال مى توانیم صبى را به عبد قیاس کنیم.  
\* بإسناده (صدوق) عن معاویة بن عمّار (سند صدوق به معاویة بن عمّار صحیح است و مرحوم محقّق اردبیلى این سند را صحیح مى داند) قال: قلت لأبى عبدالله(علیه السلام): مملوک أعتق یوم عرفة؟ قال: إذا أدرک أحد الموقفین فقد أدرک الحج.(8)  
این روایت با روایات طایفه اوّل هم صداست و مى گوید کسى که وقوف اختیارى یکى از موقفین را درک کند کافى است.  
\* قال الشیخ (مرسله است) و روى فى العبد إذا اعتق یوم عرفة انّه إذا أدرک أحد الموقفین فقد أدرک الحجّ (ظاهراً همان روایت سابق است).(9)  
\* ... عن معاویة بن عمّار عن أبى عبدالله(علیه السلام) فى مملوک أعتق یوم عرفة ... (ظاهراً همان روایت سابق است).(10)  
این سه حدیث ظاهراً یک حدیث است ولى روایت اوّل صحیحه و معتبر است.  
إن قلت: این قیاس است، چون صغیر و مجنون را به عبد قیاس کرده اند.  
قلنا: از لحن جواب امام استفاده مى شود که این یک قانون کلّى است و در واقع از سؤال راوى الغاى خصوصیّت قطعیّه عرفیّه مى شود و قیاس نیست.  
طایفه سوّم: روایات باب مواقیت  
\* عنه (على بن جعفر، سند ظاهراً درست است چون کتاب على بن جعفر پیش صاحب وسائل بوده است) عن أخیه(علیه السلام) قال: سألته عن رجل نسى الإحرام بالحج فذکر و هو بعرفات فما حاله؟ قال: یقول: اللّهم على کتابک و سنّة نبیّک فقد تمّ إحرامه(11).  
صبى و مجنون از قبل محرم بوده اند روایت در مورد عرفات است و در مورد مشعر روایت نسیان احرام نداریم و صاحب جواهر تعبیر «روى» دارد و متعرّض این اشکال نمى شود.  
جمع بندى: بنابراین روایات طایفه سوّم قانع کننده نیست، پس بهترین دلیل روایات طایفه اوّل است و روایات طایفه دوّم یا دلیل است یا مؤیّد، به همین جهت کلام مشهور و کلام امام را مى پذیریم و معتقدیم حجّش کفایت از حجّة الاسلام مى کند.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ج 2، ص 380.  
2. ج 1، ص 299.  
3. مستند، ج 11، ص 21.  
4. خلاف، ج 2، مسئله 227، از ابواب حج، ص 379 و 380.  
5. ج 10، ح 10، باب 23 از ابواب وقوف به مشعر.  
6.ح 13، باب 23 از ابواب وقوف به مشعر.  
7.ح 14، باب 23 از ابواب وقوف به مشعر.  
8.ح 2، باب 17 از ابواب وجوب الحج.  
9.ح 3، باب 17 از ابواب وجوب الحج.  
10. ح 5، باب 17 از ابواب وجوب الحج.  
11. ج 8، ح 3، باب 20 از ابواب مواقیت.

# 30 ـ ادامه م 6 و م 7 (بلوغ الصبى قبل المیقات) ـ 29/08/85

 بحث در مسئله ششم به امور باقیمانده در ذیل آن رسید.

بقى هنا أمور:  
الأمر الأوّل:  
ما از راه دیگرى هم مى توانیم براى حل مشکل این مسئله وارد شویم که کمتر کسى به آن توجّه کرده است. مطابق قاعده و اصول هر کس باید یک بار حجّ صحیح به جاى آورد; از سوى دیگر اصل اوّلى این است که حجّ صبىّ را صحیح بدانیم وقتى صحیح دانستیم على القاعده باید مجزى باشد، حال باید ببینیم که چه اندازه دلیل بر خلاف این اصل اوّلى داریم. باید روایات را مجدّداً بررسى کنیم و ببینیم که تا چه اندازه مى گوید، آیا در تمام مراحل، بلوغ لازم است؟ بعضى از روایات جایى را مى گفت که صبى بعد از انجام حج بالغ شده است در حالى که در ما نحن فیه صبى در مشعر بالغ شده و بسیارى از اعمال را در حال بلوغ انجام مى دهد.  
\* ... عن اسحاق بن عمّار قال: سألت أبا الحسن(علیه السلام) عن ابن عشر سنین یحجّ قال: علیه حجّة الاسلام إذا احتلم.(محلّ بحث ما داخل در این روایت نیست)...(1).  
\* ... عن شهاب، عن أبى عبدالله(علیه السلام) (فى حدیث) قال: سألته عن ابن عشر سنین یحجّ قال: علیه حجّة الاسلام إذا احتلم (بین ده سالگى و احتلام) فاصله است و تمام ارکان حج در زمان صغر واقع شده است).(2)  
\* ... الصبىّ إذا حجّ به (غیر ممیّز) فقد قضى حجّة الإسلام حتّى یکبر (این روایت هم در مورد کسى است که بعد از حج بالغ شده است) الحدیث(3).  
\* ... قال لو أنّ غلاماً حجّ عشر حجج ثمّ احتلم کانت علیه فریضة الإسلام.(4)  
قاعده اوّلیه این است که هر کسى در طول عمر در صورتى که مستطیع باشد باید یک حجّ صحیح به جاى آورد. روایات عدم الإجزاء مى گوید کسى که تمام حجّش را در زمان صغر به جاى آورد کفایت از حجّة الاسلام نمى کند، ولى در ما نحن فیه غالب اعمال حج را در حال کبر به جاى مى آورد، بنابراین این هم یک راه براى حلّ ما نحن فیه است.  
الأمر الثانى:  
اگر گفتیم که حج صبىّ ممیّزى که بالغ شده کفایت از حجّة الاسلام مى کند در صورتى است که مستطیع باشد و اگر مستطیع نباشد کفایت نمى کند. در انسانهاى بالغ هم همین است. البتّه ما نحن فیه شبیه حجّ بذلى است و ما در استطاعت حجّ بذلى را کافى مى دانیم و مراد از استطاعت، استطاعت عرفى است و صبى هم در ما نحن فیه مستطیع است، چون به صورت حجّ بذلى پدر و مادر او را همراه خود مى برند.  
الأمر الثالث:  
آیا حجّ صبى که بعد از بلوغ و درک مشعر صحیح شد حج تمتّع است، با این که عمره اش را در حال صغر به جاى آورده است؟ آیا عمره اى که در حال صغر انجام داده به حجّش که بعد از کبر انجام مى دهد پیوند مى خورد تا حجّ تمتّع باشد یا این که حجّ افراد است و باید عمره اى به جاى آورد؟  
ظاهر این است که حجّ تمتّع است و همان نیّتى که کرده حاصل مى شود; به عنوان مثال شخص بالغى عمره اش را به جاى آورد، ولى به عرفات نرسید و خود را در بین الطلوعین به مشعر رساند که در اینجا حجّش همان تمتّعى است که قصد کرده پس در ما نحن فیه هم چنین است.  
الأمر الرابع:  
ما در اصل مسئله مى گوییم اگر احد وقوفین اختیارى را درک کند حجّش صحیح است به عنوان مثال کسى که عرفات را درک کند و نتواند به وقوف مشعر برسد و حتّى وقوف اضطرارى مشعر را هم درک نکند صحیح است، حال اگر صبى وقوف اختیارى عرفات را بالغاً درک کرد ولى به وقوف اختیارى و اضطرارى مشعر نرسید آیا حجّش صحیح است؟ وقتى درک احد الوقوفین را در حجّ کبیر کافى مى دانیم اینجا هم مثل آنجاست و مثال به وقوف مشعر از این جهت است که متأخّر است، بنابراین حجش صحیح است و لا سیّما روایات عبد مى فرمود عبد بعد از آزادى زمانى که یکى از وقوفین را درک کند حجّش صحیح است و ما با الغاى خصوصیّت قطعیّه عرفیّه گفتیم روایات عبد شامل صبى هم مى شود.  
الأمر الخامس:  
آیا واجب است صبى بعد از بلوغ تجدید نیّت حجّة الاسلام کند؟  
لازم نیست چون حجّة الاسلام دو گونه و دو ماهیّت نیست بلکه اگر حال بلوغ باشد کافیت از حجّة الاسلام مى کند و اگر بالغ نبود کفایت نمى کند. بنابراین تجدید نیّت لازم نیست و با تغییر شرایط حجّ صبى رنگ حجّة الاسلام به خود مى گیرد.

\* \* \*

مسألة 7: لو مشى الصبىّ إلى الحج فبلغ قبل أن یحرم من المیقات و کان مستطیعاً (اگر چه استطاعت بذلى باشد) و لو من ذلک الموضع فحجّه حجّة الاسلام.  
اقوال:  
بسیارى از فقها به این مسئله به جهت وضوحش اشاره نکرده اند، چون وقتى ما درک مشعر را کافى دانستیم، در جایى که از ابتداى میقات بالغ بوده گفتگویى ندارد و حجّش کفایت از حجّة الاسلام مى کند.  
مرحوم صاحب عروه متعرّض این مسئله شده و متفرّع بر آن مرحوم امام متعرّض شده است و در حاشیه آن که تا پانزده حاشیه آمده کسى با آن مخالفت نکرده است.  
وسیلة النجاة مرحوم اصفهانى باب حج ندارد و مرحوم امام در تحریر الوسیله در باب حج در حاشیه عروه حرکت کرده است.  
بعضى از معاصرین گفته اند که اگر بچّه در وطن مستطیع است و مى داند در روز میقات بالغ مى شود آیا بر او واجب است که به سمت حج حرکت کند و به میقات برود تا وقتى بالغ شد حجّة الاسلام به جاى آورد؟  
على القاعده واجب نیست ولى بعضى واجب دانسته اند چون حدیث رفع، حکم الزامات شرعیّه را بر مى دارد نه الزامات عقلیّه (مثل مقدّمه واجب) را، بنابراین صبى به حکم عقلش باید مقدّمه واجب را انجام دهد و به میقات برود.  
آیا صبى که از او حکم تکلیف برداشته شده هر کارى را مى تواند انجام دهد؟ به عنوان مثال اگر قبل از بلوغ شرعى آگاهانه کسى را بکشد و یا دزدى کند و یا اعمال نامشروعى را که مى داند بد است انجام دهد آیا هیچ حکمى ندارد؟!  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ح 1، باب 12 از ابواب وجوب الحج.  
2. ح 1، باب 13 از ابواب وجوب الحج.  
3. ح 2، باب 12 از ابواب وجوب الحج.  
4. ح 2، باب 13 از ابواب وجوب الحج.

# 31 ـ ادامه مسئله 7 ـ 04/09/85

 بحث در مسئله هفتم در این بود که اگر صبى در میقات قبل از احرام بالغ شود، کفایت از حجّة الاسلام مى کند و این مسئله از واضحات است. 

بعضى از معاصرین فرعى را متفرّع بر این مسئله عنوان کرده اند، به این بیان که صبى در وطنش مستطیع است و مى داند در میقات بالغ مى شود، آیا بر این صبى رفتن به حج واجب است؟ براى این بحث مثال دیگرى از غیر باب حج مطرح مى کنیم، به عنوان مثال کسى قبل از وقت مى داند زمانى که وقت داخل شود آب براى وضو نخواهد داشت، آیا لازم است قبل از دخول وقت آب براى وضو تهیّه کند؟  
این مثال از بعضى جهات شبیه ما نحن فیه است. بعضى گفته اند لازم است صبى به حج برود ولى بعد به خود اشکال کرده اند که صبى است و از صبىّ رفع حکم تکلیف شرعیّه شده است، ولى در جواب مى گویند تکالیف عقلى بر دوش او باقى است و از جمله تکالیف عقلى این است که اگر مى داند در زمان تکلیف مقدّمات حاصل نیست باید مقدّمات را قبل از وقت حاصل کند، در نماز هم همین است یعنى قبل از وقت تکلیف نیست و چون در وقت تکلیف مقدّمات نیست به حکم عقل باید آن را تهیّه کند; بنابراین در ما نحن فیه صبى باید حرکت کرده و به میقات برود و اگر کوتاهى کند مسئول است اگر چه صبىّ است ولى خطاب عقل متوجّه اوست.  
براى روشن شدن این که صبى در مقابل حکم عقل قبل از بلوغ چه وضعیّتى دارد باید سه مقدّمه باید ذکر کنیم:  
1ـ حسن و قبح عقلى:  
آیا حسن و قبح، عقلى است؟ اشاعره که اکثریّتى از اهل سنّت هستند حسن و قبح را عقلى نمى دانند و معتقدند آنچه را که شارع گفت حسن، حسن است و آنچه را که گفت قبیح، قبیح است و این از عجایب است، ولى معتزله که گروه دیگرى از اهل سنّت هستند مانند ما قائل به حسن و قبح عقلى اند. این مسئله از همان مسائلى است که واضح البطلان است ولى گروهى از روى تعصّب بر آن پافشارى مى کنند در حالى که در عمل حسن و قبح را قبول دارند.  
ما در جلد سوّم انوار الاصول این بحث را مفصّلا مطرح کرده ایم. به دو دلیل حسن و قبح عقلى است:  
الف) وجدان:  
اگر در کنار دریایى بودید و کسى در دریا افتاده بود و شخصى خود را به آب زد و او را نجات داد بعد شخصى او را به آب انداخت و غرق کرد، آیا عمل این دو مساوى است؟! احدى عمل این دو را مساوى نمى داند.  
و یا اگر در بیابان شخصى راه را گم کرده و زاد و توشه اش تمام شده و مرکب و آب هم ندارد و راه را هم نمى داند شخصى به او مى رسد و او را به مقصد مى رساند، حال اگر کسى با وجود این که تمام امکانات را دارد او را سوار نکند و او در بیابان بماند آیا این دو مساویند؟!  
وجدان، کار اوّلى را حسن و دوّمى را قبیح مى داند حتّى اگر پیامبرى هم نباشد.  
ب) آیات:  
آیات متعدّدى در قرآن داریم که فهرستى از آن را ارائه مى کنیم:  
ـ آیاتى (حدود 50 آیه) که صریحاً یا تلویحاً امر به تفکّر کرده، حجیّت فکر و عقل را معتبر مى داند «لعلکمّ تعقلون»، «افلا تعقلون» اصالت عقل را پذیرفته که همان حسن و قبح است.  
ـ آیاتى که به صورت استفهام است، مانند «هل یستوى الأعمى و البصیر أم هل تستوى الظلمات و النور»(1) که خدا سؤال مى کند.  
و آیه «قل هل یستوى الأعمى و البصیر أفلا تتفکّرون»(2) که با صراحت فکر و وجدان را حجّت مى داند.  
و یا بعد از بحث از مؤمن و کافر مى فرماید:  
«قل هل یستوى هو و من یأمر بالعدل و هو على صراط مستقیم»(3) که همان حسن و قبح است و قرآن مى گوید عقل آن را درک مى کند.  
و یا آیه «مثل الفریقین (کافر و مؤمن) کالأعمى و الأصم و البصیر و السمیع هل یستویان مثلا»(4)، که همان حسن و قبح است.  
بنابراین، این بحث بى معنى است و تعصّبات فرقه اى به آن دامن زده است. پس حسن و قبح عقلى منهاى شرع داریم.  
2ـ تلازم بین حکم عقل و شرع:  
آیا بین حکم عقل و شرع تلازم هست؟ به عبارت دیگر آیا ما حکم به العقل حکم به الشرع؟  
بعضى منکرند و ملازمه اى نمى دانند ولى ما معتقدیم اگر عقل قطعى باشد ملازمه هست چون وقتى خدا حکیم است، چیزى را بر خلاف حکمت و عقل نمى گوید، با این تفاوت که من به زبان عقل و وجدان مى گویم بد است و او به زبان وحى مى گوید که حرام است، مگر این که حکمت خدا را منکر شویم.  
3ـ عقل (ادراکات عقلى) بر دو قسم است:  
الف) ضررویات و بدیهیّات که احتیاج به استدلال ندارد.  
ب) نظریّات که احتیاج به استدلال دارد.  
در اینجا اخباریون مخالفند و عقل نظرى را قبول ندارند و دلایلى هم دارند که مرحوم شیخ در رسائل جواب داده اند و ما هم آن را در انوار الاصول نوشته ایم.  
ما معتقدیم که اگر نظرى هم باشد قطع حجّت است و فرقى نمى کند ضرورى باشد یا نظرى.  
بعد از این سه مقدّمه مى گوییم صبى ممکن است قبل از بلوغ تشخیص دهد که آدم کشى، سرقت فحشا و... بد است، حال اگر این اعمال را انجام دهد، آیا گناهى براى او مى نویسند؟  
مطابق بیان بعضى براى او گناه مى نویسند و ادرکات عقلى حتّى عقل نظرى را هم براى او مى نویسند، بنابراین در ما نحن فیه صبى باید به میقات برود، چون در آنجا بالغ خواهد شد و اگر نرود مسئول است.  
قلنا: ظاهر ادلّه شرع این است که براى صبى گناهى نمى نویسند، چون «رفع القلم عن الصبى» اطلاق دارد و مثل «رفع القلم عن المجنون و النائم» است، پس حکم عقلى نسبت به صبى ثابت نیست و اگر هم باشد، شارع آن را بخشیده است، بنابراین یک دلیل، حدیث رفع قلم است، علاوه بر این در باب قصاص و دیات آمده است که صبى قصاص نمى شود و دیه هم از مال صبى نیست حتّى در قتل عمد(5)، و عمدش خطاست و حدود هم بر او جارى نمى شود بلکه چیزى شبیه تعزیر دارد که در واقع یک نوع تأدیب است(6). این موضوع در ابواب سرقت هم هست و معنایش تعزیر و مجازات نیست، بلکه تأدیب است و نباید آن را به حساب تعزیر گذاشت.  
اوّلا، بنابراین این که شما فرموده اید الزامات عقلى را بر دوش صبى بگذاریم به خصوص نظریّات را، این با ادلّه شرع هماهنگ نیست (اشکال کبروى).  
ثانیاً، ما در صغرى هم اشکال داریم و مى گوییم انجام مقدّمات قبل از وقت از الزامات عقلیّه نیست و این محلّ بحث است و شک داریم که چنین چیزى الزام عقلى باشد.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.سوره رعد، آیه 16.  
2. سوره انعام، آیه 50.  
3.سوره نحل، آیه 76.  
4.سوره هود، آیه 24.  
5. وسائل، ج 18، باب 8 از ابواب مقدّمات حدود و وسائل ج 19، باب 11 از ابواب عاقله.  
6.وسائل، ج 18، باب 30 از ابواب مقدّمات حدود.

**32 ـ مسئله 8 (لو حجّ ندباً باعتقاد أنّه ...) ـ 05/09/85**

مسألة 8: لو حجّ ندباً باعقتاد أنّه غیر بالغ فبان بعد الحجّ خلافه أو باعتقاد عدم الاستطاعة فبان خلافه لایجزى عن حجّة الاسلام على الأقوى إلاّ إذا أمکن الاشتباه فى التطبیق.

عنوان مسئله:

شخصى به گمان این که بالغ نشده و یا به گمان این که مستطیع نبوده حجّ مستحبّى به جاى آورد و بعد معلوم شد که بالغ و یا مستطیع بوده است، در این صورت تکلیفش چیست؟

مرحوم امام(رحمه الله) مى فرماید: حجّش مجزى از حجّة الاسلام نیست مگر در صورتى که از باب اشتباه در تطبیق باشد که در این صورت مجزى است.

سؤال: اشتباه در تطبیق به چه معناست؟

کسى امر واقعى الهى را نیّت کرده و به عنوان مثال خیال مى کرد حجش مصداق ندب است ولى بعد معلوم شد در تطبیق اشتباه کرده و تکلیف او مصداق وجوب بوده به عبارت دیگر منوىّ او امر خدا بود و در این اشتباه نکرده بود ولى تطبیقش به ندب اشتباه بود و یا اقتدا به امام حاضر کرده و فکر مى کرده که زید است ولى بعد معلوم شد که عمرو است که در اینجا خطاى در تطبیق بوده و نمازش صحیح است امّا اگر نیّت امام حاضر نکرده بلکه نیّت زید کرده و بعد معلوم شد که عمرو است، در این صورت نماز اشکال دارد.

اقوال:

در این مسئله اقوالى از پیشینیان نداریم چون متعرّض آن نشده اند و فقط مرحوم کاشف اللثام است که وقتى مسئله ششم (بلوغ در مشعر) را متعرّض شده ما نحن فیه را هم به آن عطف کرده است.

مرحوم صاحب عروه به این مسئله متعرّض شده و محشّین و شارحان عروه هم متعرّض آن شده اند و مسئله اى است که بیشتر بر محور عروه دور مى زند. بعضى مانند مرحوم امام قائل به تفصیل شده اند و بعضى هم ظاهر عباراتشان مجزى بودن است و تعبیر بعضى هم عدم اجزاء مطلق است.

دلیل: على القواعد

مسئله نص و روایتى ندارد و ما هستیم و قواعد و چون مسئله را با قاعده حل مى کنیم، آن را توسعه مى دهیم تا در جاهاى دیگر هم قابل استفاده باشد.

براى روشن شدن مسئله چند نکته قابل توجّه است:

نکته اوّل: آیا حجّة الاسلام یک ماهیّت خاصّ غیر از حج ندبى است؟

یک ماهیّت است و فقط از نظر حکمى تفاوت دارد یکى واجب و دیگرى مستحب است، به عنوان مثال نماز صبح و نافله صبح دو ماهیّت و از عناوین قصدیّه است ولى حجّة الاسلام با حج ندبى چنین نیست.

قد یتوهّم که حجّة الاسلام عنوان مستقلّى است و در روایات تعبیر حجّة الاسلام غیر از حج ندبى است، بنابراین اگر نیّت را عنوان نکند، کافى نیست.

و قد یتوهّم که اینها یک ماهیّت است ولى در رجوع به روایات ملاحظه مى کنیم که چندین تعبیر داریم:

در حدیث 1 و 2 باب 12 و 1 باب 13 از ابواب وجوب الحج که در مورد حج صبىّ بود تعبیر به «حجّة الاسلام» شده و به نظر مى رسد که دو ماهیّت است. و لکن در حدیث 2 باب 13 «فریضة الاسلام» مى گوید و در حدیث 9 و 10 باب 10 تعبیر «الحج» دارد و در حدیث 2 باب 10 «حجّة تامّة» مى گوید.

پس حجّة الاسلام عنوان خاصّى نیست ولاسیّما ظاهر آیه شریفه «و أذّن فى الناس بالحج» این است که حج واجب است نه حجّة السلام.

مرحوم آقاى خویى دو ماهیّت مى داند ولى مرحوم آقاى شاهرودى یک ماهیّت مى داند و معقتد است تفاوتى بین حجّة الاسلام و حج ندبى نیست.

حال اگر شک کنیم که دو ماهیّت متفاوت و عنوان قصدى است، اصل برائت است چون شک در شرطیّت و جزئیّت است یعنى شک داریم که نیّت شرط است یا نه، و در مرکبّات شرعیّه هر گاه شک کنیم (شکّ در اقلّ و اکثر ارتباطى) جاى برائت است.

نکته دوّم: صبى به گمان این که بالغ نشده نیّت حج ندبى کرده و یا خیال مى کرد مستطیع نیست و نیّت حج ندبى کرد آیا تقیید به ندب موجب فساد است؟

در اینجا بحث خطاى در تطبیق پیش مى آید یعنى این تقیید اگر ازباب خطاى در تطبیق بوده و حج قربةً إلى الله انجام شده مانعى ندارد، ولى اگر خطاى در تطبیق نباشد و حج را مقیّد به ندب کرده به گونه اى که اگر بداند واجب بوده باز هم به نیت ندبى انجام دهد در این صورت صحیح نیست ولى این مورد مصداق ندارد چون کسى نمى گوید من حج ندبى انجام مى دهم به قید ندب حتى اگر واجب باشد به غیر ندب انجام نمى دهم، بنابراین به عقیده ما همه جا خطاى در تطبیق است و کسانى که تفصیل مى دهند واقعاً مصداقى براى غیر خطاى در تطبیق پیدا نمى کنند و به همین جهت وقتى وجوب و ندب اشتباه مى شود ما مى گوییم صحیح است، پس اگر کسى نیّت غسل براى نماز کرد به قید وجوب ولى بعد فهمید که قبل از انجام غسل خورشید طلوع کرده بود و غسل او ندبى بوده، این صورت خطاى در تطبیق است; زیرا قصد او این نبوده که اگر مى فهمید که وقت نماز گذشته و غسل او دیگر واجب نیست باز هم بخواهد آن را به نیّت وجوب انجام دهد.

بنابراین مشکل تقیید به ندب هم حل شد و فتوا این است که اگر کسى حج را به گمان عدم بلوغ به جاى آورد بعد معلوم شود که بالغ بوده یا به نیّت ندب به خیال این که مستطیع نیست به جاى آورد بعد معلوم شود که مستطیع بوده حجّش صحیح است، چون نه ماهیّت دوتاست و نه تقیید ضرر مى زند.

ما چند مسئله را هم متفرّع بر این بحث مطرح مى کنیم:

1ـ شخصى به گمان ان که حجّ واجب را سال قبل انجام داده حجّ مستحبّى به جاى مى آورد، بعد معلوم مى شود که حجّ سابق باطل بوده است این حج کفایت از حجّة الاسلام مى کند.

2ـ شخصى خیال مى کرد که حجّ واجب به جاى آورده و حجّ مستحبى انجام مى دهد وبعد از حج معلوم مى شود که سابقاً عمره به جاى آورده، این حج کفایت از حجّة الاسلام مى کند.

3ـ شخصى خیال مى کرد در موقع حج بالغ بوده و حج به جاى آورد و در سال بعد حجّ مستحبّى به جاى آورد و بعد از انجام حج مستحبّى روشن شد که حجّ سابقش در غیر بلوغ بوده است، این حج کفایت از حجّة اسلام مى کند.

**33 ـ ادامه مسئله 8 ـ 0/09/85**

بحث در شرایط وجوب حج بود که شرط اوّل (کمال) بازگشت به دو شرط بلوغ و عقل داشت و بیان شد. شرط دوّم حرّیت است یعنى براى انجام حجّة الاسلام باید آزاد باشد و اگر در زمان بندگى و بردگى حجّى انجام دهد کفایت از حجّة الاسلام نمى کند. مرحوم امام مى فرماید:

ثانیها الحریّة.  
مرحوم صاحب عروه مى فرماید:  
ثانیها الحریّة فلا یجب على المملوک و إن إذن له مولاه و کان مستطیعاً (استطاعت در عبد دو گونه است یا عبد خودش ذامال است ـ بنابر قول به مالکیّت عبد ـ و یا حجّ بذلى است) من حیث الان بناءاً على ما هو الأقوى من القول بملکه (ملکیّتش در طول ملکیّت مولاست) أو بذل له المولى الزاد و الراحلة (اباحه در تصرّف).  
این مسئله در عصر ما مورد ابتلا نیست چون اساس بردگى برچیده شده و جز در گوشه و کنار دنیا که هنوز کمى مسئله خرید و فروش انسان هست در مجموع دنیا کمرنگ است و دیده نمى شود، به همین جهت بحثى از آن نمى کنیم، ولى مرحوم آقاى حکیم حدود ده صفحه در مالکیّت عبد صحبت کرده و شاخه هاى آن را بیان مى کند، که ما ضرورتى بر بیان این مسئله نمى بینیم.  
از اصل مسئله مهمتر سئوالى است که در اینجا مطرح است که در بحثهاى گذشته به آن اشاره شده است; ما مى دانیم که اسلام دین محبّت، انسانیّت، مساوات وعدالت است و قرآن مى فرماید:  
«یا أیّها الناس إنّا خلقناکم من ذکر و أنثى و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنّ اکرمکم عندالله أتقاکم».(1)  
مطابق این آیه بین انسانها تفاوتى نیست و گرامى ترین شما با تقواترین شماست و در احادیث هم آمده است که:  
لافخر لعربى على عجمى و لا عجمى على عربى و لا الاسود على الاحمر و الا الحمر على الاسود الا بالتقوا.  
نژادها و رنگها تفاوتى ندارد و همه انسانها مساوى هستند احدى بر دیگرى برترى ندارد جز با تقوا اسلام همه را به یک چشم نگاه مى کند:  
أنتم بنوا آدم و آدم من تراب، حال با این منطق و دیدگاه اسلام در مورد مسائل انسانى، چگونه اجازه داده که انسانى مالک انسان دیگر شود و نظام ارباب و بردگى مورد قبول واقع شده به طورى که بحثهاى فقهى در مورد آن مطرح شده است.  
قلنا: اسلام مبتکر نظام بردگى نبود و قبل از اسلام هم بردگى بود پس سؤال این است که چرا اسلام آن را امضا کرد؟ وقتى پیامبر ظهور کرد در شرق و غرب عالم بردگان زیادى بودند ولى اسلام برنامه آزادى تدریجى را براى بردگان پیش کشید و این آزادى تدریجى برنامه اى دقیق و لطیف بود.  
چرا آزادى تدریجى بود و آیه اى نازل نشد که همه برده ها یکجا آزاد شوند؟ آزادى دفعى ممکن نبود، چون مسئله بردگى با نظام اجتماعى آن روز کاملا گره خورده بود و اگر بردگان آزاد مى شدند شاید بیش از نصف آنها از بین مى رفتند و تنش فوق العاده اى واقع مى شد; براى روشن شدن این موضوع به این مثال توجّه کنید:  
اتباع کشورهاى دیگر در کشور ما زیاد هستند که متصدّى کارهایى نیمه کاره اند و یا املاکى تهیّه کرده اند و یا ازدواج کرده و بچّه هایى دارند، آیا ممکن است که در یک تاریخ معیّن همه اینها از کشور بیرون بروند؟ این کار ممکن نیست و هیچ سیاستمدارى نمى گوید در عرض چند روز همه اتباع بیگانه از مملکت بروند، بلکه برنامه ریزى تدریجى لازم است، اسلام نیز براى آزادى بردگان برنامه اى تدریجى داشت که این برنامه مشتمل بر سه اصل بود:  
1ـ راه بردگى را بسیار محدود کرده، راه ورود را بست و گفت: شرّ النّاس من باع النّاس.  
2ـ راه آزادى بردگان را به صورت وسیع باز کرد به عنوان مثال کفّارات، استیلاد، شراکت در بردگى و یا اذیّت و آزاد دادن آنها هر کدام راهى براى آزادى آنها بود; همچنین آزاد کردن بنده از بزرگترین عبادات شمرده شد.  
3ـ مفهوم بردگى را در مدّت آزادى تدریجى عوض کرد، به عنوان مثال مؤذّن پیامبر برده بود و یا مشاورین حضرت و بسیارى از امراى استانها برده هاى آزاد شده بودند و به برده ها شخصیّت داده شد و همانند سایرین مى توانستند امیر بلد و یا فرمانده لشکر شوند.  
حال با توجّه به این برنامه ها مى فهمیم که اسلام چه برنامه زیبایى براى آزادى بردگان داشت.  
در تفسیر نمونه در سوره محمّد بحث جامع و فشرده اى در این زمینه داریم و رساله اى هم تحت عنوان بردگى در اسلام نوشته ایم.

\* \* \*

ثالثها: الاستطاعة من حیث المال و صحّة البدن و قوّته و تخلیة السرب (طریق) و سلامته (مثلا جاده باز است ولى خطر ریزش کوه است) و سعة الوقت و کفایته (ظاهراً این دو یک شرط است).  
شرط سوّم براى حج استطاعت است که بحثى مهم و دامنه دار است و فروع زیادى دارد.  
مشهور و معروف در بین فقها این است که استطاعت به سه چیز است:  
1ـ زاد و راحله  
2ـ صحّت بدن  
3ـ تخلیة السرب  
ولى مرحوم امام آن را به شش چیز مى داند و در ادامه دو شرط دیگر هم در مسئله 38 و 39 اضافه مى کند که یکى داشتن نفقه عیال و دیگرى عود به کفایت است یعنى بعد از برگشتن از حج زندگى اش لنگ نشود.  
باید ببینیم که از آیات و روایات چه چیزى استفاده مى شود. اشتراط استطاعت از مسلّمات و ضروریّات دین است یعنى کتاب، اجماع، سنّت و به یک معنا دلیل عقل هم حاکم است که فى الجمله استطاعت معتبر است.  
ماهیّت استطاعت:  
ماهیّت استطاعت را ابتدا از دیدگاه قرآن و سپس از نظر روایات مورد بررسى قرار مى دهیم:  
1ـ قرآن:  
قرآن مى فرماید:  
«لله على الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا».(2)  
این استطاعت چه استطاعتى است؟ فقها سه گونه استطاعت آقایان تصوّر کرده اند.  
1ـ استطاعت عقلى:  
هر گونه که ممکن است به حج برود حتّى با گدایى و صرفه جویى در مخارج زندگى و ... که این را هیچ کس نمى گوید.  
2ـ استطاعت عرفى:  
عرف کسى را مستطیع بداند کافى است، نه این که صرفه جویى کند و یا کار اضافه انجام دهد. ما استطاعت عرفى را شرط مى دانیم و معتقدیم که استطاعت حقیقت شرعیّه ندارد.  
3ـ استطاعت شرعى:  
فرق بین استطاعت شرعى و عرفى چیست؟  
بعضى مى گویند راحله در استطاعت موضوعیّت دارد یعنى اگر چه پیاده رفتن به حج راحت و راه نزدیک است ولى داشتن راحله موضوعیّت دارد و اگر نداشته باشد مستطیع نیست. در این صورت چنین شخصى عرفاً مستطیع است ولى چون مرکب ندارد، مستطیع شرعى نیست و عدّه اى هم به این معنا فتوا مى دهند.  
قلنا: از قرآن استطاعت شرعى فهمیده نمى شود بلکه استطاعت عرفى است، چون ظاهر لفظ حمل بر مصادیق عرفى مى شود مگر ثابت شود که حقیقت شرعیّه دارد که بیان شد استطاعت، حقیقت شرعیه ندارد.  
توضیح: ما در بعضى از موارد اسناد روایات را دنبال مى کنیم و بعضى موارد نیاز به بحث از اسناد نیست، چون ما حجّیت خبر واحد را بر اساس وثاقت روایت مى دانیم نه وثاقت راوى، یعنى روایت موثوق بها باشد، و براى این که روایت موثوق بها باشد چهار راه داریم:  
1ـ وثاقت راوى:  
اگر راوى ثقه باشد، روایت موثوق بها است.  
2ـ عمل مشهور:  
عمل مشهور کشف مى کند که روایت اگر چه سندش صحیح نیست ولى محفوف به قراینى بوده که به دست مشهور رسیده ولى به دست ما نرسیده است.  
3ـ تضافر و تکاثر روایت:  
وقتى روایاتى که سندش اشکال دارد متعدّد باشد و در کتب اربعه آمده باشد از تعدّد روایت به وثاقت آن پى مى بریم.  
4ـ علوّ مضمون: (غالباً) اگر نهج البلاغه و یا صحیفه سجادیّه راوى ثقه اى هم نداشته باشد چون آن قدر مضامین آن بالاست که به فکر کسى نمى رسد از این مضمون مى فهمیم که کلام امام است و از این راه به وثاقت روایت پى مى بریم.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. سوره حجرات، آیه 13.  
2. سوره آل عمران، آیه 97.